حسبی الله وعلیه التکلان وهو الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه وکما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام علی من ارسله رحمة للعالمین کما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون کما ینبغی له ویحری وعلی آله واصحابه البررة التقی النقی اما بعد موجب تحریر

این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برهان الورثة المحمدیة حجة الشریعة المصطفویة شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی اسعده الله تعالی وابقاه ابن حضرت [illegible]

[illegible] بار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع شده در تحریر برادران [illegible] و علیه برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

مکتوب اول

[illegible] مناسبت [illegible] الله سرواند [illegible] و ظهور [illegible] از توحید و بیان عروجات [illegible]

واقع شده است [illegible] در جات [illegible] ظهور [illegible] بعضی اهل [illegible]

[illegible] وهو الشیخ الکامل المکمل الواصل الی درجات الولایة الاولی الطریق ابتهاج النهایة فی البدایة مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله تعالی سره الاقدس [illegible] الاحرار [illegible]

هرچند بسرعت زایل می شود و هیچ نمیماند همچنین اگر دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن بود بلکه امتثال امر ادعونی بود و الا مقصود از دعا رفع بلیه و مصیبت و خوف و حزنی که زایل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن اثر سکر بود در صحو هر چه عوام الناس راست این راه است از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود از دعا رفع بلا نبود در این معنی خوش نمی آمد کمال غالب بود بخاطر می گذشت که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخواهند حالا که باین حالت مشرف ساختند و حقیقت کار واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهای انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده نه مجرد امتثال امر بعضی امور که روی می دهند بحسب الامر گاه گاه بعرض آن گستاخی می نماید

مکتوب هفتم در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسارهای ضروری نیز بپیر خود [illegible]

عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامی که فوق محدد بود در روح خود را الطرق عروج در آنجا یافت و آن مقام بحضرت خواجه بزرگوار قدس الله تعالی سره العزیز اختصاص داشت بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت و در آن وقت چنان متخیل گشت که این عالم تمام از عنصریات و فلکیات بتدریج فرو رفته اند و نشانی از آن نمانده با من در آن مقام نبود الا بعضی اولیاء کبار این زمان که تمام عالم را بخود در جای و مقامی شریک می یابد حیرت دست می دهد که با وجود یگانگی تمام خود را با ایشان نمی بیند الغرض حالتی که گاه و بیگاه دست می داد که در آن نه خود میماند و نه عالم نه در نظر حضری می آمد نه در علم حالا آن حالت مستمره است و وجود و خلقت عالم از دید و دانش برآمد بعد از آن در همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها نهاده اند ای برآمد و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج فرو رفت و ساعة فساعة خود را متصاعد می یافت اتفاقا نماز شکر وضو میگذارد که مقامی بس عالی نمایان شد و اکابر اربعه نقشبندیه قدس الله

تعالی اسرار هم درانمقام دید و مشایخ دیگر هم مثل سید الطایفه وغیره درآنجا بودند و بعضی دیگر
از مشایخ بالای آن مقام هستند اما قوایم آن گرفته نشسته اند و بعضی پایان علی تفاوت
درجاتهم و خود را بسیار دوراز ان مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام
پیدا شد نزدیک بود جان دیوانه شده برآید و از فرط اندوه و غصه قالب تهی کند چندگاه برین
نهج گذشت آخر بتوجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب آنمقام دید اول سر خود را می‌دید
آنمقام یافت بتدریج رفت و بالای آن مقام نشست و بعد از توجه چنان محظور شد که
آنمقام مقام تکمیل تمام است که بعد از تمامی سلوک بآن مقام میرسند مجذوب سلوک تمام
ناکرده ازان مقام بهره نیست و نیز در آنوقت چنان متخیل گشت که وصول باینمقام از نتایج
آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود بعرض رسانیده که حضرت امیر کرم
الله وجهه می فرماید که آمده ام تا تر علم سموات تعلیم کنم تا افرو و چون نیک متوجه شد این
مقام را مخصوص بحضرت امیر دیدیان سایر خلفای راشدین رضی الله تعالی علیهم اجمعین نیست
والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیئه ساعة فساعة بر می آیند بعضی در رنگ
رشته از وجود بر می آیند و گاهی در رنگ دیر دل می آیند در بعضی اوقات متخیل میشود که
تمام برآمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر باز ظاهر میشود و می برآید ثانیا معروض می گرداند که
توجه از برای دفع بعضی امراض و شداید آیا مشروط بآن است که اول مرضی حق سبحانه دانسته
شود که در آن توجه است یا نه یا مشروط نیست آنچه ظاهر از عبارت رشحات است که از حضرت
خواجه قدس الله سره الاقدس نقل می کنند مفهوم می شود که نیست درین باب بهرچه حکم فرماید
بآنکه خوش نمی آید توجه کردن ثالثا بعرض میرساند که بعد از تحقق حضور مرطالبان را یا از ذکر
باز داشتن و امر بنگه داشت حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که درین

ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده اند
و کار نزدیک بنهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست بهرچه امر فرمایند رابطه موضوع
انکه حضرت خواجه در فقرات میفرمایند در اواخر کار بذکر امر میکنند که بعضی مقاصد هستند که
بی آن میسر نمیشوند تعیین آن مقاصد فرمایند خامسا بعرض اقدس میرساند
که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه میکنند لیکن در لقمه احتیاط نمیتوانند کرد
باوجود بی احتیاطی حضور و نحوی استغراق پیدا می کنند و اگر تاکید در لقمه
کرده میشود از سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم است و نیز دیگر هستند
که مجرد اتصال این سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند بی اینکه طلب تعلیم ذکر کنند
این قسم اتصال هم مجوز است یا نه و اگر مجوز است طریق آن چیست زیاده گستاخی بی
ادبی تمام است مکتوب هشتم در بیان احوال که به بقا و صحو تعلق دارند نیز
به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه ازان زمان
که بصحو آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر متعارفه متواتر و توالی
وارد اند اکثر آنها بیان قوم و اصطلاح متداول شان موافقت ندارند آنچه از مسئله وحدت
وجود و توابع آن گفته اند در اوایل حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت
میسر شد ازان مقام بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما
مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمی شود اشارات و رموز علما
در کلام شریف بعضی از بزرگان انهاست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر
شریعت و اجماع علمای اهل سنت است و هیچ جزئی مخالفت ظاهر شریعت غرا ندارند
و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها ندارند بلکه از علمای اهل اسلام جماعتی که

مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز موافقت استطاعت مع الفعل منکشف شده
است پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت بمقارنت فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت
اسباب اعضا میدانند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت
خواجه نقشبند قدس الله سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت
خواجه علاء الدین را نیز ازین مقام نصیبی هست و از بزرگان این سلسلهٔ علیه حضرت خواجه
عبد الخالق قدس الله سره الاقدس سند و از مشایخ مقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام
داود طائی و حضرت حسن بصری و جنید عجمی قدس تعالی اسرارهم المقدسه حاصل این هم
کمال بعد و بیگانگی است کار از معامله گذشته است تا زمانی که حجب مسدود بودند سعی و اهتمام
گنجایش رفع آنها داشت و الحیرت بزرگی او حجاب اوست سخن فلا طبیب لها و لا راقی مگر کمال
بیگانگی و بیمناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات یوسف زنخ
بیت در افکنده وفی بن آوازه از دوست * کرد در دست وفی کی بابن دو پوست * نشهود
کجا و شاهد کجا و شهود و جبت مصرع خلق را روی کی نماید او * ماللتراب و رب الارباب خود را
بنده مخلوق و بمقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و فاعل در حق را عز و جل میداند غیر این
هیچ نسبت اثبات نمی کند عینیت و مرایات خود کی مصرع در کدام آینه در آید او * و علمای ظاهر اهل
سنت و جماعت هر چند در بعضی اعمال مقصر باشند اما جمال عقاید اینها در ذات و صفات
آنقدر نورانیت دارد که آن تقصیر در جنب آن مضمحل و ناچیز در نظر می آید و بعضی متصوفه
با وجود ریاضات و مجاهدات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند تجمال
در نهایت یافته نمیشود و محبت بعلما و طلبه علوم بسیار پیدا شده است روش ایشان خوش
می آید و آرزو دارد که در جرگه ایشان باشد و تلویح را از مقدمات اربعه بطالب علمی مباحثه
بکند

میکند و بدایه فقه نیز مذکور میشود و در معیت و احاطه علمی با علماء شرکت و همچنین حق سبحانه را
نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل عالم و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری
ذات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه اینکه صفات اینها صفات اوست و افعال
اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تاثیری نمیداند کما
هو مذهب العلماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه را مرید
میداند و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک بقاین تصور می نماید نه بمعنی ان شاء فعل و ان لم
یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی ممتنع باشد کما قاله الحکماء و بعض الصوفیه زیرا که این سخن با یجاب
میکشد و موافق صوال حکمات و مسئلهٔ قضاء و قدر را بطور علما می دانند فللمالک ان یتصرف
فی ملکه کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که با یجاب میکشد و هو سبحانه
مختار فعال لما یرید و علی هذا القیاس چون عرض حال از جمله ضروریات بنابران جرأت
مکتوب
آن گستاخی نموده مصرع بنده باید که حد خود داند مکتوب پنجم در بیان احوال که بمقام فرد آمدن
مناسب دارد به پیر خود نوشته اند عرضه داشت مدبر رو سیاه رو و مقصر بد خو مغرور وقت و عال
مفتون و مال کمال کارش همه نافرمان برداری مولی است و عملش همه ترک عزیمت و ادای
نظرگاه خلق را آراسته و منظر حق را تعالی و تقدس خراب ساخته همتش مقصور بر ظاهر آرایست
باطنش از زینت پاکیزه همواره بر سوامت قال او منافی حال است مبنی بر خیال او از نخوات و خیال
چه آید و ازین قال و حال چه کشاید ادبار و خسارت نقد وقت غباوت و ضلالت بر کف
دست مبدء قساوت و شرارت است و منشاء ظلم و معصیت با جمله عیوب مجسم است و ذنوب
مجتمع خیرات او لایق لعن و ردّ حسنات او شایان طعن و طرد رب تال للقرآن و القرآن
یلعنه در حق او گواه عدل است و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء و الجوع در

او شاهد صدق فویل لمن کان هذا حاله و منزلته و کماله و درجته استغفاره ذنب

کسائر الذنوب بل اشد و توبته معصیة کسائر المعاصی بل اقبح کل ما کان یفعله

القبیح قبیح مصداق این سخن ست مصرع زگندم جو زجو گندم نیاید مرض او ذاتیست علاج

نمی پذیرد و دوا او اصلاست قبول روا نمی کند ما بالذات لا ینفک عن الذات مصرع

سیاهی از حبشی کی رود که خود رنگ ست چه توان کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا

انفسهم یظلمون آری خیر محض را شر محض می باید تا حقیقت خیریت بظهور آید و بضدها

تتبین الاشیاء خیر و کمال مهیا بود شر و نقص در می بایست چه حسن و جمال را آینه در کارست

و آینه نمی باشد مگر در مقابل شی پس لاجرم خیر را شر و کمال را نقص آینه آمد پس هر چه نقص

و شرارت بیشتر نمایند که خیر و کمال زیاده ترعجائب کاروبارست این ذم معنی مدح پیدا

کرده و این شرارت و نقصان محل خیر و کمال گشته پس لاجرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات

باشد چه این معنی در مقام عبدیت اتم و اکمل است محبوبان را باین مقام مشرف میسازند

محبان بذوق شهود ملتذ اند التذاذ در بندگی و انس با ان مخصوص بمحبوبان است انس

محبان بمشاهد محبوب است و انس محبوبان به بندگی محبوب در ین انس ایشان را باین دولت

میرسانند و باین نعمت سرافراز میسازند شهسوار یکه تاز این میدان آن سرور دنیا و دین

سید اولین و آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوة اتمها و من التحیات

اکملها کسی را که بمحض فضل خواهند که باین دولت رسانند او را بکمال متابعت آن سرور

علیه الصلوة و السلام متحقق می سازند و بتوسل آن بآن ذروهٔ علیا می برند ذلک فضل

الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مراد از کمال شر و نقص علم ذوقیست

بآن نه آنکه شرارت و نقص متصف شود چه صاحب این علم متخلق باخلاق اوست تعالی شانه

ولکن

ولکن این علم هم از جملهٔ ثمرات آن تخلقست شرارت و نقص را در ان موطن چه مجال مگر آنکه

علم بآن متعلق شود این علم بواسطهٔ شهود تمام بخیر مخلوق است که در جنب آن همه شر می نماید

این بعد از فرود آمدن نفس مطمئنه است بمقام خود لهذا تا این قسم خود را بر زمین نزند و کارش

تا باین انجام نرسد از کمال مولای جل شانه بی نصیب است فکیف که خود را عین مولی داند

و صفات خود را صفات او انگارد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این الحاد در اسما و صفات

است ارباب این در زمرهٔ و ذر الذین یلحدون فی اسمائه داخلند نه آنکه هر که جذبه

او بر سلوک مقدم است از محبوبانست لیکن تقدم جذبه شرط در محبوبیت است آری در هر جذبه بنحوی از معنی

محبوبیت حاصل است که جذبه بی آن نمیشود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست

آن معنی ذاتی غیر معلل است بشیء من الاشیاء چنانکه هر منتهی را اگر جذبه میسر است اما داخل

زمرهٔ محبان است بواسطهٔ عارض معنی محبوبیت پیدا شده است و هو لا یکفی فیه و آن عارض ثمرهٔ

تصفیه است و در بعضی مبتدیان اتباع آن سرور و لو بالجمله باعث حصول آن معنی فی الجمله

بلکه در منتهی هم اتباع است و بس در محبوبان ظهور آن معنی ذاتی فضلی نیز وابسته باتباع آن سرور

است علیه الصلوة و السلام و التحیة بلکه گویم آن معنی ذاتی هم بواسطهٔ مناسبت ذاتی آنحضرت است

علیه الصلوة و التحیة و اسمی که رب اوست مناسب اسمی که رب آنحضرت است علیه الصلوة و السلام و التحیة

واقع شده است در حق این خصوصیت و اینجا این سعادت کتاب کبری است و الله سبحانه

و تعالی اعلم بالصواب و الیه سبحانه المرجع و المآب و الله یحق الحق و هو یهدی

السبیل مکتوب دهم در حصول قرب و بعد و فرق و وصل معا و غیر متعارف با بعضی علوم مناسبه آن ذکر

به میر زاده کوا ... عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مدتیست که از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاع ندارد

نگران است بیت عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیز چون از ان یار جدا مانده پیامی برسد

میدانند که شایان دولت حضور نیست مصرع این بس که رسد ز دور بانگ جرسم غرضی که از
بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند کو نهایة الحقیقه در
ضمن این اشارت نفی قرب و وصال کرده اند کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال
ودونهن حتوف پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامن گیر آمد مرا و را ابتدا آخر الامر باراده
مرید مریدی باید شد و محبوب را به محبت محب میباید گشت تسعة من علیه من الصلوات
اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از محبان آمد و از مریدین گشت لاجرم
از حال او چنین خبر دادند که کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم متواصل
الحزن دائم الفکر و آن سرور فرموده علیه الصلوة و السلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت
محبان بار محبت توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایان ندارد
قصة العشق لا انفصام لها ما مل عرضه داشت شیخ الله بخش نحوی از جذبه و جمعیت
با برام چند کلمه بجای دماغ ایشان نوشته اند الغرض که شوق ملازمت ظاهر سخته متوجه آن خلد
گشته است اول بعضی اراده اظهار ساخت چون دران باب ازین حقیر تقاعد مفهوم کرده
ملاقات رضی شد چند کلمه نوشته اند زیاده گستاخی از ادب دور است مکتوب یازدهم
در بیان بعضی کشوف و حصول مقام دید قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و احوال
و ظهور سر کلام شیخ ابو سعید ابو الخیر که گفته عیان نمی ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران
به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامی که سابق خود را
دران دیده بود چون حسب الامر عالی ملاحظه نمود عبور خلفای ثلثه رضوان الله تعالی علیهم
درانمقام در نظر آمد اما چون مقام و استقرار نداشتند در واقعه او نی بنظر در آمد و چنانکه
ائمه اهل بیت عظام امامین و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم درانمقام

استقرار

استقرار و ثبات ندارند لیکن عبوری دران واقع شده است بدقت نظر می توان یافت
و آنکه اول خود را بآن مقام نامناسب می دید همین مناسبتی چه نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور
طریق از طرف همین مناسبتی طاری میشود چون راهی باو نمودند آن همین مناسبتی برطرف میشود دیگر
مناسبتی مطلق است که بهیچ وجه قابل زوال نیست و راههای که موصل آن مقام شوند که
ثالث ندارند یعنی در نظر ورای آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود یکی دید نقصور و قصور است
و ثانی خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذبه دیگر صحبت شیخ مکملی مجذوب
سلوک تمام کرده حضرت حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول
بقدرت استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود او آن
عمل متهم میسازد بلکه تا زمانی که بوجوه تهمت متهمه بیقرار و بی آرام می باشد نزد خود چنان میداند که هیچ
عملی ازو صادر نمیشود که قابل کتابت بلکه بیعین باشند و میداند که صحیفه ایشان از اعمال خیر خالی است
و کتبه آن معطل و بیکار خود شان بان انحضرت جل و علا گاه بوده باشند و هر کرا در عالم است حتی
کافر فرنگ و ملحد و زندیق از خود بوجوه بهتر میدانند چه هر یک همه اینها خود را از انکار دو جهت طلب
هر چند سیر الی الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابع آن مانده بود که در ضمن فنا
که در هر کس مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوال آن فنا را در عرضه داشت سابق بتفصیل
نوشته است و می باید که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد
که بعد از تجلی ذات و تحقق سیر فی الله متحقق شده و فنا ارادت هم از جمله شعب همان فنا است
شعر هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا و نامناسبان این مقام هم دو طائفه اند
در نظر ند جماعتی متوجه آن مقام و جویای طریق وصول آنند و طایفه دیگر هیچ التفات و توجه بان
مقام ندارند و توجه حضرت ایشان بطریق دوم از طرق وصول آنمقام بیشتر ظاهر میشود و فنا

بیشتر ظاهر می نماید و چون از جانب حضرت ایشان مأمور بود و امتثالاً للامر در بعضی امور جرئت و گستاخی نمود والا معاذ الله من همان اهل بارینه که هستم ثانیاً مورد آنکه در اثنای ملاحظه آنمقام مرة ثانیة مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه بسیار و شکستگی چون بمقام فوق آنمقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است و خلفای دیگر را هم در انجا عبوری واقع شده است و آنمقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین هم مقام فوق هم که اکنون مذکور می شوند و بالای آنمقام دیگر در نظر در آمد و چون بآنمقام رسیده شد معلوم شد که آنمقام حضرت فاروق است خلفای دیگر را هم عبوری در انجا واقع شده است و فوق آنمقام مقام صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بآن نیز رسیده شد و از مشایخ خود حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت خلفای دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور و ثبات و بالای آن مقام هیچ مقام مفهوم نمیشود الا مقام حضرت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقام دیگر نورانی بس شگرف که هرگز مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی از آنمقام ارتفاع داشت چنانکه صفه را از روی زمین بلند میسازند و معلوم شد که آن مقام مقام محبوبیت است خود را در آن مقام یافت و آن مقام رنگین و منقش بود خود را هم بآنمقام رنگین و منقش یافت بعد از آن بهمان کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ هوا یا ابر در آفاق منتشر دید و بعضی اطراف را در گرفت و حضرت خواجه بزرگ در مقام صدیق رضی الله تعالی عنهما خود را در مقام محاذی آن می یابد بکیفیتی که معروض داشت دیگر زیاده گستاخی این عمل نمی نماید کیفیت حال آنکه عالم بگرداب ضلالت غرق می شود و کسی که در خود قوت

بر آوردن

برآوردن از آن گرداب می یابد چگونه خود را معاف دارد هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین امر ضروریست و مرضی است اما شرط آنکه از بعضی وساوس و هواجس که در اثنای این عمل رو دهند استغفار را لازم باید داشت بهمان شرط داخل رضا می شود و بملاحظه این شرط داخل رضای شود و در بیت می ایستد اما در عادة حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما با آنکه این شرط را ملاحظه کرده اند وصیت و عمل این کمترین آنست که این شرط را بجا آورده است و گاهی در بیت می ایستد و دیگر در نفحات در سخنان حضرت شیخ ابو سعید مذکور است که عارف را فنا تمام نمی ماند لا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ این سخن در اول نظر مشکل نمود که حضرت شیخ محی الدین و تابعان ایشان برآنند که زوال عین که معلوم است از معلومات الله سبحانه محال است والا انقلاب العلم جهلا و چون عین زائل شود اثر کجا رود و بچه طور در ذهن این سخن متمکن شده بود و سخن حضرت شیخ ابو سعید حل نشده بود بعد از توجه تام حق سبحانه و تعالی سر آن سخن را منکشف ساخت و متحقق گشت که نه عین ماند نه اثر و در صحف نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر آمد که بغایت فوق مقام حضرت شیخ و متابعان ایشان افتاده اند و این دو مبحث با یکدیگر هیچ منافات و جنگی ندارند یکی از جانب دیگری از جای دیگر به تفصیل و ضد آنچه موجب تطویل و ملال است و الله آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاهر گشت که حدیث عبارت از چه بود و دوام آن چه بود و در صحف نیز این حدیث دائمی یافت اگرچه از نوادر است دیگر کتاب این اصلاً خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیه اکابر که در مقامات واقع شده اند جای نبت کرده باشند خوش می آید که این قسم چیزی دیده شود و احوال مشایخ متقدمین بیشتر مرغوب است کتب حقایق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تنزلات مراتب را الله

مطالعه کرده خود را در جناب بحضرت شیخ علاء الدوله بسیار مناسب میبابد و در ذوق و حال
درین مسئله بشیخ مشار الیه متفق است اما علم سابق تا بانکار و شدت آمدن ره نمیدهد
دیگر چند مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت و همچنین احوال
بعضی موتی که از عالم برزخ است ظاهر شده بود نیز از برای دفع آلام و شداید آنها
توجه کرده شد اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بهیچ چیز خود را جمع نمیتوانم ساخت
بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشت و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان اینجانب را بناحق
ویران ساختند و جلاء وطن نمودند اصلا بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جای آنکه بدیها
بخاطر بگذرد و بعضی از یاران که از مقام جذبه شهود و معرفت پیدا کرده اند و تا غایت
قدمی در منازل سلوک ننهاده اند شمه از احوال ایشان معروض میدارد امید است
که حق سبحانه و تعالی بعد از اتمام جهت جذبه بدولت سلوک مشرف گرداند شیخ نور در
همان مقام جذبه است بنقطه فوق که در مقام جذبه است نرسیده در حرکات و سکنات
آزار میدهد و قباحت نمیفهمد چه خواست کار او در توقف می افتد و همچنین اکثر یاران
بواسطه عدم رعایت آداب کار اینها در توقف می افتد درین باب حیران است
که ازین طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنهاست چه خواست در کارشان
واقع میشود والآراء اقرب است مولانای معهود بنقطه پایان فوق رسیده است و کار قدرت را
بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فوق را این وجه مرتبت ... اول صفات را
بلکه نوری که صفات بدان قائمند از خدا دیده و خود را شبح خالی یافته و بعد از آن صفات را
از ذات جدا دیده و باین دید باحدیت مقام جذبه رسیده حالا عالم و خود را هیچ الکم
ساخته است که تا احاطه قابل است و نه معیت و چنان باطن مبطون متوجه است که غیر از

حیرت

حیرت و نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک بنقطه پایان از مقام جذبه رسیده است
و سرش بنقطه رسیده و همچنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه جا
می یابد و از ظاهر محظوظ است و همچنین میان جعفر هم نزدیک بنقطه پایان رسیده است
و خیلی شوق و ولوله ظاهر میشود قریب بشاه حسین است و در یاران دیگر هم تفاوت
ظاهر میشود میان شیخی و شیخ عیسی و شیخ کمال در جذبه بنقطه فوق رسیده اند شیخ کمال
نیز متوجه نزول است و شیخ ناکوری در ته نقطه فوق آمده است اما خیلی مسافت در
پیش دارد از یاران اینجا تا الحال هشت یا نه کس بلکه ده کس در ته نقطه فوق آمده اند
بعضی واصل نقطه شده رو بنزول دارند بعضی دیگر قریب اند و بعضی بعید میان شیخ مزمل خود را گم می یابد و
صفات را از اصل می بیند و مطلق ... را در همه جا می یابد و اشیا را در رنگ سراب بی اعتبار میداند هیچ نمی
یابد در باب مولانای معهود چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مردم را از جمله ضروریات
اما اجازتی که مناسب جذبه است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده می باید کرد لیکن در
ویش سرعت کرد توقف نمود بحضور اقدس میرسد هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود
و آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت والحکم عندکم خواجه ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله
حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه
لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد بواسطه بعضی
موانع چندان ترقی نکرد زیاده گستاخی است مصرع بنده باید که حد خود داند ه بعد از تحریر عریضه
داشت کیفیتی رو داد و حالی پیش آمد که بتحریر گنجایش بیان آن نیست و در آنجا فنای ارادت
متحقق گشت همچنانکه پس از بقا تعلق ارادت بر ذات بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت
مانده بود چنانکه در عریضه داشت معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ بر آمد و چ لا مراد

ولا ارادة وصورت این فنا نیز در نظر در آمد وبعضی علوم که مناسب این مقام بوده اند فایض گشته

چون در تحریر آن علوم بواسطه دقت وغموض تعسری بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن

کوانیده و در دقت تحقق این فنا وافاضه علوم بکنظر خاص در ماورای وحدت پنداشته است

هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری نیست بلکه علوم را هیچ نسبتی نیست اما

آنچه می باید معروض میدارد وتا زمانی که بیقین نپیوست بر نوشتن جرات ننمود وصورت

آن مقام را در ماورای وحدت چنان می بیند هیچ شبهه در ان راه نمی یابد

هر چند در نظر نه وحدت است ونه وراء آن ونه هیچ مقامی که بعنوان حقیقه برانند

با حق وراء آن داند حیرت وجهل بهمان هر افتست و ازین دید هیچ تفاوت نشده

نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض در تناقض است در کشف نمی آید وحال بدیشه متحقق

است استغفر الله واتوب الى الله من جميع ما كره الله قولا وفعلا وخاطرا

وناظرا وايضا این زمان چنان معلوم گشت که سابقا آنچه از فناء صفات میدانستم

فی الحقیقه فنای خصوصیت صفات وما به الامتیاز آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شده

بودند وخصوصیات زایل گشته بودند الحال اصل صفات ولو كانت على سبيل

الاندماج والاندراج نیز بر طرف شده وقهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته و

وتمیزی که از مرتبه علم جملی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند وتمام نظر بر خارج آمده كان

الله ولم يكن معه شيء الان كما كان این زمان مطابق حال گشته وسابقا علم

مضمون این حدیث بود نه حال امید میدارد که بر صحت وسقم تنبیه خواهند ساخت

دیگر چنان می نماید که مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست همچنین بعضی یاران دیگر

نیز ازان مقام نصیبی معلوم می شود والله سبحانه وتعالى اعلم بحقيقة الحال والسلام

مکتوب دوازدهم در بیان حصول مقام فنا وبقا وظهور وجه خاص هر شی وحقیقت

سیر فی الله وتجلی ذاتی برقی وجز آن به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت

کمترین بندگان احمد بدزوه عرض میرساند از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء

الله كان وما لم يشاء لم يكن ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم علومی

که تعلق به فناء فی الله والبقاء به داشتند حق سبحانه بعنایات خود منکشف ساخت و

همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست وسیر فی الله به چه معنی است وتجلی ذاتی برقی

چه می باشد ومحمدی المشرب چه میباشد ومحمدی المشرب کیست وامثال آن ودر هر مقامی

لوازم وضروریات آن را می نمایند ومیگذرانند وکم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آنرا

نشان داده اند در راه فرو گذارند ونمایند قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را

مجعول میدانند اصلا قابلیات واستعدادات را نیز مجعول ومصنوع میدانند او سبحانه

محکوم قابلیات نیست ونشاید که چیزی بر وی حاکم باشد زیاده گستاخی نمود

معرع بنده باید که حد خود داند مکتوب سیزدهم در بیان بی نهایتی راه ومطابقت

علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان

احمد معروض میدارد آه هزار آه از بی نهایتی این راه سیر با این سرعت وواردات و

عنایات با این کثرت از آنجاست که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار

ساله راه است تعرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف

سنة بکرامای با جمعی داشته چون کار بیاس رسید وامید با منقطع گشت هو الذي

ينزل الغيث من بعد ما قنطوا وينشر رحمته در کار شد چند روز است که سیر در اشیا

واقع شده است ومردم متنبه شده باز غلو کرده اند فی الجمله شروعی در کار ایشان کرده

مکتوب سیزدهم

شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابد لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت چیزها
چیزی میگوید و در مسئله توحید که سابقا متوقف بود چنانکه مکرر بعرض رسانیده
بود افعال و صفات را باصل مبدا چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد
و دید همه ازوست را هم دریافت و کمال را دران بیشتر دید اکنون همه اوست و افعال
و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد همه را یک یک نموده بفوق گذرانید تذبذب
و شبهه بالکل برطرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت برآمد و سر موی
از ظاهر شریعت مخالفت نمیدید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را
بیان میکنند یا از سهو است یا از سکر باطن با ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط
راه مخالفت در نظر می آید و محتاج بتوجه و جمع میشود اما منتهی حقیقی موافق
ظاهر شریعت باطن را میابد در میان علما و این بزرگواران همان قدر تفاوت است
که علما استدلالا و علما میدانند و ایشان کشفا و ذوقا میابند و ای دلیل علی صحة
حالهم ادل من هذه المطابقة یضیق صدری ولا ینطلق لسانی نقد
وقت است نمیدانم چه عرض نمایم توفیق بر تسوید بعضی احوال ندارد و در عرضه
داشت هم گنجایش تحریر نیست شاید حکمتی درین بوده باشد این محروم مهجور را از
از توجه و غیب پروری محروم ندارند و در راه نگذارند بیت این سخن را چون تو
مبدء بوده ای گر فزون گردد تواش افزوده ای زیاده گستاخی نمود مصرع بنده باید که حد
خود داند مکتوب چهاردهم در بیان حصول وقایعی که در اثنای راه رو داده بود
و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز بحضرت بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین
بندگان احمد آنکه تجلیاتی که در مراتب اکوان ظاهر شده بودند پاره ازان در عرض

داشت

داشت سابق معروض داشته بود بعد ازان مرتبه وجوب که جامع صفات کلیه است
ظاهر شد و بصورت زن غیر جمیله مسود اللون متمثل گشت و پس ازان مرتبه احدیت بصورت
مردی دراز بالا که بر دیوار باریک ایستاده است متجلی گشت و آن هر دو تجلی بعنوان
حقانیت ظاهر شدند بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و درهمان
اثنا آرزوی موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام برکنار دریای
محیط ایستاده باراده آنکه خود را در دریا اندازد اما از عقب او را بریسمانی مضبوط
کرده اند که نمی تواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات بدن
عنصری خود میدانستم و آرزو میکردم که این ریسمان گسسته شود و الفنا کیفیتی خاص رو
داد که دران وقت بطریق ذوق دریافت که دل را هیچ نسبتی غیر از حق سبحانه
نمانده است بعد ازان صفات کلیه وجوبیه که باعتبار محال و مظاهر خصوصیات پیدا
کرده بودند در نظر آمدند پس ازان آن خصوصیات تمام ازانها فرو ریختند و باقی نماندند
الا بعنوان الکلیة الوجوبیة و صورت تجرید آنها از خصوصیات نیز در نظر آمد و ح
معلوم گشت که اکنون حقیقة صفات را باصل دادی و پیش از تجرید آنها از خصوصیات
باصل دادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجوز باشد کما هو حال ارباب التجلی الصوری
و فنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق انجلات صفات که در خود و در غیر خود
بیک نهج یافت و امتیاز محال برخاست درین وقت بعضی دقایق انواع شرک خفی
خلاصی میسر شد و ح نه عرش ماند و نه فرش و نه زمان و نه مکان و نه جهات نه حدود اگر فضا
سالها فکر کنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد ازان
تعین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز و تعین در رنگ جامه بود کهنه پاره پاره

که شخصی پوشیده باشد و آن شخص را وجه فاحص دانستم امّا بعنوان حقانیت منصور گشت
بعد از ان بالای آن شخص متصل پوست رقیق در نظر آمده و خود را عین آن پوست
یافتم و آن جامهٔ تعیین را از خود بیگانه دیدم و نوری که در آن پوست بود در نظر
آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غایب گشت و آن پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند
و همان حالت سابق ماند تعبیر این صورت واقعهٔ مذکوره آنچه در نظر علم آمد بعرض
میرساند که تا صحت وسقم او معلوم شود و آن آنست که این صورت مذکوره عین ثابته
است کالبرزخ باین الوجوب والامکان که هر دو طرف او از یکدیگر جدا گشته اند
و بکمال فرق محقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامهٔ کهنه و آن نور واقع شده
برزخ است بین وجود و عدم و خود را که در آخر آن پوست یافتم اشارت است بوصول
به برزخیت و سابقا در وقایع نیز خود را برزخ باین الوجود والعدم می یافتم امّا ظاهرا آن
بنسبت آفاق بود و این نظر بانفس است و یک فرق دیگر هم در آن وقت ظاهر شده بود امّا
در وقت نوشتن فراموش گشت هذا آنچه دایم حاصل است حیرت و نکارت است و
گاهگاه همان طور شعبده پیدا میشود و بر طرف میگردد و معرفت آن میماند و در تعبیر بعضی
وقایع در میماند و اگر چیزی در علم می آید بر آن اعتماد نمیکند بهمان تقریب در عرض و اشتها
گستاخی مینماید باشد که باعلام حضرت ایشان یقین باهری پیدا شود امیدوار است که
بتوجهات علیه از گرفتاری تعلقات دنیه نجات میسر شود والا کار بسیار مشکل است
بیت بعنایات حق و خاصان حق ٭ گر ملک باشد سیاهستش ورق ٭ شیخ طه پسر شیخ عبدالله
نیازی که از مشاهیر مشایخ سرهند است و خدام حاجی عبدالعزیز بتفصیل ایشان
آشنا اند قدم بوسی و نیازمندی معروض داشته است و او را داعیهٔ انابت

باین طریقه علیهٔ شریفه پیدا شده است و بصدق و نیاز ملتجی شده است استخاره هم
کرده که بکند ظاهرا مناسب دارد و بار اول که انجا تعلیم ذکر یافته اند اکثر الطریق رابطه مشغول اند
بعضی از اینها در دفعات دیده رابطه گرفته همراه می آیند و بعضی پیش از آمدن از دهلی رابطه
داشتند و اولا بحضور و استغراق میروند بعضی از اینها صفات هم باصل میدهند
و بعضی به اما چکس براه توحید و انوار و کشوف نبرود و ملا قاسم علی و ملا محمود و محمد و
عبدالمومن ظاهرا بنقطه فوق رسیده اند از مقام جذبه اما ملا قاسم علی رو به نزول دارد
و آن دو معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور هم نزدیک بنقطه است اما نرسیده است
ملا عبدالرحمن هم نزدیک بنقطه است اما مسافه در میان است ملا عبدالهادی حضور
باستغراق در آن پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه را جل شانه در اشیا بصفت
تنزیه می بینم و افعال را هم از و تعالی میدانم و دولت ایشان است که بطالبان و مستعدان
فایض میشود و این کمینه را در افاضه ان هیچ نصیبی نیست مصرع من همان احمدم که هستم
که هستم مستم روزی فرموده بودند در میان واقعه از وقایع که اگر نه معنی محبوبیت درو
توقف بسیار در وصول بمقصد واقع میشد محبوبیت او را نسبت بعنایت خود هم
بیان فرموده بودند از ان سخن امیدواری تمام است و این جرات و گستاخی از ان
است مکتوب پانزدهم در بیان احوالی که مناسب مقدمات هبوط و نزولات با بعضی اسرار مکتو
به میر زا بدیع الزمان خود نوشته اند عرضه داشت حاضر غایب و اجد فاقد مقبل معرض آنکه بندهٔ تنها او را محبت
خود را می یافت بعد از آن کار او بجای انجامید که اگر خود را محبت او را می یافت اکنون او را
گم کرده خود را می یابد با وجود گم کردن جویای او نیست بالجمله فقدان خواهان او نه از روی
علم حاضر و واجد و مقبل است و از روی ذوق غایب و فاقد و معرض ظاهرش لقاست و باطنش

فاذ در علم بقا فانیست و در علم فنا باقی لیکن فنا علمی است و بقا ذوقی کار و بارش هبوط
و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز مانده همچنان که او را از قلب بمقلب قلب برده بودند
اکنون باز از مقلب قلب در مقام قلب فرود آورده اند با وجود تخلص روح از نفس و عروج
بعد از اطمینان از غلبات انوار روح او را جامع هر دو جهت روح و نفس ساخته اند و به برزخیت
این جهتین او را مشرف گردانیده اند استفاده از فوق و افاده بتحت او را معاً
بواسطه حصول این برزخیت عطا فرموده اند در علم استفاده مفید است و در علم
افاده مستفید مصرع اگر بگویم شرح این بحد شود ◦ معروض میدارد که دلت چپ عبارت
از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل است و بعد از هبوط از فوق
که بمقام قلب فرود می آید آن مقام دیگر است که برزخ چپ و راست است کما
هو ظاهر علی اربابها و مجذوبان سلوک ناکرده از ارباب قلوب اند رسیدن
بمقلب قلوب وابسته بسلوک است و تعلق بمقام شیخی کنایت از حصول شان خاص
است او را در آن مقام و امتیاز علیحده است او را از ارباب آن مقام از جمله
آن امتیاز سبقت انجذاب است در مآخذ فنا و بقا خاص است که منشاء علوم و معارف
مناسبه آن مقام شده تحقیق علوم مقام قلب حقیقت جذبه و سلوک فنا و بقا و امثال
آنها در رساله موعوده بتفصیل تحریر یافته است میسر نشده حالی بجهت اضطراب ایشان شده
وصحت بیاض آن نشد متعاقب ان شاء الله تعالی بشرف از مطالعه خواهد یافت عزیز
متوقف از فوق فرود آمده است در مقام جذبه آثار ایشان بعالم غیب توجه بفوق
دارد چون عروج فوقانی بقدر بود بالطبع مناسبت جذبه داشت و در وقت نزول
از فوق همراه خود چیزی کمتر آورده است مایه نسبتی که از توجه قاصر بود عروج

نزول

اثر آن توجه بود مهور باقیست و در نسبت جذبه کالروح فی الجسد است و کالنور فی
الظلمة لیکن این جذبه حال عزیز جذبه خواجهاست قدس الله تعالی اسرارهم جذبه ایست
که حضرت خواجه احرار را از آبا و کرام خود رسیده است و شأن خاص ایشان را درین
مقام بعد است و در واقعه بعضی طالبان را که منتهی بوده اند که خواجه را چنانچه بوده اند آن
عزیز متوقف خورده است ظهور آثار درین مقام است انجذبه بمناسب بمقام افاده
ندارد همیشه درین مقام رو بفوق است و سیر دایمی لازم آن است بعضی از مقامات جذبه
منافی سلوک اند متوهم می شوند این جذبه منافی سلوک است بعد از دخول در آن و در وقت
(بعد از دخول در آن و بعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک هم)
تحریر عریضه متوجه این مقام شده بود بعضی دقایق آن ظاهر گشت تا باعث بیان
توجه میسر نشد والله سبحانه و تعالی اعلم بحقیقة الاحوال چند ماه است که آن عزیز فرود
آمده است اما تمام داخل مقام جذبه مذکور نمیشود مانع عدم علم است بآن مقام آن مقام
با توجهات پراکنده امید است که در وقت مطالعه این کلمات نامربوط دخول تام در آن
مقام میسر شود بعد از حضرت خواجه را تمام فرود خواهد برد مکتوب شانزدهم در بیان حصول
عروج و نزول و غیر آن نیز به میرزا کوچک خود نوشته اند عرضداشت احقر الطلبه آنکه نوازش
نامه مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای وقت مسوده
کرده شد بعضی تتمات و تکملات آن علوم مسطوره نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنها
نشد که حال عرضه داشت راهی شد ان شاء الله تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد
و الی آل رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله بالتماس بعضی یاران
میسر شده التماس نموده بودند که نصایح بنویسد که در طریقه نافع باشد و بمقتضای آن
زندگانی کرده شود و الحق رساله غیر مکرره کثیر البرکه است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد

لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحیة با جمعی کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و همین
رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خولیش آن را بوسه می کنند و بمشایخ می نمایند که
این نوع معتقدات می باید حاصل کرد جماعتی که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتاز بود
و عزیز الوجود در روبروی آن سرور علیه الصلوة والسلام ایستاده اند القصه بطولها در
همان مجلس باشاعت این واقعه فقیر را امر فرموده اند مصرع باکریمان کارها دشوار نیست ازان امر
که از ملازمت برآمده است لاجرم بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد چندان مناسبت ندارد و چندگاه
خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم به صحبت هیچ نیز و شیر در نظر می در آمد و عزم
عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آمد عروج در مدارج قرب بغایت الغایت
هر چند غایت ندارد میسر شد و میشود می برند و می آرند کل یوم هو فی شان بر مقامات
جمیع مشایخ الا ما شاء الله تعالی گذرانیدند بیت گل بر دند ازان دهلیز ولیت بدان
درگاه ولادت بردست درین میان اگر توسط روحانیات مشایخ را تعداد نمایم بطول
انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد
قبل من قبل بلا علة چندان وجوه ولایت و کمالات آن را وانمودند که چه در تحریر آرد در اشهر
ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آورند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز
چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است تا کمیت شود امر اسان نیست با وجود مرادیت
چندان منازل کرده میشود که مریدان را در عمر نوح معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص
بمرادانست مریدان اینجا قدم گاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد
هم گذر ندارند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وجه توقف
در مراتب تکمیل و ارشاد اینست و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب است چیزی

دیگر

دیگر غیبت مردم در متخیلات خود چیزهای می پزند اعتبار نباید کرد بیت در نیابد حال
پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام در اندیشه این قسم ظنیات احتمال
ضرر غالب است آن جماعت را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیال
خود بپوشند مجال نظر را محال دیگر بسیار است بیت من کم شده ام مجوئید با کم
شدگان سخن مگوئید از غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری که حق
سبحانه و تعالی کمال میخواهد در تنقیص او سخن کردن بسیار نازیبا است فی الحقیقه
معارضه است با او تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت مقام فرق است که مقام
ارشاد است و فرق درین موطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح
از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع بود از جمع و فرق پیش ازین هم
مفهوم میشود از سکرات حق را از خلق جدا دیدن که مقام فرق می انگارند حقیقت
ندارد و همین روح را حق میدانند تعالی و تقدس و هکذا القیاس فی اکثر علوم
ارباب السکر لان حقیقة الامر ثمة مفقودة والامر عند الله سبحانه در رسائل
دیگر بتفصیل علوم ارباب جذبه و سلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است
بنظر شریف خواهد گذشت مکتوب هفدهم در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و
نزول دارند به پیر بزرگوار خود قدس سره عرضه داشت احقر الخدمه آنکه عزیزی که چند گاه متوقف بودند
روز تحریر چنان ظاهر شد که ازان مقام نحوی از عروج نموده بپایان فرود آمدند لیکن
تمام نزول نکرده اند و بقایای که در زیر آن مقام بود نیز عروج نموده از راه همان مقام
فوق رو به نزول آورده است بعد ازان هر چه کیفیت رو خواهد داد در معرض ظهور
خواهد آمد معروض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد از انکشاف حال خود چیزی

ونزدیک بصواب نزدیکست چون حدوث این قضیه نزول پر زور بود و حقیر را بواسطه تناول جلالت ضعفی طاری شده بود بانجام کار این نزول نپرداخت انشاء الله نیز ظاهر خواهد شد مکتوب سی و چهارم در بیان تلوین که بعد از تلوین حاصل میشود و بیان مراتب کمالات ولایت و در بیان آنکه وجوب تعالی زاید است بر ذات او تعالی و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضه داشت کمترین بندگان پرتقصیر احمد عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال و وارد رو میداد بعرض آن گستاخی می نمود و جرأت می کرد حق سبحانه و تعالی ببرکت توجهات علیه از رقیت احوال بحریت ساحت وارتقاء به تمکین مشرف فرمود حاصل کار جز حیرت و عدم شناخت بدست نیاید و از وصل جز فصل و از قرب جز بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکرت و از علم جز جهل نفزود لاجرم در عرضه داشتها توقف واقع شد و بمجرد عرض اخبار روزمره جرأت نمود مع ذلک دل را بر ودت بیجهتی مستولی شده است که بهیچ امر سر گرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نمی تواند پرداخت بیت من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری از هیچ و کم از هیچ نیاید کاری • بر اصل سخن آئیم عجب نیست که حالا بحق الیقین مرتفع ساخته اند که در آن موطن علم و عیان حجاب یکدیگر نمیشد و فنا و بقا در آنجا جمعند در عین حیرت و بیدانشی علم و شعور است و در عین غیبت حضور است با وجود علم و معرفت جز ازدیاد جهل و نکرت نیست عجب ابلهیست که من واصل سر گردانم الله تعالی محض عنایت بغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صوری است به تجلی ذاتی بل بعدهما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین کذا مرة و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است و تفاوتی که در میان این دو مقام است اجل من ان یعبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة

وفوق

وفوق آن مقام نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات و نشاید که میان صدیقیت و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بجالیت او بکشف صحیح صریح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند و قربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار اولا همان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم نمودند آری حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت حضوری انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بس عالیست در منازل عروج فوق آن مقام معلوم نیست و زایدیه وجود بر ذات جل و علا در این مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و انجا وجود هم در راه میماند و فوق آن عروج واقع می شود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات خود میفرماید و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیه از مقامات بقاست که رو بعالم دارد و با پایان تر از آن مقام مقام نبوت است که فی الحقیقة مال نزاست و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت برزخیت این دو مقام ندارد که رو به تنزیه صرف و تمام عروج است شتان ما بینهما بیت در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم • علوم شرعیه نظریه استدلالیه ضروریه کشفیه ساخته اند سر موی مخالفت با معقول شریعت نیست همان علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریه بضروریه آورده اند شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد نفرمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها می باید گذشت

و تا بنهایة النهایه که مقام صدیقین است نرسد ازین علوم بهره نیابد فیا لیت شعری أن
من اهل تلک القائلین بحصول هذا المقام الشریف لانفسهم ولیس
لهم مناسبة بعلوم هذا المقام ومعارفه فما جهله وفوق کل ذی علم علیم و بر
مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داده اند و آنرا بنهجی اعلام فرموده اند که بهیچ وجه با اصول ظاهر شریعت
غرا مخالفت لازم نیاید و از نقص ایجاب و شایبه جبر مبرا و منزه است و در ظهور بمثابه قمر لیلة
البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت با اصول شریعت این مسئله را پوشیده
داشته اند اگر شایبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لا یسئل عما یفعل
کرا زهره که انگشت او کشد بر زبان جز به تسلیم او و علوم و معارف هم در رنگ این نشان میزند
که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز می شود قوت مدرکه مجرد تعبیر است والا لا تحمل عطایا
الملک الا مطایاه اوایل شوق آن بود که این علوم غریبه در قید کتابت آورده شود اما توفیق
نمی یافت ازین ممر دربار بود آخر الامر تسلی فرموده اند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملکات
نباید که این علوم چنانکه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن می کنند که ملکه مولویت بهم رسانند تا انکه
حفظ اصول عرف نحو و غیرها کنند بعضی از علوم بعرض میرسانند قال الله تعالی لیس کمثله شیء
وهو السمیع العلیم اول کلام اثبات تنزیه محض است کما هو الظاهر و قوله سبحانه وهو السمیع
البصیر متمم و مکمل التنزیه یا الشأن است که چون ثبوت سمع و بصر در عالم امو موهم ثبوت مماثلت
است دلیله فی الجملة نفی الله سبحانه عنهم السمع والبصر لدفع هذا الوهم یعنی سمیع و بصیر اوست
جل شانه سمع و بصر که در خلایق مخلوق است در رؤیة و سماع هیچ مدخلی ندارد همچنانکه حق سبحانه وتعالی
خلق سمع و بصر میکند خلق سماع و رؤیة میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادة
من غیر تأثیر لصفاتهم ولو قلنا بالتأثیر فالتأثیر فیهما ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات
ایشان

ایشان جماد محض است صفات ایشان نیز جماد محض است در رنگ که قادری محض قدرت خویش
در سنگ کلام خلق کند میتوان گفت که فی الحقیقة سنگ متکلم است و صفت کلام دارد
همچنان که سنگ جماد است این صفت هم در وی اگر فرضا موجود باشد جماد است در ظهور
حرف و صوت از وی هیچ مدخلی ندارد جمیع صفات ازین قبیل است غایت ما فی الباب
چون این دو صفت ظاهر تر بودند خصصهما الله تعالی بنفیهما و یکون لزوم
نفی البواقی منه بالطریق الاولی حق سبحانه اول صفت علم خلق کرد بعد ازان
توجه او بمعلومی خلق کرد بعد ازان تعلق ها بمعلومی خلق کرد بعد ازان معلوم را بروی منکشف
ساخت پس یک مدخل وی خلق کرد بعد خلق صفت علم بمجرد جری العادة پس معلوم آنست
که علم را در انکشاف چه مدخلی باشد همچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد ازان معنا
و توجه مسموع بعد ازان سماع و بعد ازان ادراک مسموع همین طور اول خلق بصر کرد
بعد ازان تقلیب حدقه و توجه مرئی بعد ازان رؤیت بعد ازان ادراک مرئی و علی هذا
القیاس کسی سمیع و بصیر کسی است که مبدء سماع و رؤیت او این دو صفت باشند و اذا
لم یکن کذلک فلا سمیع ولا بصیر پس محقق گشت که صفات ایشان در رنگ ذوات جماد
صرفند فالمقصود من آخر الکلام نفی الصفات عنهم راسا الا ان لهم صفات و تلک
الصفات ثابتة لله سبحانه لیکون جمعا بین التنزیه والتشبیه بل تمام الآیة
الکریمة لاثبات التنزیه ونفی المماثلة راسا علم اول یعنی اثبات صفات ایشان مر حق
سبحانه وتعالی را و ذوات ایشان را جماد محض دانستن و در رنگ ناودان و کوزه یافتن که آب
ازانجا ظاهر است از علوم مناسبه مقام ولایت است و علم ثانی یعنی صفات ایشان را نیز در
رنگ ذوات جماد یافتن و نامی ادراک میت دانستن که انک میت وانهم میتون از علوم

مناسب مقام شهادت هست ازینجاهم تفاوت ما در میان مقامین معلوم میشود القلیل یدل علی
الکثیر والجرعة تنبئ عن البحر الغدیر ع سالی که نکوست از بهارش پیداست و بجهت این
ارباب انجام عالم افعال مخلوقات را نیز کالمیت والجمادی یابند انکه افعال اینها را
بحق سبحانه میدهند و فاعل این افعال او را سبحانه میدانند تعالی الله سبحانه عن ذلک
علوا کبیرا در رنگ انست که شخصی سنگی را جنبانید و حرکت دهد میتوان گفت که آن
شخص متحرکست بلکه موجد حرکت در سنگ و سنگ متحرکست مع ذلک همچنان که سنگ جمادِ محض
است حرکت او نیز جماد صرفست اگر بالفرض بان حرکت شخصی هلاک شد نمیگویند که سنگ کشت
بلکه میگویند آن شخص کشت و قول علمای شریعت شکر الله تعالی سعیهم موافق این علم است
میفرمایند که باوجود صدور افعال ولیها بالارادة والاختیار از مخلوقات مفعول اینها
مصنوع حق است سبحانه و فعل اینها را در مصنوعیت او هیچ مدخلی نیست افعال اینها حرکات
جند است من غیر ان یکون لها تاثیر فی مجعولیة المعمول اگر گویند که برین تقدیر
افعال را مناط ثواب عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آن است که سنگی را
باری مکلف سازند و بر فعل او مدح و ذم مرتب سازند گوییم که فرق است در میان سنگ و مکلفان
چه مناط تکلیف قدرت و ارادت است و در سنگ قدرت اراده نیست لیکن چون اراده
اینها نیز مخلوق حق است سبحانه من غیر تاثیر له فی حصول المراد آن اراده نیز کالمیت است
همان کار کرد که مراد بعد از تحقق آن مخلوق میشود بطریق جری العادت و اگر قدرت مخلوق را
موثر فی الجمله هم گفتند چنانکه علمای ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم گفته اند آن تاثیر هم در رنگی
خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند فی تاثیره لا اختیار له اصلا فتکون تاثیره
ایضا کالجماد مثلا شخصی سنگی را دید که از بالا به پایان آمد تحریک محرکی و حیوانی را هلاک ساخت

انکه

این شخص همچنان که آن سنگ را جماد میداند فعل او را که حرکت اوست نیز جماد میداند و اثر مترتب بران
فعل که اهلاکست نیز جماد میداند فالذوات والصفات والافعال کلها جمادات
مخصة و اموات صرفة فهو الحی القیوم وهو السمیع البصیر وهو العلیم الخبیر وهو الفعال
لما یرید قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی ولو جئنا بمثله مددا گستاخی بسیار نمود و جرات بیحد واقع شد چه توان کرد جمال حقی
که از جمیل مطلق است بران داشت که هر چند سخن دراز کند زیبا آید و هر چه از و گوید رعنا نماید
با وجود خود را هیچ مناسبت نمی باید که از ان جناب سخن کند و یا نام او را بر زبان آرد شعر
هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب هنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید ع بنده باید که حد خود داند
امیدوار توجه و عنایت است از فرا به خود چه عرض نمایم و هر چه در خود می یابد از عنایت مبدان
توجه عالیست والسلام ع من همان احمد پارینه که هستم هستم میان شاه حسین طرق توجه دارد
و در ان محفوظ است بنحا طرمی اید که از انجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود است محمد
صادق از خوردی حضور را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفر همراه میشود ترقیات بسیار میکند در
سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر
مناسبتی تمام دارد شیخ نور نیز در این مقام است خیلی ترقی کرده است و از خوابها فقیر خواست
حالش بسیار بلند است به تجلیات برقیه نزدیکست مستعد است

مکتوب نود و دوم

مکتوب نود و دوم در سفارش بعضی از ارباب حوائج نیز به پیر خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه انکه شخصی از لشکر آمده و التماس نمود که مبلغ وظیفه
داران فقراء دهلی و سرهند از بابت خریف گذشته حواله ملازمان عتبه علیه کرده اند که بعد از
تحقق حق بمستحق رسانند بناء علی ذلک گستاخی شد هزار تنکه فضلا به ام شیخ ابو الحسن حافظ
و فاینده
و اهل علم و هزار تنکه فضلا به ام شیخ شاه محمد حافظ از سرکار تو اب شیخ مقرر است شار الیهما هی

تم مکتوب بیستم

وشایبه اشتباه ندارند وکیل خود را فرستاده اند اعتمادی است اگر خبر مذکور صدق داشته باشد مبلغ این دو سامی مذکورین را حواله حامل عرضه داشت نمایند مشار الیهما در سرهند مکتوب میستم نزد در سفارش بعضی ارباب حوایج به سرزنگو اخوند نوشته ام عرضه داشت احقر الخدمه انکه بکر را در باب وظایف والده حبیب سرهندی و منکوحه او و می ادیم دیگر که در ضمن عرایض مسطور ند مقدع اوقات خادمان عتبه علیه میگردد اگر مبلغ وظایف مشار الیهم به دهلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند کرد که تسلیم مشار الیهم نمایند بعضی بطریق وکالة و بعضی بطریق اصالة آمده اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهم حیرت و قائمند الکماس تصحیح پروانجات می نمایند زیاده گستاخی است مکتوب

مکتوب بیست و یکم

بیست یکم ارسال الی الشیخ محمد المکی ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری فی بیان درجات الولایة سیما الولایة المحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ومدح الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی اسرار اهلها وعلو نسبتهم وفضلها علی نسبات الطرق وان حضورهم دائمی

وصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف النحیف عظم الله تعالی اجرکم ویسر سبحانه امرکم وشرح صدرکم وتقبل عذرکم بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات اکملها ومن التسلیمات افضلها اعلم اخی ان الموت الذی قبل الموت المعبر بالفناء عند اهل الله ما لم یتحقق لم یتیسر الوصول الی جناب القدس بل لم یمکن النجاة عن عبادة المعبودات الباطلة الآفاقیة والالهة الهوائیة الانفسیة فلم یتحقق حقیقة الاسلام ولم یتیسر کمال الایمان فکیف یحصل الدخول فی زمرة العباد والوصول الی درجة الاوتاد مع ان هذا الفنا قدم اول یوضع فی اطوار الولایة وکمال اسبق یحصل فی البدایة فینبغی ان یقاس من اول الولایة حال آخرها ومن بدایتها درجة نهایاتها ولنعم ما قیل بالفارسیة قیاس کن ز گلستان من بهار مرا و بهار ایضاً سالی که نکوست از بهارش پیداست

وللولایة درجات بعضها فوق بعض اذ علی قدم کل نبی ولایة خاصة به واقصی درجاتها هی التی علی قدم نبینا علیه وعلی جمیع اخوانه من الصلوة اتمها ومن التحیات اعمها اذ التجلی الذاتی الذی لا اعتبار فیه للاسماء والصفات والشئون والاعتبارات لا بالایجاب ولا بالسلب مخصوص بولایته علیه الصلوة والسلام وخرق جمیع الحجب الوجودیة والاعتباریة علما وعینا یتحقق فی هذا المقام فحج یحصل الوصل عریانا ویتحقق الوجدان حقیقة لاحسبانا وللکمل من متابعیه علیه الصلوة والتحیة نصیب کامل وحظ وافر من هذا المقام العزیز وجوده فعلیکم باتباعه علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان کنتم متوجهین الی تحصیل هذه الدولة القصوی وتکمیل هذه الدرجة العلیا وهذا التجلی الذاتی برقی عند اکثر المشایخ رحمهم الله سبحانه یعنی ان خرق جمیع الحجب عن حضرة الذات جل سلطانه یکون فی زمان یسیر کالبرق ثم تسدل حجب الاسماء والصفات وتستر سطوات انوار الذات تعالی فیکون الحضور الذاتی لمحة کالبرق والغیبة الذاتیة کثیرة جدا وعند اکابر المشایخ النقشبندیة قدس الله تعالی اسرارهم هذا الحضور الذاتی دائمی ولا عبرة عندهم للحضور الزائل المتبدل بالغیبة فیکون کمال هؤلاء الاکابر فوق جمیع الکمالات ونسبتهم فوق جمیع النسب کما وقع فی عباراتهم ان نسبتنا فوق جمیع النسب وارادوا بالنسبة الحضور الذاتی الدائمی واعجب من ذلک ان النهایة فی طریقة هؤلاء الکمل مندرجة فی البدایة ونقل فی ذلک اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیهم وسلم وبارک فانهم فی اول صحبة النبی علیه الصلوة والسلام والتحیة نالوا ما یتیسر فی النهایة فی البدایة فکما کانت ولایة محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فوق جمیع ولایات الانبیاء

والرسل عليهم الصلوة والتسليمات كذلك كانت ولاية هؤلاء الاكابر فوق جميع ولايات
الاولياء قدس الله تعالى اسرارهم كيف وان ولايتهم منسوبة الى الصديق الاكبر
لا فراد من كمل المشايخ قد حصلت هذه النسبة لكن باقتباس من ولاية الصديق
الاكبر كما اخبر ابو سعيد عن دوام هذا الحديث وقد وصلت حبة الصديق
الاكبر رضى الله تعالى عنه الى هذا الشيخ ابي سعيد كما نقل صاحب النفحات و
الغرض من اظهار بعض كمالات هذه الطريقة العلية النقشبندية ترغيب
طلاب الى هذه الطريقة والاماني وشرح كمالاتها قال المولوي في المثنوي شعر
شرح او حيفست با اهل جهان ○ همچو راز عشق بايد در نهان ○ ليک کقتم وصف او تا ره برند ○ پيش از آن
كه فوت او حسرت خورند ○ والسلام عليكم وعلى من اتبع الهدى مكتوب بيست و دوم ارسل
الى الشيخ عبد المجيد بن شيخ محمد الاهوري المفتي في بيان وجه التعلق بين النفس والروح وبيان
عروجهما ونزولهما وبيان الفناء الجسدي والروحي وبقائهما وبيان مقام الدعوة والفرق بين
المستهلكين من الاولياء والراجعين الى الدعوة سبحان من جمع بين النور
والظلمة وقرن اللامكاني المتبري عن الجهة مع المكاني الحاصل في الجهة فحبب الظلمة
الى النور فعشق بها وامتزج معها بكمال المحبة ليزداد بهذا التعلق جلاوة ويكمل
بمجاورة الظلمة صفاؤه كالمرآة اذا اريد صقالتها وقصد ظهور لطافتها ترتب
الا ليطهر بمجاورة الظلمة الترابية صفائها ويزداد بتعلق الكثافة الطينية بها لطافتها
فنسي ذلك النور ما حصل له اولا من شهوده القدسي بل جهل نفسه وتوابعها
الوجودية باستغراقه في شهود معشوقه الظلماني وتعلقه بالهيكل الهيولاني
فصار من اصحاب المشئمة في مصاحبته وضاع من كرامات الميمنة في مجاورته

فان

فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فويل له كل
الويل لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه وضاع جوهر استعداده فضل ضلالا
بعيدا وان سبقت له الحسنى وادركته العناية القصوى فرفع راسه وتذكر ما مر
عنده فرجع القهقرى قائلا اليك يا منيتي حجي ومعتمري ان حج قوم الى ترب واحجار
وان حصل له الاستغراق ثانيا في شهود المطلوب الاقدس على احسن طريق وتيسر له
التوجه الى الجناب المقدس بكل وجوه تبعته الظلمة اي اندرجت في غلبات
انواره فاذا بلغ هذا الاستغراق الى ان نسي التعلق الظلماني بل نسي وجه نفسه
وتوابع وجوده كلية فاستهلك في مشاهدة نور الانوار وحصل له حضور المطلوب
وراء الاستتار تشرف بالفناء الجسدي والروحي وان حصل له البقاء بذلك المشهود
ايضا بعد الفناء فيه فقد تمت له جهتا الفناء والبقاء وصح عليه اطلاق اسم الولاية
ثم في حق لا يخلو حاله من امرين اما الاستغراق في المشهود بالكلية والاستهلاك
فيه على الدوام واما رجوع الى دعوة الخلق الى الحق عز سلطانه بان يصير باطنه
مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق فيتخلص النور من الظلمة المندرجة فيه متوجها
الى المطلوب ويصير بهذا التخلص من اصحاب اليمين وهو وان لم يكن له في الحقيقة
يمين ولا شمال لكن اليمين اولى بحاله وانسب بكماله لجامعية الجهة الخيرية مع اشتراكهما
في اليمن والبركة كما وقع في شانه عز شانه كلتا يديه يمين وتنزل تلك الظلمة من ذلك
النور في مقام العبادة واداء الطاعة ونعني بالنور اللامكاني الروح بل خلاصته
وبالظلمة المقيدة بالجهة النفس وكذا المراد بالباطن والظاهر فان قال قائل ان
للاولياء المستهلكين ايضا شعورا بالعالم وتوجها اليه اختلاطا مع بني نوعهم

فما معنی الاستهلاک والتوجه بالکلیة علی الدوام وما الفرق بینهم وبین المرجوعین
الی العالم للدعوة قلنا ان الاستهلاک والتوجه بالکلیة عبارة عن توجه الروح
والنفس معا بعد اندراج النفس فی انوار الروح کما مرت الاشارة الیه والشعور
بالعالم ونحوه انما یکون بالحواس والقوی والجوارح التی هی کالتفاصیل للنفس
فالمجمل الخاص مستهلک فی ضمن انوار الروح فی مطالعة المشهود وتفصیله باق
علی الشعور السابق من تطرق فتور فیه بخلاف المرجوع الی العالم فانه الدعوة
بسبب تلک المناسبة فی معرض الاجابة واما ان النفس مجملة والحواس ونحوها تفاصیلها
فلان النفس لها تعلق بالقلب الصنوبری وهو التعلق للروح بتوسط الحقیقة
الجامعة القلبیة والفیوض الواردة من الروح ترد اجمالا اولا علیها ثم بتوسطها
الی سائر القوی والجوارح تفصیلا فلا منها موجودة فی النفس اجمالا فظهر الفرق
بین الفریقین ومما ینبغی ان یعلم ان الطائفة الاولی من ارباب السکر والثانیة
من ارباب الصحو والشرافة للاولی والفضیلة للاخری والمقام الاول مناسب للولایة
والثانی للنبوة شرفنا الله سبحانه بکرامات الاولیاء وثبتنا علی کمال متابعة الانبیاء
صلوات الله تعالی وسلامه علی نبینا وعلیهم وعلی جمیع اخوانه من الملئکة المقربین
والعباد الصالحین الی یوم الدین امین المحرر الداعی وان لم یحسن العربیة بعجمیته
لکن لما کان مکتوبهم الشریف محررا بالکلمات العربیة املی القرطاس علی نحو املائکم
والسلام ختام الکلام مکتوب بیست ونهم ارسل الی عبد الکریم المشهور بخان خانان
فی جواب کتابه فی المنع عن اخذ الطریق من الناقص وبیان مضرته والمنع عن
الاتیان الشبیه باهل الکفر عافانا الله سبحانه وایاکم عن المقال الخالی عن الحال والعالم
معری

معری عن الاعمال بحرمة سید البشر المبعوث الی الاسود والاحمر علیه وعلی اله
من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها ورحم الله عبدا قال امینا بلغ
سیادتکم الاخ الصالح الصادق تبلیغا وحکی عن جنابکم بلسان الترجمان ما
حکی فانشرح اهلا لسعدی والرسول وحبذا وجه الرسول لحب وجه المرسل
اعلم ایها الاخ القابل لظهور الکمالات اظهر الله سبحانه وتعالی فعلکم من القوة
ان الدنیا مزرعة الاخرة فویل لمن لم یزرع فیها وعطل ارض الاستعداد واضاع بزر الاعمال
ومما ینبغی ان یعلم ان اضاعة الارض وتعطیلها اما بان لا یزرع فیها شیئا او یلقی فیها
بذرا خبیثا فاسدا وهذا القسم من الاضاعة اشد مضرة واکثر فسادا من القسم الاول
کما لا یخفی وخبث البذر وفساده بان اخذ الطریق من السالک الناقص وسلک مسلکه
لان الناقص صاحب هوی متبع وما یشوب بالهوی لا یؤثر وان اثر کان علی الهوی
فحصل ظلمة علی ظلمة وکان الناقص لا یمیز بین الطرق الموصلة الی الله سبحانه وبین
الطرق التی لا توصل الیه سبحانه اذ هو غیر واصل قط وکذا لا یمیز الاستعدادات المختلفة
للطلبة واذا لم یمیز طرق الجذبة عن طرق السلوک فربما کان استعداد الطالب مناسبا
لطریق الجذبة غیر مناسب لطریق السلوک ابتداء فاضل عن الطریق کما ضل فالشیخ
الکامل المکمل اذا اراد تربیة هذا الطالب وتسلیکه احتاج اولا الی ازالة ما اصابه من السالک
الناقص واصلاح ما افسد بسببه ثم القی البذر الصالح المناسب لاستعداده فی
ارض الاستعداد فنبت نباتا حسنا مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض
ما لها من قرار الی ومثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء
فصحبة الشیخ الکامل المکمل کبریت احمر نظره دواء وکلمة شفاء وبدونه خرط القتاد

ثبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة و
السلام والتحية اذ هو ملاك الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ولنعم ما قيل
بالفارسية محمد عربي كابروي هر دو سرا است • كسي كه خاك درش نيست خاك بر سر او وليختم
المقالة على صلوة سيد المرسلين وتسليماته وتحياته وبركاته ثم العجب كل العجب
ان الاخ الصادق قد نقل ان من جلسائهم من شعراء الفضلاء من يلقب في الشعر
بالكفري والحال انه من السادات العظام والنقباء الكرام فيا ليت شعري ما
حمله على هذا الاسم الشنيع البين شناعته والمسلم ينبغي ان يفر من هذا الاسم زيادة
ما يفر من الاسد المهلك ويكرهه كل الكراهة لان هذا الاسم ومسماه مبغوضان
الله سبحانه ولرسوله عليه الصلوة والتسليمات والمسلمون مامورون بعداوة
اهل الكفر والغلظة عليهم فالتحاشي عن مثل هذا الاسم القبيح واجب وما وقع في
عبارات بعض المشايخ قدس الله تعالى اسرارهم في غلبات السكر من مدح الكفر
والترغيب على شد الزنار وامثال ذلك فمصروف من الظاهر ومحمول على التاويل
فان كلام السكارى يحمل ويصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون بغلبة
السكر في ارتكاب هذه المحظورات مع ان الكفر حقيقة نقص بالنسبة الى الاسلام
الحقيقي عند اكابر هؤلاء وغير السكارى غير معذور في تقليدهم لا عندهم
ولا عند اهل الشرع لان لكل شيء موسما ووقتا خاصا ملح ذلك الشيء في ذلك الموسم
وقبح في موسم اخر والعاقل لا يقيس احدهما على الاخر فالمسؤل من قبله ان يغير
هذا الاسم ويبدل له باسم خير منه ويلقب بالاسلامي فانه موافق الحال
المسلم ومقاله وانتساب الى الاسلام الذي هو الدين المرضي عند الله سبحانه

دعن

وعند رسوله عليه الصلوة والسلام ولجتناب عن التهمة التي امرنا باتقائها اتقوا
من مواضع التهم كلام صادق لا غبار عليه قال الله سبحانه ولعبد مؤمن خير
من مشرك والسلام على من اتبع الهدى مكتوب بيست وچهارم اسكل اقليج خان في بيان ان الصوفي
كائنا باينا وان تعلق القلب لا يكون لاكثر من واحد وان الشريعة القائمة بسلام استواء الايام والانعام من تجويز الفرق بين سيئات
المقلدين وعبادة الابرار وكذا بين الاولياء المستهلكين والاولياء المرجوعين
الى دعوة المخلوق سلمكم الله سبحانه وعافاكم بحرمة
سيد المرسلين عليه وعلى اله الصلوة والسلام المرء مع من احب فطوبى لمن لم
يبق لقلبه حب الا مع الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس فيكون هو
مع الله جل سلطانه وان كان ظاهره مع الخلق واشتغل بهم صورة وهو شان
الصوفي الكائن مع الله سبحانه والبائن من الخلق حقيقة او المراد الكائن مع الخلق
صورة والبائن منهم حقيقة والقلب لا يتعلق محبته باكثر من واحد فما لم يزل تعلقه
الحبي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبته وما يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلق
محبته بالاشياء المتكثرة كالمال والولد والرياسة والمدح والرفعة عند الناس
فثمة ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا وهو نفسه ومحبة هؤلاء فرع محبته لنفسه
فان هذه الاشياء لا يريدها الا لنفسه لا لانفسهم فاذا زالت محبته مع نفسه
زالت محبتهم بالتبعية ايضا فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس
العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير مراد للعبد حتى يكون حجابا وانما مراد
العبد هو نفسه فلا جرم يكون الحجاب هو العبد لا غير فما لم يخل العبد عن مراد نفسه
كلية لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه في قلبه وهذه الدولة القصوى

لا يتحقق الا بعد الفناء المطلق بالتجلي الذاتي فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بزغة فاذا حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالمحبة الذاتية استوى عند المحب انعام المحبوب وايلامه فح حصل الاخلاص فلا يعبد ربه الا له لاجل نفسه من طلب الانعام ورفع الايلام لانهما عنده سواء وهذه مرتبة المقربين فان الابرار انما يعبدون الله خوفا وطمعا وهما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون حسنات الابرار سيئات المقربين فحسنات الابرار حسنات من وجه وسيئات من وجه وحسنات المقربين حسنات محضة نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد تحققهم بالبقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم وطمعهم غير راجعان الى انفسهم بل انما يعبدون طمعا لرضاه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون الجنة لانها محل رضاه سبحانه لا لحظوظ انفسهم وانما يتعوذون من النار لانها محل سخطه تعالى لا لرفع الايلام عن انفسهم لان هؤلاء الاكابر تحرروا عن رقية الانفس وصاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة اعلى مراتب المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه بمرتبة الولاية الخاصة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من كمالات مقام النبوة فلا يكون اهلا للتكميل بخلاف الاول رزقنا الله سبحانه محبة هؤلاء الاكابر بحرمة سيد البشر عليه وعلى اله واتباعه من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها فان المرء مع من احب والسلام اولا واخرا مكتوب بيست

ونجم ارسال الى خواجه جهان في التحريض على متابعة سيد المرسلين ومتابعة خلفائه الراشدين

عليه

عليه وعليهم من الصلوة اكملها ومن التسليمات اتمها سلم الله تعالى قلبكم وشرح صدركم وزكى نفسكم ولان جلدكم فذلك بل جميع كمالات الروح والسر والخفي والاخفى منوط بمتابعة سيد المرسلين عليه وعلى اله من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها فعليكم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدين الهادين المهديين من بعده فانهم نجوم الهداية وشموس الولاية ممن شرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظيما ومن جبل على مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعيدا لبقية من المقصود اظهار الاضطرار وضيق المعيشة لابني المرحوم الشيخ السلطان فالملتمس من جنابكم مددهم واغاثتهم فانكم حري بذلك بل موفق بقضاء حوائج الناس كثيرا زاد الله تعالى توفيقكم وجعل الخير رفيقكم والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى مكتوب بيست وششم ارسل الى الشيخ العالم مولانا حاجي محمد لاهوري في بيان ان الشوق يكون للابرار لا للمقربين مع علوم تناسب المقام ثبتنا الله واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية ورد في الحديث القدسي الا طال شوق الابرار الى لقائي واني اليهم لاشد شوقا اثبت سبحانه الشوق للابرار لان المقربين الواصلين لا شوق لهم لان الشوق يقتضي الفقد والفقد في حقهم مفقود الا ترى ان الشخص لا يشتاق الى نفسه مع افراط حبه لعدم تحقق الفقد في حقه فالمقرب الواصل الباقي بالله سبحانه الفاني عن نفسه حاله مع الله سبحانه كحال الشخص مع نفسه فلا جرم لا يكون المشتاق الا الابرار لانه محب فاقد ونعني بالابرار غير المقرب الواصل سواء كان في الابتداء او في الوسط ولو بقي منه مقدار حبة من خردلة ولنعم ما قيل في الشعر الفارسي فراق دوست اگر اندكست اندك نيست ۝ درون ديده اگر نيم موست بسيارست ۝

نقل عن الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه انه راى قاريا يقرء القران ويبكي
فقال هكذا كنا نفعل ولكن قست قلوبنا هذا من قبيل المدح بما يشبه الذم
وسمعت عن شيخي قدس سره يقول ان المنتهي الواصل ربما يتمنى الشوق والطلب
الذي كان له في الابتداء ولرفع الشوق مقام اخر اكمل من الاول واتم منه
وهو مقام الياس والعجز عن الادراك فان الشوق يتصور في المتوقع فحيث لا
توقع لا شوق واذا رجع هذا الكامل البالغ نهاية الكمال الى العالم الرجوع القهقرى
لا يعود اليه الشوق ايضا مع وجود الفقد بالرجوع لان زوال الشوق ما كان
لوجود الفقد بل لحصول الياس وهو موجود بعد الرجوع ايضا بخلاف الكامل
الاول فانه يعود اليه الشوق برجوعه الى العالم لحصول الفقد الذي زال من قبل
فحين وجد الفقد بالرجوع حصل الشوق الذي زال بزواله لا يقال ان مراتب الوصول
لا تنقطع ابد الابدين فيتوقع بعض تلك المراتب فيتصور الشوق ح لانا نقول عدم
انقطاع مراتب الوصول مبني على السير التفصيلي الواقع في الاسماء والصفات
والشيون والاعتبارات وهذه السالك لا يتصور في حقه نهاية ولا ينزول عنه
الشوق ابدا وما نحن بصدده هو المنتهي الواصل الذي قطع تلك المراتب بطريق
الاجمال وانتهى الى ما لا يمكن التعبير عنه بعبارة ولا يشار اليه باشارة فلا
يتصور ثمة توقع اصلا فلا جرم يزول عنه الشوق والطلب وهذا حال الخواص
من الاولياء لانهم الذين عرجوا عن ضيق الصفات ووصلوا الى حضرة الذات
تعالى وتقدس بخلاف السالكين في الصفات مفصلا والسايرين في الشيونات
مرتبا فانهم محبوسون في التجليات الصفاتية ابد الابدين ومراتب الوصول في

حقهم

حقهم ليست الا الوصول الى الصفات والعروج الى حضرة الذات تعالى لا يتصور
الا بالسير الاجمالي في الصفات والاعتبارات ومن وقع سيره في الاسماء بالتفصيل
حبس في الصفات ولم يزل منه الشوق والطلب ولم يفارق عنه الوجد و
التواجد فاصحاب الشوق والتواجد ليسوا الا اصحاب التجليات الصفاتية
وليس من التجليات الذاتية لهم نصيب ما داموا في الوجد والشوق فان قال
قائل ما معنى الشوق من الله سبحانه وليس منه سبحانه مفقودا شيء من الاشياء
قلت ذكر الشوق هنا يحتمل ان يكون من قبيل صنعة المشاكلة وذكر الشدة
فيه باعتبار ان كل ما ينسب الى العزيز الجبار فهو شديد وغالب على ما ينسب الى العبد
الضعيف هذا الجواب على طريق العلماء وللعبد الضعيف في جوابه وجوه اخر
تناسب طريقة الصوفية ولكن تلك الاجوبة تقتضي نحوا من السكر وبدون السكر
لا يحسن بل لا يجوز لان السكارى معذورون وارباب الصحو مسئولون و
حالي الان الصحو الصرف فلا يليق بحالي ذكرها هذا والحمد لله اولا واخرا والصلوة
والسلام على نبيه دائما وسرمدا

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد
این مخلص ساخته بودند بورود ان مبتهج ومسرور گردید سئوالات باشند منجوا که تصدیع ان
بعد بعد بغیر اینکه مذاق این سلسله علیه نقشبندیه نامه محرر داد ودر عبارات اکابر این
سلسله علیه قدس الله تعالى اسرارهم واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتهات
از نسبت حضور و اگاهی خواسته اند و حضوری که نزد ایشان معتبر است

حضور با غیبت است که بعد از آن بیادداشت نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از آن یادداشت باشد و یادداشت که بفهم قاصر این فقیر قرار یافته است مبنی بر این تفصیل است که عبارت از ظهور حضرت ذات است تعالی و تقدس در حضور ادنی بی زحمت ملاحظه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برق گویند یعنی لمح البصر از اتفاع شیون و اعتبارات متحقق میشود و باز در پرده شیون و اعتبارات مستور میگردد پس بر این تقدیر حضور با غیبت متصور باشد بلکه لمح البصر حضور است و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر و حال آنکه این تجلی را مشایخ سلاسل دیگر نهایت النهایات گفته اند هر گاه این حضور را دوام پیدا کرد اصلا اعتنا قبول نکنند و هموار هیچ پرده اسماء و صفات و شیون و اعتبارات متجلی حضور با غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر را بانتهای دیگران قیاس باید نمود و چه تکلف

فوق همه باید داشت این قسم حضور را هیچ اکثر هم مستبعد مینماید الا

هب ... لارباب النعیم نعیمهم والاشق المسکین ما یتجرع ان السبب علیهم ... عزت بیدا کرده است که اگر فرضا پیش ارباب همین سلسله بزرگ که شهرت کمال که اکثر انها در مقام انکار آیند و یا در سنوار نیز نسبتی که الحال در میان ارباب این خانواده بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حقیقت بی ستر شهود او تعالی بر وجهی که از وصف شهود و شهود منزه باشد و توجهی است صرف از جهات ست متعال ... فرو پرتو فوق متوهم باشد و نظر مردم ... نیز از این نسبت امقام ... تحقق فرقیت آن از وجهی ظاهر است بخلاف یادداشت بمعنی سابق که حصول آن بعد از تمامی جهد و مقامات سلوک است و علاوه بر آن بر جمیع احوال تحقق نیست اگر فقاهت ارحصول آن است دلیل ما سمع اگر از حد ... بنماید ... از

از نقص خود جود کنند معذور است قاصر دیگر زند این طایفه را طعن قصور حاش لله که بر آرم بزبان این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند روبه از حیله ... سان بگسلد این سلسله را

مرحمت نامه گرامی که از روی کرم با مرد این مخلص ساخته بودند بورود آن مباهی گردید بمطالعه آن مشرف گشت چه نعمتی است که آزادان یاد گرفتاران کنند و چه دولتی است که رسیده گان غمخواره مهجوران نمایند بیچاره مهجور چون خود را شایان وصال نیافت بضرورت تحمل را وسیله هجران گشت و از قرب به دوری بعد آرام گرفت و از اتصال با انفصال قرار یافت و چون در اختیار ارادی گرفتاری دید همت گرفتاری را اختیار چون طمع فراهم از سلطان ... خاک بر فرق قناعت بعد ازین بعبارات و اشارات پراکنده زیاده ... در ...

اعمال یا فرائضند یا نوافل نوافل را در جنب فرائض هیچ اعتبار نیست ادای فرض از فرائض در وقتی از اوقات بر ادای نوافل هزار ساله است اگر چه بنیت خالص ادا شود هر نفلی که باشد از صلاه و صوم و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه گفته اند که رعایت سنتی از سنن و ادبی از آداب در حین ادای فرائض نیز حکم دارد

که رفیع امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه نماز بامداد را بجماعت گزاردند بعد از فراغ
از صلات تفقد قوم خود کردند شخصی را از اصحاب خود در آن وقت نیافتند چون پرسیدند که
فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که اکثر شب بیدار میباشد احتمال که در آن وقت خوابش
برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت میگزارد بهتر بود
پس رعایت اولی و اجتناب از مکروهی اگرچه تنزیهی باشد و لیکن که تحریمی مراتب الاذکار و فکر
و مراقبه و توجه بهتر باشد اگر این امر با آن رعایت و اجتناب اگر جمع کند فقد
فاز فوزا عظیما و بدون شرط اتقیا و مثلا الصدق و اکل و حساب و طاعات مجتمع نکند
از الصدق حبال عظام از ذهب بطریق نفل مراتب بهتر است رعایت اولی از
اداء الصدق آن دیگر مثلا اگر الفقیر عزیمت دارد و بیشتر مراتب از آن بهتر است
پس نماز خفتن را در نصف اخیر از شب که از ثلث و آن باخر را در سیده باکنند یعنی قیام
لیل ساعتی پس مستکره باشد چه نزد حنیفه رضی الله تعالی عنه ادای نماز خفتن
در آن وقت مکروه است اما نزد امام ابو یوسف لمراتب تحریمه اراده دارند زیرا که ادای
خفتن را تا نصف لیل مباح داشته اند و از نصف تا آخر طرف مکروه گفته اند
پس مکروهیکه مقابل مباح است مکروه تحریمی است و نزد شافعی رضی الله
تعالی عنه در آن وقت ادای نماز خفتن جایز است پس بواسطه قیام لیل که
و حصول ذوق و جمعیت در آن وقت مرتکب این امر گشتن بیشتر مستکره است
از برای این غرض تأخیر ادای وتر لازم نیست و آن تأخیر مستحب است
اهم تر در وقت نیک ادا می باید و اهم غرض قیام لیل و بیدار داشتن تهجد بر
میکرد در پس ترک این عمل باید نمود و صلاة که گذشته قضا باید کرد امام اعظم

بواسطه ترک اولی از آداب وضو نماز چهل ساله را قضا نمودند ایضا آب مستعمل که از آن
حدث نموده باشند یا بنیت قربت استعمالش کرده باشند در وضو تجویز نکنند که مردم آن
آب را بخورند که آن نزد امام اعظم نجس مغلظ است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند
و خوردن از آن مکروه داشته اند آری بقیه آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد
کسی طلب نماید از آن آب بدهند این فقیر را درین دفعه در روح مثل این ابتلا واقع شده بود
بعض از یاران را در واقعه نموده بودند که آب مستعمل وضو فقیر را بخورند و الاحوط ازین عمل
خواهر شد هر چند دفع کرده فایده نکرد و یک بار فقیر رجوع نمود و تعلیم کرد که اگر بعد از تثلیث
غسل بنیت قربت نکنند در مرتبه چهارم آب مستعمل نشود باین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم
را بنیت قربت که درویش داد و ایضا مردم مستعد نقل کرده اند که بعض از خلفا اشارا
مریدان ایشان سجده میکنند بزبان ایشان هم کفایت نمیکنند شناعت این فعل اظهر
من الشمس است منع ایشان نکنند و تاکید در منع نمایند اجتناب این قسم افعال
از همه کس مطلوب است علی الخصوص شخصی که با قتدای خلق خود را بر آورده باشد چه بسبب
این قسم افعال او را ازاله ضرر پیست که مقلدان باعمال او اقتدا خواهند کرد و در بلا
خواهند افتاد و ایضا علوم این طایفه علوم احوال است و احوال مواریث اعمال اند و
کسی را از علوم احوال میراث بود که اعمال را درست کرده باشد و تحقق آن قیام کرده
و اعمال را تصحیح وقتی میسر شود که اعمال را بشناسد و کیفیت هر عمل را بداند و آن علم
احکام شرعیت است از نماز و روزه و سایر فرایض و علم معاملات و نکاح و طلاق و مبایعات
و علم هر چیز که حق سبحانه بر وی واجب ساخته است و او را بران دعوت فرموده است
و این علوم الکتب پیداست از آنجا منشأ آن هیچکس را چاره نیست و علم میان ... است

که بعد از فنای اتم است از زوال مصون و از خلل محفوظ است فنای ایشان فنای ذات است
در عین آن فنا ذات است و در عین فنا باقی به بقا و لقا که زوال نپذیرد از جمله احوال
دوام باطن و بصدره رضوانست حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره العزیز
وجه عدم وجود شریعت عزم میکنند اما وجه فنا بوجه شریعت عزم میکنند پس
وایمی باشد و حال ایشان سرمدی بلا وقت لهم و لا حال لهم اشان با مرتبت اوقات
و معامله ایشان با تحول احوال در قبول زوال تخصیص بوقت گشته و آنکه از حال دور است
از زوال محفوظ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم لی کان نکنند که دوام وقت از تعین و غیره کرده اند لا بل الدوام
لعین الوقت والاستمرار لنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل القول
سخن بطول انجامید بر سر اصل سخن آیم چون مجال سخن در قضای قدس ایزد بی‌چون
نیست بسوی مقام خود که ولای الملک خود سخن گنیم مقصود از خلقت انسان ادای وظایف
بندگیست و اگر در بند حظ و حجب واده از مقصود قطع تعلق از ماسوی جناب
قدسش چون سلطان عشق و محبت هم از مقاصد نیستند از برای حصول مقام عبودیت هستند
چون تا وقتی شود که از گرفتاری دیگر غیر او تعالی تمام خلاص شود عشق و محبت وسیله العطای
نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام عبودیت است و در درجات ولایت فرق عبدیت
مقامی حیث دریعقام خود را با مراتب خود هیچ مناسبت نمی‌یابد

نه آنست که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او عز سلطانه
و افعال خود را با افعال او سبحانه هیچ وجه مناسب داند بالاطلاق فلیست هم از جمله مناسبات

از اتباع

از آن اسم شروع نماید از اسمی خالق و خود را مخلوق میدانند پیش این بیع هر حرکت نمیدانند
و توحید فعلی که جمهور ارباب این شان دلالت میدهند بر فاعل از حق سبحانه نمیدانند از بزرگان
میدانند که خالق این افعال یکیست نه مباشر آن افعال که این نسخی مورد نکته
که بر تعریف رسانند این را مثال واضح کرده‌اند مثلا شعبده باز درپرده نشسته صور تهای نگار
چند را در حرکت میآورد در افعال غریبه در انظار ایجاد مینماید جماعتی که صور مجرد را میدانند که
فاعل این افعال در آن صورتهای جادید الشخص پرده نشین است اما مباشر آن افعال همان
صور رند لهذا میبینید که آن صورت متحرک است سخن مینگرید شعبده باز متحرک است در نقص
الامر درین حکم محقق‌اند شرایع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهمان حکم با فاقید و حکم بعد
تعلل از جمله شرایعست
و همچنان است علم سکر در توحید وجود که در اینجا مخالف آن سکر وقت و غلبه حالست مکاشفات
علوم مدینه مطابق است با جمیع علوم شرعیه اگر سر موی مخالف است از سکر است

و این تمام مطالبست در مقام عبدیت میسر است و در باورای این نحوی از سکر تحقق است
که از پیر شریع این سید شهید شخصی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد
که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیل گردد و استدلالی کشفی شود بعضی گو
که با معرفت زاید بر معارف شرعیه حاصل کنند اگرچه در راه امور زایده میدیدند اما کار
بنهایت کار رسانند آن زاید همه منتشر میگردند و همان معارف شرعیه بدرجه تفصیل
معلوم میگردند و از ضیق استدلال بفضای اطلاق کشف می‌آیند یعنی همچنانکه علیه الصلوة
والسلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگان بطریق الهام آن علوم را از اصل اخذ میکنند

علما آن علم را از شرع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند بمان علم و ضیا که انبیا را علیهم
الصلوات والسلام حاصل بود تفصیلا و کشف آن را بهمان نهج تفصیل بتبعیت اصالة
و تبعیت رسیده است باین قسم از اولیاء اکمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاوله از
متابعه اشجار میسر باشند بنا طریقه که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل بکشف
اما طاخذ کرتا م کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانه درین پرده باشد والسلام

ذکر بعضی از کلام شیخ صوفیه در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی و ...
او تعالی بتقدیر ... اکنون این مقام با بعضی اسولهای اجوبه که تعلق آن بهما دارند

ثبتنا الله سبحانه و تعالی علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم و علی
من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از
درویشان میان شیخ نظام تهانیسری در آن مجلس از این فقیر مذکور ساخت و گفت که او منکر
وحدت وجود میباشد آن شخص نقل از این فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است در بیان کنیم
ایشان بنویسم که مردم ا[...] خبری ذا الحکم ... در ظن سوء افتند که ان بعض الظن اثم
اجابة لمسئوله چند کلمه مصدع گشت مخدوما مکرما معتقد فقیر از خوردی باز مشرب اهل توحید
والد فقیر قدس الله تعالی سره بظاهر بر همین مشرب بوده اند و بر سبیل دوام بهمان طریق اشتغال
داشته اند با وجود حصول نگرانی تام در باطن بجانب مرتبه بیکیفی داشته اند بحکم ان الفقیر فقیه الفقیر
فقیر را از این مشرب از روی علم حظ وافر بود و لذات عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی بمحض
کرم خویش بخدمت ارشاد پناهی حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا و قبلتنا
محمد الباقی قدس الله تعالی سره رسانید و ایشان این فقیر را طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجهی
بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارسه این طریقه علیه در اندک مدتی توحید وجودی منکشف گشت

دعوی

وغلوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر گشتند کم دقیقه از
دقایق این مرتبه مانده باشد که آن را منکشف نگردانیده باشند دقایق معارف شیخ محی الدین ابن العربی
کما ینبغی لایح ساختند و بتجلی ذاتی که صاحب فصوص آن را بیان فرموده است و نهایة عروج را در آن میداند
و در شأن آن تجلی میگوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم
و معارف آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایه میداند بتفصیل معلوم گشت و سکر وقت و غلبه
حال درین توحید بجائی رسید که در بعضی عریضها که بحضرت خواجه نوشته بود این رباعی که سراسر
سکر است نوشته بود ع ای دریغا کین شریعت ملت اعمائی است ملت ما کافری و ملت ترسائیست
کفر و ایمان زلف و روی آن پری سیمای است کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائیست و انجا ل تا مدتی علی
کشید و از شهور و سنین انجامید ناگاه عنایت بی غایات حضرت الله جل سلطانه از دریچه غیب بوجود
ظهور آمد و پرده روپوش بیچونی و بیچگونگی را برانداخت علوم سابق که مبنی از اتحاد و وحدة وجود بود
رو بزوال آوردند و احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه که در آن مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و بعین
الیقین معلوم گشت که صانع را جل شانه با عالم از این نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب
او تعالی علمی است چنانچه مقرر اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او
او است تعالی و تقدس و عالم عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر داغ چونی و چگونگی قسم
بیچون را عین چون نتوان گفت و واجب را تعالی عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود
ممتنع العدم عین جایز العدم نگردد انقلاب حقایق محال است عقلا و شرعا و صحت حمل یکی
بر دیگری ممتنع است اصلا و راء عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذات واجب تعالی
مجهول مطلق میگویند و محکوم به هیچ حکمی نمیدانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات
مینمایند و ما هو الا الحکم علی الذات تعالی و تقدس فالصواب ما قاله العلماء من اهل

السنة من القرب العلمي والاحاطة العلمية و در زمان حصول علوم و معارف مذکوره
مشرب توحید وجودی اینفقیر را اضطراب تمام بود که ورای این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست
و بتضرع و زاری دعا میکرد که این معرفت زایل نگردد تا آنکه حجب تمام از روی کار زایل
گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد و معلوم شد که عالم هر چند مرایای کمالات صفاتی است
و مجالی ظهورات اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین اصل نه چنانکه مذهب اهل توحید وجودی است
این مبحث بمثالی واضح کرده مثلا عالمی ذو فنونی خواهست که کمالات متنوعه خود را در عرصه
ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنه خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود
و در مرایای آنها آن کمالات مخفیه را ظاهر ساخت در ینصورت نتوان گفت که این حروف
و اصوات که مجالی و مرایای آن کمالات مخفیه شده اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات
بالذات یا قریب آنها بالذات یا معیت ذاتیه دارند بلکه نسبت در میان ایشان دالیه و مدلولیه است
حروف و اصوات دال اند بر آن کمالات و آن کمالات بر صرافت اطلاق خودند آن
نسبتها که پیدا شده است از روی اوهام و خیالات است فی الحقیقة از آن نسبتها هیچ ثابت
نیست لیکن چون در میان آن کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهریت و مظهریت و مدلولیت
و دالیت متحقق است همان مناسبت بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهای
وهمیه میگردد و فی نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسبت مبرا و معراست و ما نحن فیه نیز غیر از
علاقه دالیه و مدلولیه و ظاهریت و مظهریت نیست عالم علم بر وجود صانع خود است تعالی و
تقدس و مظهریت مر ظهور کمالات اسمائی و صفاتی او را سبحانه همان علاقه بعضی را بواسطه بعضی
عوارض باعث بعضی احکام وهمیه میگردد و بعضی را کثرت مراقبات توحید برین احکام می آرد
که صورت آن مراقبات در متخیله نقش می بندد و بعضی دیگر را علم توحید و تکرار آن بحدی اند

ذوق

ذوق آن احکام منجر شد و این هر دو صورت توحید معلولند و داخل دایره علم نه بحال کاری
ندارند و بعضی دیگر را منشا این احکام غلبه محبت است که بواسطه استیلای حب محبوب غیر
محبوب از نظر محب منحجب شده و جز محبوب هیچ نمی بیند نه آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست که
آن مخالف حس و عقل و شرع است و گاهی همان محبت باعث حکم و حافظ قرب ذاتی میگردد
و این قسم توحید اعلی از دو قسم سابق است و داخل دایره حال هر چند مطابق الامر و موافق
شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات بارده فلسفیه
که اسلامیین ایشان میخواهند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعیه مطابق سازند کتاب اخوان
الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایت ما فی الباب خطای کشفی حکم خطای اجتهادی
دارد که ملامت و عتاب از ان مرفوع است بلکه یک درجه از درجات ثواب در حق او متحقق است
اینقدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات ثواب بر تقدیر
خطا نیز می یابند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجه ثواب بر تقدیر خطا محروم اند
چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا
جایز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جایز است بلکه واجب و شهود بعضی از سالکان
که در مرایای تعینات کونیه است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در
کثرت یا شهود احدیت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی و تقدس که بیچون و بیچگونه است
هر گز در مرایای چون و چند نگنجد و در مجالی چندی نیاید لامکان در مکان گنجایش ندارد و بیچون را بیرون
دایره چون باید جست و لامکانی را در ماورای مکان باید طلبید و آنچه در آفاق و انفس دیده میشود
آیات ویند سبحانه و تعالی و تقدس قطب دایره ولایت یعنی خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه

لا نفی آن باید کرد ع در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد ✽ در کلبهٔ گدایان سلطان را چه کار دارد ✽ صورت
پرست غافل معنی چه داند آخر ✽ کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد ✽ اگر گویند که در عبارات اکثر مشایخ
نقشبندیه وجه عبارات واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و احاطه و قرب
و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت جواب گوییم که این احوال و شهود در توسط
احوال ایشان را روی داده باشد و بعد از آن ازین مقام گذرانیده باشند چنانچه این فقیر از
احوال خود در ما تقدم نوشته است جواب دیگر آن است که ضمیر ایشان بعد وجود دیگران تمام در باطن
بجناب احدیت صرف ظاهر ایشان را که کثرت باین است با آن احکام و آن شهود مشرف
می سازند در باطن نگران احدیت هستند و در ظاهر مشاهد مطلوب اند در کثرت چنانچه از حال دل خود
خبر داده است و در اواخر این مکتوب و تحقیق این جواب متعضید در رساله که در تحقیق مراتب
وحدت وجود نوشته است نوشته شده است این مقام تحمل زیاده ترا از آنچه مذکور شد ندارد گفته شود
که چون در نفس امر وجود است متعدد باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد در شهود وحدت در کثرت
مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر واقع مطابق و نفس الامر است زیرا
که جواب گوییم که این بزرگواران باندازه شهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند
بآنکه صورت زید را در مرآت دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن صورت
را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم کاذب نگویند عرفا
هر چند مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و ملامت کذب از وی مرفوع
کلام سابق مقصود از اظهار احوال که شایان استتار است آن است تا دانسته شود که اگر
قبول وحدت وجود بوده است از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم از
الهام است که گنجایش انکار ندارد و هر چند بر عدم حجیت جواب دیگر از برای دفع شبهه

کو

کذب آن است که افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز و همچنین است
اشتراک ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرضیه هر چند بالذات ممتاز اند پس بتقدیر
غلبهٔ محبت ما به الامتیاز از نظر مخفی میگردد و ما به الاشتراک در نظر می آید پس درین صورت اگر
حکم بعینیت یکدیگر کنند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلا مجال نخواهد ماند و احاطه و ذاتی
و شهود اینها نیز برهمان قیاس باید کرد والسلام مکتوب سی و دوم به میر محب الدین احمد
صادر یافت در بیان کمال که مخصوص باصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین و از اولیا کم کسی بآن کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر وجه اتم ظهور
خواهد یافت و آنکمال فوق نسبت جذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال صعود
بتمامی نزول کافل است و زیادتی آن بتتابع انظار نسبت به اکابر [illegible]
است پیر رشید تو انند کرد آنرا کامل ساز دو ما یناسب ذلک التفات نامهٔ گرامی در وقت
الله سبحانه الحمد والمنه که حضرات کاملان از یاد نرفته اند و بتقریبی مذکور میگردد ع باری بهیچ خاطر خود
شاد میکنیم از عدم دریافت نسبت خاصهٔ پیر دستگیر علیه الرحمه نوشته بودند و سبب آن را
پرسیده مخدوما شرح مثال این سخنها بطریق تحریر بلکه بتقریر هم مناسب نمی نماید تا در فهم
کسی چه در آید و از آنجا چه فرا گیرد حضور بشرط حسن ظن با طول صحبت بر نهج که باشد در کار است
و بدونه خرط القتاد فرد آسوده شبی باید و خوش مهتابی ✽ تا با تو حکایت کنم از هر بابی ✽ اما بحکم ما لا یدرک کله
جوابی باید اینقدر را می نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر در
مقامی مناسب ذکر و توجه است و در مقامی دیگر تلاوة و نماز است مقامی مخصوص بجذبه است
و مقامی بسلوک و مقامی باین هر دو دولت ممتزج است و مقامی است که از هر دو جهت جذبه و سلوک
جدا است نه جذبه را با و مساس و نه سلوک را با آن تعلق این مقام بالکل فوق است اصحاب آن سرور علیهم و علیهم

من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها باین مقام ممتاز ند و باین دولت عظمی مشرف
صاحب اینمقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر و مشابهتی بیکدیگر کمتر دارند
بخلاف ارباب مقامات دیگر که بایکدیگر مشابهتی دارند و گوئیم چون زمان این نسبت از
گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیهم الرضوان بر وجه اتم ظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی
از مشایخ طبقات رحمهم الله تعالی کم کسی ازین مقام خبر داده است فکیف از علوم و معارف
آن سخن کرده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
غایت ما فی الباب اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم ظهور می آمد و بمرور
بکمال میرسید و دیگریرا باید دولت مشرف سازند و بر قدم نسبت اصحاب تربیت نمایند بعد از
قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و معارف آنها باین دولت عظمی مستسعد خواهد گشت در ابتدا
ظهور این نسبت مخصوص برکت صحبت سید البشر است علیه و علی اله الصلوات والتحیات و
البرکات والتسلیمات اما تواند بود که از متابعان او نیز کسی را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او
نیز در ابتدا ظهور این نسبت علیه گردد فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد در نوقت در نسبت هم اندراج النهایة فی البدایة متحقق
شد چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک متحقق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد و من
بعد هذا ما یدق صفاته وما اکتمه احظی لدیه واجمل بعد هذا اگر ملاقات واقع شد
وازجانب مستمعان مظنه حسن استماع دریافت شمه ازین مقام ان شاء الله تعالی در معرض ظهور
خواهد آورد والله سبحانه الموفق در باب بعضی از یاران قلمی فرموده بودند اینفقیر از ملازمت
ایشان در گذرانید حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید اما یاران را نصیحت فرمایند
که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما بقوم

حتی

حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و ما لهم من دونه
من وال در باب میان شیخ الله داد خصوصا نوشته بودند فقیر را هیچ مضایقه نیست اما
ندامت از تغیر وضع خود مشار الیه را در کار است که الندم توبة استشفاع فرع ندامت
است بر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گذشت است جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سر میلان
منزل خود تصور فرمایند علاقه محبت و نسبت هم سیری که ازان قبیل است که بامور عارضیه
گسسته گردد در باب رقعه نوشته بودند السلام مخدوم زادها و سایر اهل بیت بدعا مخصوص هستند بعد از
نوشتن این رقیمه بخاطر ریخت که سخنی چند در باب ملالت یاران و عفو از آن واضح تر
بنویسد که در اجمال ابهام است نامفهوم شود مخدوما عفو بر تقدیری مطلوب و متصور است
که آن جماعت آن اوضاع را بد دانند و در مقام ندامت باشند و الا عفو گنجایش ندارد
نوشته بودند که پیر دستگیر قدس الله سره العزیز اینمقام را بشهادت جماعت شیخ
الله داد سپرده بودند این سخن بنائی می طلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند که فقرا را آنند
در روند نکنند و از آب و نان اینها خبردار باشند مسلم است و اگر باین معنی گفته اند که تربیت جماعت
طالبان بکنند و در مقام شیخت بنشینند ممنوع است و در مرتبه احتراز از ملاقات بفقیر حضرت
ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الله داد از جانب ما رقعه به بعض طالبان نوشته
بگویند و احوال بعضی را بما رسانند که ما را تاب حضور طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن
نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آنقدر تجویز نموده این
قسم تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که مبنی بر ضرورت باشد و الضرورة
تتقدر بقدرها پس این سفارت هم مخصوص بزمان حیات ایشان باشد بعد از ارتحال
ایشان اشتغال بگفتن و حال طالبان پرسیدن داخل خیانت است نوشته بودند

که نسبت میر و شنکبر باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان نپذیرد محو و ما تکمیل صناعت نحو بلاحق
انکارست نحوی که سیبویه وضع کرده بود افکار متاخران آن را ده صد زیاده ساخت
بهمان صرافت ماندن خود عین نقص است نسبتی که حضرت خواجه نقشبند داشتند در
زمان حضرت خواجه عبدالخالق نبود قدس الله تعالی اسرارهما و علی هذا القیاس علی الخصوص کر
حضرت خواجه ما در صدد تکمیل این نسبت بود و آن را اتمام نمیداشتند اگر حیات وفا می کرد باراده
خداوندی جل سلطانه این نسبت را با کمال می بردند سعی کردن در عدم زیادتی آن مناسب نیست و فقیر
نمیداند که آن نسبت چطور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علی حده دارید به نسبت ایشان مناسبتی
ندارد اینسخن مکرر در حضور ایشان مشوش شده بود شیخ اللهداد فقیر نسبت ایشان چه داند که چه نسبت
نحوی از حضور قلبی که داشت دیگران هم معلوم است که چه حالتست مبادا رانده آن نسبت
گیست و انما باید با فقیر هم همدا اکثر شد واقعات را اعتبار نهید که خیالی اند صدق
ندارند شیطان قوی دشمنی است از تسویلات او امن متعسر است الا من عصمه الله
تعالی و از سلب نسبتهای یکتسبه نوشته بودند حق و ما آن سلب کردن جنبیان نبود چنانکه
در حضور مذکور شده بود الحال هم آن سلب حال خود است زایل شده آن را از سلب
تصور کردن خیال است آوازی که از جهت شنوند با آن حالت کاری ندارد افکاری را
که سرد می سازند و آتش از وی زایل میگردد بعد از آب انداختن آوازی در وی می ماند
نتوان گفت که هنوز آتش در وی مکنون است وقایع را اعتبار نیست اینسخن اگر امروز
پوشیده است منتظر باشند فردا انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت جمل شما مبالغه تو شنید
تو دید بضرورت در جواب آن سخن گفته شد والا بی تقریب سخن کردن میسر نمیشود
والسلام

علما را محبت دنیا و رغبت در آن کلف چهره جمال ایشان است خلایق را اگرچه از ایشان
حصول فواید است اما علم ایشان در حق ذاتهای ایشان نافع نباید هرچند تایید شریعت
و تقویت ملت بر ایشان مترتب است اما گاه است که این تایید و تقویت از اهل فجور و
ارباب فتور هم می آید چنانکه سید انبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از تایید آن
مرد فاجر خبر داده اند و فرموده اند ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ
پارسنگ اند از مس و آهن هرچه با و برسد زر گردد و او فی حد ذاته بر حجریت خود است و همچنین آتشی
که در سنگ و نی مودع است عالم را از این آتش حصول منافع است اما آن سنگ و نی را از آن آتش
درونی نصیبی نباشد بلکه گوییم که این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد که حجت بر ایشان تمام
ساخت ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد
علمی که نزد خدای عز و جل عزیز است و اشرف موجودات آن را وسیله دنیای دنیه از مال و جاه
و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار و بدترین مخلوقات است پس عزیز
خدا را عز و جل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت دادن بغایت مستقبح است و فی الحقیقه
معارضه است با حق سبحانه و تعالی تدریس و افتا وقتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه
حب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت خالی باشد و علامت این خلوص زهد در دنیاست و بی رغبت بودن
از دنیا و ما فیها علمای که باین بلا مبتلا اند و بمحبت این دنیا گرفتار اند از علمای دنیا اند ایشانند
علمای سوء و شرار مردم و لصوص دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق
می انگارند و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم
ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزی گفته که شیطان لعین را

دیگر که فارغ نشسته است و از تقلید و اغوای طرح حصر آن عزیز سر آن راه رسید لعل این کلشت
کلشت که علمای سوء اینوقت درین کار بجد عظیم کردند و مرا ازین مهم فارغ ساختند والحق
دین زمان هر سستی و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده است و هر فتوری که در ترویج
ملت و دین ظاهر گشته همه از شومی علمای سوء است و فساد نیات ایشان آری علمای که
بی رغبت اند دنیا اند و از حب جاه و ریاست و مال و رفعت آزاد از علمای آخرتند و ورثه انبیا اند
علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلایق ایشانند که فردای قیامت سیاهی ایشان را بخون
شهداء فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادة
در شان ایشان متحقق است ایشانند که جمال آخرت در نظر ایشان مستحسن آمده و قباحت و دنیا و شناعت
آن مشاهد گشته آن را بنظر بقا دیده اند و این را بداغ زوال متسم یافته اند لاجرم خود را بباقی سپرده
و از فانی باز داشته شهود عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است
و دنیا و مافیها از لوازم شهود عظمت آخرت است لان الدنیا والآخرة ضرتان ان رضیت
احدیهما سخطت الاخری اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت
عزیز جمع این هر دو از قبیل جمع اضداد است ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا آری جمعی از
مشایخ کرام خود را با ثبات خود تمام برآمده بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار دنیا نموده اند
و بظاهر راغب دنیا بودند فی الحقیقه هیچ تعلق ندارند و از همه فارغ و آزادند رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع ایشان را مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق بای
امور بی تعلقند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که در بازار منا تاجری را
دیدم که پنجاه هزار دینار یکدم بیش با فرید و فروخت نمود یکلحظه دل او از حق سبحانه غافل نگشت

نقد سعادت در این دولت بسته باتباع سید کونین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها است فلسفی که دیده بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوات
والسلام والتحیة مکتحل نشده است از حقیقت عالم امر نابیناست فضلا عن ان یکون له
شعور عن مرتبة الوجود تعالی وتقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در آنجا
نیز ناتمام است جواهر خمس که اثبات نموده اند همه در عالم خلقند نفس و عقل را که از مجردات
شمرده اند از نادانیست نفس ناطقه خود همین نفس اماره است که به تزکیه محتاجست و بالذات خبث
او بر ناد است بعالم امر چه نسبت و تجرد را با او چه مناسبت و عقل خود درک نمیکند
از معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند امری که بمحسوسات
مناسبت ندارند و شبه و مثال او در مشاهده پیدا نیست در ادراک عقل در نمی آید و
او بکلید عقل نمی‌گشاید لهذا نظر او از احکام نبوی کوتاه است و در غیبت محض گمراه و این علامات
عالم خلق است عالم امر را به تحویت و توجه رو به تحکولی ابتدای عالم امر از مرتبه قلب است
و فوق قلب روح و فوق روح سر و فوق سر خفی و فوق خفی اخفی پنجگانه عالم امر را که جواهر خمس گویند
گنجایش دارد از کوته نظری قذف ریزه چند را فراهم آورده جواهر انگاشته ادراک این جواهر
خمسه عالم امر و اطلاع بر حقیقت آنها نصیب کمل تابعان محمد رسول الله است صلی الله علیه و علی
آله وسلم و چون در عالم صغیر که انسانست نمونه است از آنچه در عالم کبیر است در عالم
کبیر نیز اصول این جواهر خمسه ثابت باشند عرش مجید مبدء این جواهر عالم کبیر است و در رنگ
قلب انسان و بان مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب آن جواهر پنجگانه
فوق العرش اند عرش برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که
برزخ است میان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق ظاهر ند اما

از عالم امر بدنیبی از جوی و حکمی دارند اطلاع بر حقیقت این جواهر جز کمّل افراد اولیاء
الله را مسلّمست که مراتب سلوک را بتفصیل کما ینبغی بنهایت النهایه رسیده اند
هر گدائی مرد میدان کی شود پشه آخر سلیمان کی شود واگر بمحض فضل ایزدی تعالی شانه
نظر بصیرت صاحب دولتی را بتفصیل مرتبه وجوب علی حسب الامکان واکشایند مطالعه
اصول این جواهر را در آن موطن نیز نماید و این جواهر صغیره و کبیره را در رنگ ظلال آن
جواهر حقیقیه معلوم فرماید این کار دولت است کنون تا کرا دهند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ منع از اظهار حقائق عالم امر بواسطه
دقت آن معانی مکنونه است تا هر کوته نظری از انجا به فرا گیرد راسخان در علوم کرده‌اند و ما اوتيتم
من العلم الا قليلا است قدر این ماجرا کاهند هنیئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا معلحت
که از پرده بیرون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ
عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَ
التَّسْلِيمَاتِ أَتَمُّهَا وَأَدْوَمُهَا تا یا بجا آمد که شمه از جواهر مقدسه علیا نیز بتحریر آورده شود
باید دانست که ابتدای آن جواهر از صفات اضافیه است که کالبرزخند بین الوجوب
والامکان و فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تجلیات اینها نصیب است
و قلب را بصفات اضافیه تعلق است و تجلیات اینها شرف دهیه این جواهر علیا که فوق صفات
حقیقیه اند داخل دایره حضرت ذات اند تعالی و تقدس لهذا تجلیات این امر است کانه را
تجلیات ذاتیه میگویند سخن از اینجا اندن مصلحت نیست قلم اینجا رسید و سر بشکست

نجانا الله سبحانه و ایاکم عن زیغ البصر بحرمة سید البشر علیه و علی آله

الصلوات والتسلیمات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن تا از عبادت
آلهه باطله که ناشی است از وجود هوای انفسانی نجات میسر شود و بحقیقت جز یک معبود برحق تعالی
و تقدس قبله توجه نماند و هیچ مقصدی بروی نگزینند چه از مقاصد دینی و چه از مطالب دنیوی
دینی هر چند از حسنات است اما کار ابرار است مقربان آنرا سیئه میدانند و جز یکی را مقصد نمی
شمارند و این دولت وابسته بحصول فنا است و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام
مساوی است از تعذیب آنچنان التذاذ است که از تنعیم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند
که محل رضای اوست تعالی و تقدس و طلب آن مرضی اوست عز سلطانه و از دوزخ پناه برای آن
جویند که مقام سخط مولی است تعالی نه مقصود از بهشت طلب حظ نفس است و نه فرار از دوزخ
بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عیان مطلوب
و كل ما يفعل المحبوب محبوب حقیقت اخلاص در اینجا دست میدهد و خلاصی از آلهه باطله نیز
حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می‌آید و بدون خوط الفنا و بی محبت ذاتی که بملاحظه
اسما و صفات و بی توسل انعام و اکرام محبوب است کار دخل و قلال است و فنای مطلق بی این محبت راست
دست نمید هد ابیات عشق آن شعله است کو چون بر فروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند در نگر زان پس که بعد لا چه ماند ماند الا الله باقی جمله رفت
شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت مکتوب بیست و ششم نیز بملا یار محمد قدیم صدور یافت در بیان آنکه شریعت
متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و مطلبی نیست که در حصول آن بما وراء شریعت احتیاج
افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما یناسب ذلک حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة
الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوات والسلام والتحية و يرحم الله عبدا
قال آمينا شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق

نشود و چون شریعت متحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات
دنیویه و اخرویه است و رضوان من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد
و مطلبی نماند که بماورای شریعت دران مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقت که
صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص است پس مقصود
از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امری دیگر ورای شریعت احوال و مواجید و علوم
و معارف که صوفیه را در اثنای راه دست میدهد نه از مقاصد اند بلکه اوهام و خیالات اند که تربی
بها اطفال الطریقة از جمیع اینها گذشته بمقام رضا باید رسید که نهایت مقامات
سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت ماورای تحصیل اخلاص نیست که
مستلزم مقام رضاست از تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه گذرانیده از هزاران
یکی را بدولت اخلاص و مقام رضا میرسانند کوته اندیشان احوال و مواجید را از مقاصد میشمرند
و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند
و از کمالات شریعت محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه
من یشاء و یهدی الیه من ینیب آری حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضا منوط
بطی این احوال و مواجید است و مربوط بتحقق این علوم و معارف پس اینها معدات مطلوب باشند
و مقدمات مقصود و حقیقت این معنی بصدقه حبیب الله علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از
فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجامید و شاهد شریعت کماینبغی جلوه گر گشت هرچند
از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی در نظر نبود
لیکن بعد از عشره کامله حقیقة امر بظهور آمد الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا
علیه فوت مغفرت پناهی میان شیخ جمال جمیع اهل اسلام را باعث حزن و تفرقه است

مخدوم زادها

مخدوم زادهای ایشان را از جانب فقیر تعزیت نموده فاتحه خوانند مکتوب سی و ششم بشیخ محمد چتری صادر شد
در تحریض باتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة و در ترغیب بطریقه علیه
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مراسله شریفه و مکاتبه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند
بمطالعه آن مبتهج و مسرور گردید از استقامت و ثبات خود بر طریقه علیه نقشبندیه نوشته
بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکت اکابر این طریقه علیه ترقیات
بی نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر است و مبنی بر متابعت سنت علی مصدرها
الصلوة والسلام والتحیة این فقیر از نقد وقت خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف
و از احوال و مقامات در رنگ ابر بهار ریختند و کاری که باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند
و الحال آرزوی نمانده است الا آنکه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوة
والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم باشد ما را باید که باطن را بنسبت خواجها
قدس الله تعالی اسرارهم معمور داشته ظاهر را بالکلیه بمتابعت سنن ظاهره متحلی و متزین
داریم کار این است و غیر ان همه هیچ تا نیچ کاره را در اول وقت ادا نماید الا عشاء در زمستان
که تا ثلث شب تأخیر دران مستحب است درین امر فقیر بی اختیار است نمیخواهد که سر موی تأخیر را
در ادای صلوة گنجایش باشد و عجز بشریت مستثنی است مکتوب سی و هفتم بشیخ محمد چتری صادر شد
در گرفتاری بذات بحت تعالی و تقدس که منزه است از اعتبار اسماء و صفات و شیون و اعتبارات
و در ملامت جماعت نارسیدگان که چون را بیچون تصور کرده بآن گرفتار مانده و در تفاوت
اقدام اهل فنا که مترتب بران تفاوت علوم و معارف و احوال آن مکتوب شریف رسید موجب
فرحت گشت حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بلحظه با غیر خود نگذارد هرچه ما دون ذات بحت
تعالی شانه معبر بغیر است اگرچه اسماء و صفات باشد و آنکه متکلمان صفات را لا هو و لا غیره گفته اند

معنی دیگر دارد و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و با آن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق
ونفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از ذات عز سلطانه جز باسلوب تعبیر نمیتوان کرد
در آنمرتبه هرچه اثبات است الحاد است و بهترین تعبیرات و جامعترین عبارات لیس
کمثله شیء است که بزبان فارسی ترجمه آن بیچون و بیچگونه است و علم و شهود و معرفت را
با او سبحانه راه نیست هرچه می بینند و میدانند و میشناسند غیر اوست تعالی و گرفتاری با آنها
گرفتاری بغیر است پس نفی آن لازم باشد در تحت کلمهٔ لا اله در آورده اثبات آن ذات بیچون
و بیچگونه را بکلمهٔ الا الله می باید کرد و این اثبات او کالا بتقلید است و آنفرا به تحقیق و بعضی ارباب
سلوک بنهایت کار نارسیده چون را بیچون تصور کرده اند و شهود و معرفت با او راه داده اند
ارباب تقلید بمراتب از ینها بهتر ندهم تقلید اینها مقتبس از مشکوة نور نبوت است علی صاحبها
الصلوات و التسلیمات که سهو و خطا را با او راه نیست و مقتدای آن جماعت نارسیدگان کشف غیر
صحیح است ع بیان تفاوت ره از کجاست تا بکجا و فی الحقیقه آن جماعت منکر ذات اند اگرچه اثبات
شهود ذات میکنند اما نمیدانند که نفس اثبات عین انکار است امام سلطان امام اعظم کوفی
رحمه الله و رضی الله تعالی عنه فرموده است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک
حق معرفتک علم ادای عبادت ظاهر که است لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست
که نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز آن نیست که به بیچونی و بیچگونگی او سالک را دل
گمان نبرد که درین معرفت عام و خاص و مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوییم که او فرق
نکرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم است و منتهی را معرفت جز بفنائی باشد و اینجا و لیت جز
فانی را میسر نمیشود مولوی میفرماید بیت هیچکس را تا نگردد او فنا ۝ نیست ره در بارگاه کبریا ۝ پس چون
معرفه ورای علم باشد باید دانست که امر لیست ورای متعارف که تعبیر از ان بمعرفت میکنند
وادراک

وادراک بسیط نیز میگویند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ۝ هم قصه غریب و حدیث
عجیب هست ابیات اتصالی بیتکیف بی قیاس ۝ هست رب الناس را با جان ناس ۝ لیک گفتیم ناس را
نسناس نه ۝ ناس غیر از جان جان اشناس ۝ و چون در فنا نیز اقدام متفاوتست لاجرم تفاوت تفاضل
نیز در معرفت تفاضل باشد کسی که فنای وی اتم است معرفت وی اکمل است و کسی که از
اوست در فنا دون اوست در معرفت و علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت با بیسی از
بیحاصلی و نامرادی و بی استعدادی و ناشایستی خود میخواستم که از دوستان مددی و معونتی طلب میکردم
مرا با امثال این سخنان چه مناسب بیت اگر از خویشتن چون نیست حاصل ۝ چه خبر دارد از حیران غافل ۝
اما همت بلند پایه و طینت بی پایه نمیگذارند که بپایهای دنیه و زینهای سفلیه فرود آید بلکه
التفات نماید اگر میگویند از و میگویند اگرچه هیچ نمیگویند و اگر میجویند او را میجویند اگرچه هیچ نمی یابند
اگر حاصلی دارد او را دارد اگرچه هیچ ندارد و اگر واصل است او را واصل است اگرچه بی حاصل است
در عبارات بعضی اکابر قدس الله تعالی اسرارهم العلیه که شهود ذاتی واقع شده است معنی
آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست نارسیدگان را فهم آن معنی محال است بیت در بیابان حال پخته
هیچ خام ۝ پس سخن کوتاه باید و السلام عنوان نامه را بکلمهٔ هو الظاهر و هو الباطن مزین
کرده بودند مخدوما هو الظاهر هو الباطن درست است اما چندگاهست که فقیر از این عبارت
توحید شهودی و تعلا و در فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی ارباب توحید
معلوم گشت کل میسر لما خلق له مصرع هر کسی بهر کاری ساختند ۝ انچه برین گفت
ولابد است و با آن مکلف امتثال اوامر و انتهاء از نواهی است ما اتیکم الرسول فخذوه و ما
نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله و چون مامور با خلاص است و آن بی فنا صورت
نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمیشود لاجرم تحصیل مقدمات که مقامات عشره است مایه

کرد اگرچه فنا موهبت محض است اما مقدمات و مبادی آن بکسب تعلق دارد اگرچه بعضی باشند
که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بی آنکه کسب مقدمات آن نمایند و بریاضات
و مجاهدات حقیقی جود را مصفا سازند و هیچ حال او از دو صورت خالی نیست یا بموقف
المواقف او را باز دارند یا بهر تکمیل ناقصان بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات
مذکوره واقع نمیشود و از تفاصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بیخبر است و بر تقدیر ثانی
چون او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع می شود و تجلیات منبهات
او را مشرف میسازند صورت مجاهده دارد اما فی الحقیقة در کمال ذوق و لذت است
بظاهر ریاضت است و بباطن تنعم و لذات ع این کار دولت کنون تا کرا دهند
گفته نشود که چون اخلاص از جمله مامور است واجبة الامتثال باشد و حقیقت آن بی فنا
متحقق نمی شود پس علمای ابرار و صلحای اخیار که بحقیقت فنا مشرف نشده اند بترک
اخلاص عاصی باشند زیرا گوییم که نفس اخلاص ایشان را حاصل است اگرچه در ضمن بعضی
افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال الاخلاص متحقق می شود و جمیع افراد او را شامل
می باشد و لهذا گفته شده است حقیقت اخلاص بی فنا صورت نمی بندد و نگفت که نفس اخلاص
بی فنا تحقق نمیشود مکتوب سی و نهم نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است
و مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی کاری نمیگشاید و امثال آن حق سبحانه و تعالی
از ماسوای خود اعراضی و بجناب قدس خود اقبالی ارزانی فرماید بحق سید البشر
المحوّ عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مدار کار بر قلب است
اگر دل بغیر او سبحانه گرفتار است خراب و ابتر است از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی کاری
نمیگشاید سلامتی قلب از التفات بماسوای او تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند

دارند

و شریعت با بیان آن امر فرموده هر دو در کار است دعوی سلامت قلب بی اتیان اعمال
صالحه بدنیه باطل است همچنانکه درین نشأه روح بی بدن غیر متصور است احوال قلبی بی
اعمال صالحه بدنی محال است بسیاری از ملحدان اینوقت باین قسم دعوی ادعا می نمایند
نجانا الله سبحانه عن معتقدهم السوء بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوة
و التحیة و السلام مکتوب چهلم نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان تحصیل مقام
اخلاص که جزئیست از اجزاء ثلثه شریعت و در تکمیل جزء طریقت و حقیقت خادم شریعت اند
و امثال آن نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم مخدوما بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات
جذبه معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بفنای
آلهه آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزئیست از اجزاء شریعت چه شریعت سه جزء است
علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت شدند در تکمیل جزء او که اخلاص است حقیقت
کار این است اما فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند و بجوز و مویز اکتفا نموده
از کمالات شریعت چه دانند و بحقیقه طریقت و حقیقه چه وا رسند شریعت را پوست خیال
می کنند و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت معامله چیست بترهات صوفیه مغرور
و باحوال و مقامات مفتون هداهم الله سبحانه سواء الصراط و السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین مکتوب چهل و یکم بشیخ درویش صدور یافت در ترغیب متابعت سنت سنیه
مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و در بیان آنکه طریقه و حقیقه منتهای شریعت اند و در بیان
علوم شرعیه و علوم صوفیه که در مقام صدیقیه که اعلای مراتب ولایت است فایق میگردند هیچ
مخالفتی و منافاتی ندارند ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمتابعت سنت سنیه مصطفویه علی
صاحبها الصلوة و السلام و التحیة متحلی و متزین گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات

والتسلیم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم محبوب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است
از برای مطلوب محبوب است لهذا حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک لعلی خلق
عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده
تعالی و تقدس ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل راه ویرا
علیه الصلوة والسلام صراط مستقیم خوانده و ماسوای آنرا اخذ سبیل گردانیده از اتباع آن
منع فرموده و آن سرور علیه الصلوة والسلام فرموده اظهار الشکر واغلقا الحلق هذا
لهم خیر الهدی هدی محمد و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی و باطن
متمم ظاهر است آن سر موی با یکدیگر مخالف ندارند مثلا دروغ بر زبان ناگفتن شریعت است و از
دل نفی خاطر کذب نمودن طریقه و حقیقت است اگر این نفی بتکلف و تعمل است طریقت است
و اگر بی تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقه باطن که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل
ظاهر آمد که شریعت است پس سالکان سبیل طریقت و حقیقت را اگر در اثنای راه اموری که
ظاهرا بشریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی بر سکر وقت و غلبه حالات اگر از ان مقام
گذر انند و بصحو آرند آن منافات بالکلیه مرتفع می شود و آن علوم متضاده تمام هباء منثورا میگردد
مثلا بعضی از سکر باحاطه ذاتی قائل گشته اند و بالذات حق تعالی و تقدس را محیط عالم میدانند بحکم
مخالف آری علمای اهل حق است ایشان باحاطه علمی قایلند و فی الحقیقه آرای علما الصواب اقرب است
هر گاه همین صوفیه قایل باشند با آنکه ذات حق تعالی و تقدس بهیچ حکمی محکوم نمیگردد و بهیچ علمی
معلوم نمیشود پس حکم کردن باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قول است والحق که ذات او تعالی
بیچون و بیچگونه است هیچ حکمی او را نیست اینجا حیرت و نادانی است در انموطن چه جای حیرت است
و سرگردانی محو احاطه و سریان را در آن جناب قدس چه یارا مگر اگر از جانب صوفیه که قایل این

لعلهم

احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اول است و چون آنرا
رابر متعین میدانند آن تعین را عین ذات میگویند و آن تعین اول که معبر بوحدت است
و در جمیع ممکنات ساری است پس حکم باحاطه ذاتی درست آمد اینجا دقیقه است باید دانست
که ذات تعالی و تقدس نزد علمای اهل حق بیچون و بیچگونه است و ماسوای او هر چه هست
بروی زاید است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زاید خواهد بود و از دایره حضرت
ذات بیچون بیرون خواهند دانست پس احاطه او را احاطه ذاتی نخواهند گفت پس نظر علمای الله نظر
صوفیه بلند آمده و ذاتی که نزد آن صوفیه است نزد این علما داخل ماسواست و هم برین قیاس است
قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعیه ظاهر بتمام و کمال بحدی که در حقیر و فقیر
مجال مخالفت نماند در مقام صدیقیه است که بالاتر از مقام ولایت است فوق مقام صدیقیه
مقام نبوت است علومی که نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق
الهام منکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالف را
چه مجال باشد و در مقام مادون صدیقیه هر مقامی که باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تام در
مقام صدیقیه است و بس و فرق دیگر در میان این دو علم آنست که در وحی قطع است و در
الهام ظن زیرا که وحی بتوسط ملک است و ملائکه معصومند احتمال خطا در ایشان نیست والهام
اگر چه محلی عالی دارد و آن قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوی از تعلق مخصوص است
و نفس هر چند بتزکیه مطمئنه گشته است اما از هر چند که مطمئنه گردد هرگز از صفات خود نگردد پس خطا را در
آن موطن مجال پیدا شد باید دانست که در ابقای صفات نفس با وجود اطمینان او فواید بسیار نفیسه است
اگر نفس بالکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی بسته بود و میگردد روح را حکم ملک پیدا شود
محبوس در مقام خود میگردد ترقی او بواسطه مخالفت با نفس است اگر در نفس مخالفت نماند ترقی

انکجا شود سرورکاینات علیه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات ایمنها وقتی که از جهاد کفار مراجعت
میفرمودند فرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد نفس را جهاد اکبر فرموده
ومخالفت نفس در بیموطن بترک عزیمت واولیت بلکه باراده آن ترک است مهما امکن تحقق ترک هم
منصور نیست وبهمان اراده آنقدر ندامت وپشیمانی والتجا وتضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
دست میدهد که کارهای یکساله مثلا دریکساعت میسر میشود بر سر اصل سخن رویم مقرر است در حضرت
کالمعالی دنیاییه محبوب لطف مبشود انجر بر سر نعت محبوب محبوب میکردد بیان این رمز است در کریمه فاتبعونی یحببکم الله
پس در متابعت او علیه الصلوة والسلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد فعلی کل عاقل ذی لب التمسک
بکمال الاتباع حبیبه علیه الصلوة والسلام ظاهرا وباطنا سخن بطول انجامید معذور فرمایند
جمال سخن چون از جمیل مطلق است هر چند دراز تر میکردد زیباتر می آید قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا سخن بجای دیگر
باید برد حامل رقیمه مولانا محمد حافظ از اهل علم است وکثیر العیال از قلت اسباب معیشت متوهم گشته
اگر توجه فرموده از سرکار نصرت آثار سیادت ونقابت دستگاهی شیخ حبو وظیفه یا امدادی از
برای مشار الیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود مکتوب چهل و دوم بشیخ
درویش صدور یافت در بیان آنکه بهترین مصقلها از برای زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه
از حقیقت جامعه قلبیه متابعت سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام سلمکم الله سبحانه
وابقاکم آدمی تا زمانیکه بدرس تعلقات پراکنده منلوث است محروم ومهجور است تصقیل مرآت
حقیقت جامعه از زنگ محبت ما دون او عز وجل لابد است وبهترین مصقلها در ازالة آن زنگ
اتباع سنت سنیه مصطفویه است علی مصدرها الصلوة والسلام که مدار این بر رفع عادت نفسانی
ودفع رسوم ظلمانی است فطوبی لمن شرف بهذه النعمة العظمی وویل لمن حرم من هذه الدولة

القصوى

القصوى بقیة الامام آنکه جناب اخوی اعزی میان مظفر ولد مرحومی شیخ کهون از مردم
اعیان وبزرگزاده اند جمعی کثیر بایشان وابسته اند محل ترحم است زیاده چه تصدیع نماید والسلام
علیکم وعلی من اتبع الهدی مکتوب چهل سیوم بسیادت پناه ونقابت دستگاه شیخ فرید صدور یافت
در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی ووجودی وانچه لابد است توحید شهودی است که
فنا بآن مربوط است وتوحید شهودی با عقل وشرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی
واقوال مشایخ که بالاتر توحید بتوحید شهودی باید فرود آورد تا مخالفت آن نباشد وتوحید شهودی مرتبه
عین الیقین است که مقام حیرت است چون از این مقام بگذرند بحق الیقین میرسند امثال این
احوال بکسانی که منتها اند وعاینباسب فی ذلک من الاسولة والاجوبة والتمثیلات للسو منحر
سلمکم الله سبحانه وعصمکم عما یصمکم وصانکم عما شانکم توحیدی که در اثنای راه این طائفه
علیه دست میدهد دو قسم است توحید شهودی وتوحید وجودی توحید شهودی یکی دیدن است
یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد وتوحید وجودی یکموجود دانستن است وغیر او را معدوم انگاشتن
وبا وجود عدمیت مجالی ومظاهر آن یکی پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد
وشهودی از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید
متحقق نمیشود وعین الیقین بی آن میسر نمیگردد زیرا که رؤیت یکی باستیلای او مستلزم عدم
رؤیت ماسوای اوست بخلاف توحید وجودی که نه چنان است یعنی ضروری نیست وعلم الیقین
بی آن معرفت حاصل است چه علم یقینی مستلزم ماسوای او نیست غایته ما فی الباب مستلزم
نفی علم ماسوای اوست در وقت غلبه واستیلای علم آن یکی مثلا شخصی که یقینی بوجود آفتاب
پیدا کرد استیلای این یقین مستلزم آن نیست که ستارها را در آن وقت منتفی ومعدوم داند
اما وقتیکه آفتاب را دید البته که ستارها را نخواهد دید ومشهود او جز آفتاب نخواهد بود ودرین حال

کستاره‌ها را نمی‌بیند نمی‌داند که ستاره‌ها معدوم نیستند بلکه می‌داند که هستند اما مستور شده و در شعشعان
نور آفتاب مغلوب شده و این شخص یا جماعتی که نفی وجود ستاره‌ها در آن وقت کنند در مقام انکار است
و می‌دانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ماسوای یک ذات است تعالی
و تقدس با عقل و شرع در جنگ است بخلاف شهودی که در یک دیدن هیچ منافات نیست مثلاً در
وقت طلوع آفتاب ستاره را نفی کردن و معدوم دانستن منافی واقعست اما ستاره‌ها را
در آن وقت نادیدن هیچ منافات نیست بلکه آن نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب است و ضعف
بصر رائی و اگر بصر رائی بنور همان آفتاب مکمل شود و قوت پیدا کند ستاره را از آفتاب جدا
بیند و این دید در حق الیقین است پس اقوال بعضی از مشایخ را که بظاهر بشریعت حقه منافات
می‌نماید و بتوحید وجودی بعضی مردم آنها را فرود می‌آرند مثل قول ابی المنصور الحلاج انا الحق
و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آن است که بتوحید شهودی باید فرود
آورد و منافات را دور باید ساخت هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظرشان مختفی شد در غلبه
آن حال باین الفاظ تکلم فرموده‌اند و غیر از حق سبحانه اثبات نموده‌اند معنی انا الحق آنست که حق است
من چون خود را نمی‌بیند اثبات نمی‌کند نه آنکه خود را می‌بیند و آن را حق میگوید این خود کفر است اینجا کس
نگوید که اثبات ناکردن به نفی می‌کشد و آن بعینه توحید وجودی است زیرا که گوییم که از عدم اثبات
نفی لازم نمی‌آید بلکه در آن موطن حیرت است احکام تمام‌ها ساقط شده‌اند و در سبحانی تنزیه تنزیه
حق است نه تنزیه خود که او تمام از نظر او مرتفع شده است حکمی با و تعلق نمی‌گیرد و امثال این
سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرت است بعضی را رو می‌دهد و چون ازین مقام بگذرانند
و بحق الیقین میرسانند از امثال این کلمات تحاشی می‌نمایند و از حد اعتدال تجاوز نمی‌فرمایند
درین زمان بسیاری ازین طایفه که بزی صوفیان خود را وامی‌نمایند توحید وجودی را شایع ساخته

لغو

اند و کمال را جز آن نمیدانند و بعلم از عین باز مانده‌اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متخیله خود فرود
آورده مقتدای روزگار خود ساخته‌اند و بازار کاسد خود را باین تخیلات رایج داشته اگر بالفرض
عبارات بعضی از مشایخ ما تقدم الفاظی که تصریح بتوحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بران
کرد که در ابتدا در مقام علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده‌اند و در آخر کار ایشان را ازان
مقام گذرانیده‌اند و از علم بعین برده اینجا کس نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنانکه یکی را یکی می‌بینند
یکی می‌بینند پس از عین الیقین نیز نصیبی دارند زیرا که در جواب گوییم ارباب این توحید صورت
مثالی توحید شهودی دیده‌اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده‌اند توحید شهودی را باین صورت مثالی
او فی الحقیقه هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم بامری در آن
موطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است
حکم بنفی وجود ماسوی میکند و نفی حکمی است از احکام از مقوله علم حیرت و علم با یکدیگر جمع نمی‌شوند
پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد آری صاحب توحید شهودی را
بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است میرسانند و در آن موطن علم
و حیرت جمع می‌شوند و علمی که بحیرت است و پیش از حیرت علم الیقین است این جواب بمثالی واضح
کرده مثلاً شخصی در خواب بواسطه مناسبتی که بمقام پادشاهیت دارد خود را پادشاه دید و لوازم
پادشاهیت در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه صورت مثالی پادشاهیت را
در خود دیده است و فی الحقیقه پادشاهیت را باین صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن
شهود اگرچه بصورت مثالی باشد اما از استعداد آن شخص متحقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهد اگر جذبه‌ای بکمند
و عنایت خداوندی جل شانه شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوة تا فعل فرق بسیار است با
آهن که قابلیت مرآت داشته باشد تا مرآت نشود بدست پادشاهان نرسد و از حصول جمال ایشان

بهره نیابد کجا افتادم مگر گویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر ابنای این وقت بعضی تقلید
وبعضی مجرد علم وبعضی دیگر بعلم ممتزج بذوق ولیوفی الحال وبعضی بالحاد وزندقه دست بدامن این توحید
وجودی زده اند وهمه را از حق میدانند بلکه حق میدانند وگردنهای خود را از ربقه تکلیف شرعی باین
حیله میکشانند ومداهنات در احکام شرعیه می نمایند وبا همه معامله خوش وقت وخورسند اند
واتیان اوامر شرعیه را اگر اعتراف دارند طفیلی میدانند مقصود اصلی ورای شریعت خیال
میکنند حاشا وکلا ثم حاشا وکلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء
طریقت وشریعت عین یکدیگرند سر موی از مخالفت در میان ایشان واقع نیست فرق اجمال
وتفصیل است واستدلال وکشف هرچه مخالف شریعت است مردود است کل حقیقة ردته
الشریعة فهو زندقة شریعت را بر جا داشته طلب حقیقت نمودن کار مردان است
رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة سید البشر علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات والتحیات ظاهرا وباطنا معرفت پناهی قبله گاهی حضرت خواجه ما قدس
سره چندگاهی مشرب توحید وجودی داشتند ودر رسایل ومکتوبات خود آنرا اظهار میفرمودند
اما آخر کار حق سبحانه وتعالی بکمال عنایت خویش از آن مقام ترقی ارزانی فرموده
بشاهراه انداخته از مضیق این معرفت خلاصی داد میان عبدالحق که یکی از مخلصان ایشانند
نقل کردند که پیش از مرض موت ایشان بیک هفته فرمودند که مرا بعین الیقین معلوم شد
که توحید کوچه ایست تنگ شاهراه دیگر است پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل
گشت واین حقیر نیز چندگاه در خدمت حضرت ایشان این مشرب توحید داشت ومقدمات
کشف در تائید این طریق بسیار لایح شده بودند اما عنایت خداوندی جل سلطانه از آن مقام
گذرانیده بمقامی که خواست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب است میان شیخ

ذکریا از برکتهای خود مکرر می نویسند ولبساط ارجمندی آستانهٔ علیه ایشان دامی نمایند از
معامله گوری گری هر سانند التجا واعتصام در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند
بظاهر ملاذی وملجای غیر از توجه عالی ندارند امیدوارند که همچنانکه ایشان را نواخته اند
تا آخر دستگیری فرمایند واز گزند حوادث محفوظ دارند از کمال ادب بعرضه داشت
جرات نمی نمایند بفقیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخواهند امید است که مسئول ایشان باجابت
مقرون گردد مکتوب چهل وچهارم نیز به سیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مداحی خیر البشر
علیه وعلی آله الصلوة والسلام در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند ومکذبان آن
بدترین بنی آدم ودر ترغیب بمتابعت سنت سنیهٔ او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
مرحمت نامه گرامی سامی در اعز ازمنه شرف صدور یافت مطالعه آن مشرف گشت لله
سبحانه الحمد والمنة که میراثی از فقر محمدی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات بدست آورده اند
که محبت فقرا وارتباط با ایشان نتیجه آن است نمیداند که این مقصر بی سر وبرگ در جواب
آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند بعبارت عربی مأثوره در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر البرایا
بنویسد علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها وآن سعادت نامه را وسیله
نجات اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوة والتحیة نماید بلکه مقاله خود بان ستاید
شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد فاقول وبالله سبحانه
العصمة والتوفیق ان محمدا رسول الله سید ولد آدم واکثر الناس تبعا یوم القیمة
واکرم الاولین والآخرین علی الله واول من ینشق عنه القبر واول شافع واول
مشفع واول من یقرع باب الجنة فیفتح الله له وحامل لواء الحمد یوم القیمة تحته
آدم فمن دونه وهو الذی قال علیه الصلوة والسلام نحن الآخرون ونحن السابقون

یوم القیمة وانی قائل قولا غیر فخر وانا حبیب الله وانا قائد المرسلین ولا فخر وانا
خاتم النبیین ولا فخر وانا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی
خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم
قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرهم نفسا وخیرهم بیتا وانا
اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا
وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا الکرامة والمفاتیح یومئذ
بیدی ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی یطوف علی الف خادم
کانهم بیض مکنون واذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین وخطیبهم وصاحب
شفاعتهم غیر فخر لولاک لما خلقت الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا
وادم بین الماء والطین بیت نماند بعصیان کسی در گروه که دارد چنین سیدی پیش رو
پس ناچار مصدقان انچنین پیغمبر سید البشر علیه الصلوات والتحیات خیر الامم باشند کنتم
خیر امة نقد وقت ایشان است ومکذبان او علیه الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب
اشد کفرا ونفاقا شان حال ایشان کدام صاحب دولت را باتباع سنت سنیه او خوانند
بمتابعت شریعت رضیه او سرافراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون بتصدیق حقیه
دین اوست علیه الصلوة والسلام بعمل کثیر برمیدارند اصحاب کهف این همه درجات که
یافتند بواسطه یک حسنه است وآن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه بنور یقین ایمانی در
وقت استیلای معاندان مثلا سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلای ایشان اگر
اندک ترددی میکنند انقدر نمایان می شود و اعتبار میگیرد که در وقت امن اضعاف آن
در حیز اعتبار نمی آید وایضا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او نیز

متابعت

متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند چه محب هر که از شمایل واخلاق محبوب خود می بیند آنکس را
محبوب خود میدارد و فی الآن را ازینجا قیاس باید کرد بیت محمد عربی کآبروی هر دو سراست
کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او و اگر هجرت ظاهری میسر نشود هجرت باطنی را بکمال مرعی باید
داشت باینها ایشان می باید بود لعل الله یحدث بعد ذلک امرا موسم نوروز رسیده است
و معلوم است که آن ایام اهالی آن معامله را در تفرقه میدارد بعد از معنی آن هنگامه اگر اراده
خداوندی عز سلطانه مساعدت نمود امیدوار است که شرف ملاقات گرامی میسر شود زیاده اطناب
موجب ملال است ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام السلام علیکم وعلیهم
الی یوم القیام مکتوب چهل چهارم بسیادت ونقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در مکتوب
بعد از ارتحال پیر دستگیر خود ازین عالم فانی نوشته بودند و تعزیه ظاهری فقراء فاقه عبور
بجناب سیادت پناهی بود اظهار شکر آن نموده و وجه جامعیت انسان که هم سبب کمال وست وهم
نقصان او نیز مذکور کرده اند باذکر فضائل شهر رمضان ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم
الکرام وسلمکم عن موجبات التلهف والتاسف بمرور الشهور والایام دوستان خداوند
عز وجل بحکم المرء مع من احب با خداوند تعالی و تقدس تعلق ببدن نحوی از موانع آن معیت و
اتصال است بعد از انفصال پیکر هیولانی و مفارقت ازین هیکل ظلمانی همه قرب در قرب اتصال
در اتصال است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بیان این معنی است وکریمه من کان
یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت تسلیت مشتاقان است ازین بیان مبنی لیکن
حال وا پس ماندگان که بدولت حضور بزرگان مراتب وانرات و استفاضه از روحانیات اکابر
قدس الله تعالی اسرارهم مشروط بشرائط است که هر کسی را در ایفای آن مجال نیست اما الحمد لله
ذی الانعام والمنة که با وجود این حادثه هایله و انیواقعه موحشه فقرای هر دو یار امر معین

هم از اهل بیت آن سرور دنیا و دین بود علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که سبب انتظام این سلسلهٔ
علیه و واسطهٔ جمعیت نسبت نقشبندیه گشت آری این نسبت علیه که درین دیار بسیار غریب است
و اهل آن درین ممالک اقل قلیل چون نسبت اهل بیت است مربی آنهم از اهل بیت مناسب است
و شایان تقویهٔ آنهم از اهالی اوان که مُمِدّ آن دولت عظمی بعبیر لازم نباید همچنانکه شکر این نعمت قصوی
بر فقرا لازم است شکر این دولت بر ذمهٔ ایشان نیز لازم آدمی همچنانکه بجمعیت باطن محتاج است
بجمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم است بلکه محتاج ترین خلایق
انسان است و این شدت احتیاج او را بواسطهٔ جامعیت او آمده است آنچه همه را در کار است
او را تنها در کار است و بهر چه محتاج است تعلق دارد پس تعلقات او از همه بیش آمده هر
تعلق مستلزم اعراض است از جناب قدس خداوند جل سلطانه پس محروم ترین جمیع خلایق
ازین راه انسان گشت   پایه آخر آدم است آدمی   گشت محروم از مقام محرمی گر نگردد باز
مسکین زین سفر   نیست از وی هیچ کس محروم‌تر   و حال آنکه سبب افضلیت او از جمیع خلایق هم
همین وجه جامعیت است ازین راه آئینهٔ اوائم آمده و آنچه در مرایای جمیع خلایق ظاهر است
در یکمرات او لایح است پس بهترین خلایق ازین جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات
از آنجهت هم او ازین کان منه محمد علیه الصلوات والتسلیمات و ابو جهل علیه اللعنه و لکن شنیده که توفیق
خداوندی عز و جل کفیل جمعیت ظاهری این فقرا شده اند و در جمعیت باطنی نیز بحکم الولد علی سر
ابیه امیدواری تمام است و چون عنایت نامهٔ گرامی و صحیفهٔ سامی در ماه مبارک رمضان
شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از فضایل این شهر عظیم القدر نوشته باید دانست
که ماه رمضان بسیار برکت عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه صادر شود
برابر بود فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه برابر هفتاد فرض است که در ماههای دیگر

کسی که افطار بکناند کسی صایم را درین ماه او را ببخشند و رقبهٔ او را از آتش دوزخ آزاد سازند
و مر او را مثل اجر آن صایم عطا فرمایند بی‌آنکه از اجر آن صایم نقصان کنند و همچنین کسی که در خدمت
مملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را ببخشد و آزاد کرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان
آنحضرت علیه الصلوة والتحیة رها میکردند هر اسیر را و هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند
اگر کسی درین ماه بخیرات و اعمال صالحه موفق شد در تمام سال او را توفیق رفیق کرداند و اگر
و اگر بتفرقه گذرانید تمام سال در تفرقه است مهما امکن هر قدر که میسر شود بجمعیت باید کوشید و این
ماه را غنیمت باید شمرد و در هر شبی از شبهای این ماه چندین هزار کس را که لایق دوزخ اند آزاد میسازند
و درین ماه درهای بهشت را میکشایند و درهای دوزخ را می بندند و شیاطین را بزنجیر میکنند و درهای
رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر سحر از سنن است و درین باب آن سرور علیه الصلوة
والسلام مبالغه میفرمودند مانا که در تاخیر سحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج خود است که
مناسب مقام بندگیست و بخرما افطار کردن سنت است و در وقت افطار اینید عا میخواندند
ذَهَبَ الظَّمَاءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ وَثَبَتَ الْأَجْرُ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ ادای تراویح و ختم قرآن در تمام
ازین سنن موکده است و ثمره نتایج کثیره وفقنا الله سبحانه بحرمة حبیبه علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات بقیهٔ التصدیع آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسید و الا در امتثال امر خود را
معاف نمیداشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم تعیب کردن است و مبنی از طول امل بالجمله که برا نجم
مرضی ایشان خواهد بود بهیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمهٔ
ما فقرا ثابت است حضرت قبله گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ جیو بر همهٔ ثابت است
و مقرر است باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانه و تعالی همواره بتوفیق اعمال مرضیه موفق کرداناد
بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات زیاده برین تصدیع تا کی است والسلام

مکتوب چهل و ششم بمیر سید و نبای شیخ جیو صدور یافته در بیان آنکه وجود باری تعالی بلکه نبوت
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم بلکه جمیع ما جاء من عند الله بدیهی است و محتاج
بهیچ فکر و دلیل نیست و دلایل آن مقدمات بسیار مذکور ساخته اند ثبتکم الله سبحانه
علی جادة آبائکم الکرام علی اولهم وافضلهم اولا وعلی بواقیهم ثانیا الصلوة والسلام
وجود باری تعالی و تقدس و همچنین وحدت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله نیز
صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم بلکه ما جاء به من عند الله بدیهیند بر تقدیر سلامتی صدر که از آفات
ردیه و امراض معنویه محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند نظر و فکر در اینها تا زمانی وجود علت و ثبوت
آفت است اما بعد از نجات از مرض قلبی و دفع غشاوه بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلا
صفرائی تا زمانی که بعلت صفرا گرفتار است شیرینی قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از
خلاصی از آن علت هیچ احتیاج بدلیلی ندارد و احتیاجی که در شیرینی آن وجود داشت بسبب آفت
[illegible] و بیچاره احول که شخصی واحد را اثنین می بیند و حکم بعدم وحدت آن شخص میکند
معذور است و وجود آفت در احول وحدت شخصی را از بداهت می برآرد و بنظریت منتهی میشود و محقق
است که جولانگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل پیدا شود بسی متعذر است در تحصیل
ایمان یقینی که از آن مرض قلبی بودن ضروری آمد صفرائی را ازاله علت صفرا نمودن در تحصیل یقین شیرینی
نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود
که وجدان او بعلت صفرا بتلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره بالذات منکر احکام
شرعیه است و بالطبع مناقض آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام شرعیه صادقه بدلیل با وجود
انکار وجدان مستدل بسی دشوار است پس نفس را مزکی ساختن ضروری آمد یقین را بدون
تزکیه حاصل نمودن دشوار بود قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها پس مقرر شد که منکر

این شر

این شریعت باهره و این ملت طاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است هر که رشد نه محروم از
کسی نهایت است پس مقصود از سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب ازاله آفات معنویه است و امراض
قلبیه که کریمه فی قلوبهم مرض عبارت از آن است تا حقیقت ایمان متحقق شود و با وجود این آفات
اگر ایمان است بحسب صورت است و بس چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است در حقیقت کفر خود
مقرر است مثل این ایمان و تصدیق صوری ایمان صفرائیست بحلاوت قند و نبات که وجدان او
بخلاف آن شاهد است یقین حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوال مرض صفرا صورت بندد پس بعد از
تزکیه نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت دارد و وجدانی میگردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان ایشان صادق است شرفنا الله سبحانه
بشرف هذا الایمان الکامل الحقیقی بحرمة النبی الامی القرشی علیه وعلی آله من الصلوة
افضلها ومن التسلیمات اکملها

ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام
علی افضلهم سید الکونین اولا وعلی بواقیهم ثانیا الصلوة والسلام والتحیة پادشاه
نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت به بدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است
فاسد صلاح پادشاه صلاح عالم است و فساد او فساد عالم میدانند که در قرن ماضی بر سر اهل اسلام
چها گذشته است زبونی اهل اسلام با وجود کمال غربت در قرون سابقه از این نگذشته بود که
مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش خود کریمه لکم دینکم ولی دین بیان این معنی است و در قرن
ماضی کفار برملا بطریق استیلا اجرای احکام کفر در دار اسلام میکردند و مسلمانان از اظهار احکام

اسلام عاجز بودند و اگر می‌کردند بقتل می‌رسیدند واویلاه وامصیبتاه واحسرتاه وا اسفاه محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم محبوب رب العالمین است مصدقان او ذلیل و خوار بودند و منکران او بعزت
و اعتبار مسلمانان با دلهای ریش در تعزیت اسلام بودند و معاندان بسخریه و استهزا او بر جراحتهای
ایشان نمک می‌پاشیدند آفتاب هدایت در تتق ضلالات مستور شده بود و نور حق در حجب باطل
منزوی و معزول امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس پادشاه اسلام بگوش خاص و
عام رسیده اهل اسلام بر خود لازم دانستند که ممد و معاون پادشاه باشند و بر ترویج شریعت
و تقویت خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق شدن دولت مدد نمودن مسایل شرعیه است
و اظهار عقاید کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع امت تا مبتدعی و ضالی در میان آمده از راه نبرد
و کار بفساد نه انجامد این قسم امداد مخصوص بعلمای اهل حق است که رو بآخرت دارند علمای دنیا
که همت ایشان جمع دنیای دنیه است صحبت ایشان زهر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی عالم
که کامرانی تن پروری کند او خویشتن گم است کرا رهبری کند در قرن سابق هر بلائی که بر سر آمد
از شومی این جماعت بود پادشاهان را ایشان از راه می‌بردند هفتاد و دو ملت که راه ضلالت اختیار کرده اند
مقتدایان ایشان علمای سوء بوده اند و غیر از علما هر که بضلالت رفته است که ضلالت او بدیگری متعدی گشته
و اکثر جهلای صوفی‌نمای این زمانه حکم علمای سوء دارند فساد ایشان نیز فساد متعدی است و ظاهر است اگر کسی با وجود استطاعت
امداد این قسم مدد که باشد تقصیری نماید و در کارخانه اسلام فتوری واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنابرین این حقیر
قلیل البضاعة می‌خواهد که خود را در جرگه معاونان دولت اسلام اندازد و درین باب دست و پایی بزند بحکم
من کثر سواد قوم فهو منهم امید که این بی استطاعت را در خیل این جماعت کرام سازد مثل این حقیر مثل آن
زال می‌انگارد که ریسمانی چند تنیده خود را در سلک خریداران حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام منتظم می‌خواهد امیدوار است که درین نزدیکی‌ها بملازمت آن منبع فضایل مشرف گردد و متوقع از جناب شریف

ایشان

ایشان آنست که چون استطاعت و قرب پادشاه بر وجه اتم است بنا بر آن از حق سبحانه و تعالی بسر خویش
ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من
التسلیمات اکملها کوشند و مسلمانان را از غربت برآرند حامل رقیمه نیاز مولانا حامد از سرکار اقبال
آثار وظیفه مقرره دارد پارسال ظاهرا از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار آمده دولت حقیقی
و مجازی میسر باد مکتوب چهل و هشتم نیز بسیادت پناه شیخ فرید صدور یافت در ترغیب
بر تعظیم علما و طلبه علوم حاملان شریعت‌اند نصرکم الله سبحانه علی الاعداء بحرمة سید الانبیاء
علیه و علیهم الصلوة والسلام والتحیات مرحمت نامه گرامی که فقرا را بآن نواخته بودند مطالعه
آن مشرف گشت در کتاب مولانا محمد قلیچ مرقوم فرموده بودند جزوی خرج برای طلب علما
و صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طلب علمان بر صوفیان در نظر جهت بسیار زیبا نمود بحکم
الظاهر عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز این جماعه کریم تقدیم پیدا کرده باشند
کل اناء یترشح بما فیه ع از کوزه برون همان تراود که در اوست در تقدیم طالب علمان ترویج
شریعت است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
بایشان برپا است فردای قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید دخول
جنت و تجنب از نار وابسته باتیان شریعت است انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم که بهترین کاینات اند
بشرایع دعوت کرده اند و مدار نجات بران مانده و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرایع است پس
بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانی که شعائر
اسلام منهدم شده باشند کرورها در راه خدا خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از
مسائل شرعیه را رواج دادن چه در این فعل اقتدا بانبیاست که بزرگترین خلقند علیهم الصلوات
والتسلیمات و مشارکت است بآن اکابر و مقرر است که کاملترین حسنات بایشان مسلم فرموده الله

و خرج کردن کرورها غیر این کار بزرگ میسر است و ابقا در اتباع و اتیان شریعت مخالفت نفس است
که شریعت بخلاف نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه هست که نفس موافقت کند بلی
انفاق اموال که از برای تایید شریعت باشد و ترویج ملت درجهٔ علیا است و انفاق جیتل باین
نیت خرج کردن برابر خرج کرورهاست در غیر این نیت اینجا کسی سوال کند که طالب علم گرفتار از صوفی وارسته
چون مقدم باشد جواب گوییم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته طالب علم با وجود گرفتاری سبب
نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگرچه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود
وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق کاری ندارد و شخصی که کثرت نجات باو وابسته باشد مقرر است
که بهتر باشد از آن شخص که نجات خود در مانده باشد آری صوفی را بعد از فنا و بقا بسیر عن الله و بالله
بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دارد داخل مبلغان شریعت است
حکم علمای شریعت دارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب چهل و نهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بر جمع کردن این
دولت که ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساختن و باطن را از گرفتاری ما دون حق سبحانه و تعالی آزاد
گردانیدن حق سبحانه و تعالی بدولت صوری و سعادت معنوی مستعد گرداناد فی الحقیقه دولت صوری
متحلی شدن ظاهر است باحکام شرعیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و سعادت معنوی
خلاصی باطن است از گرفتاری ما دون حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف
سازند ع کار اینست غیر این همه هیچ زیاده تصدیع است والسلام مکتوب پنجاهم نیز بسیادت
پناهی شیخ فرید صدور یافت در مذمت دنیای دنیه حق سبحانه و تعالی از رغبت ما دون خود آزادی
کرامت فرموده تمام گرفتار جناب خود گرداناد بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات دنیا بظاهر شیرین است و بصورت طراوت دارد فی الحقیقه سمی است

قاتل

قاتل و متاعیست باطل گرفتاریست لاطایل مقبول او مخذول است مفتون او مجنون حکم او حکم نجاست
زر اندوده و مثل او مثال زهر است شکر آلوده عاقل آنست که باین چنین متاع کاسد فریفته نشود
و بچنین کالای فاسد گرفتار نگردد و گفته اند اگر شخصی وصیت کند که مال را باعقل زمانه بدهند زاهد را می باید
داد که از دنیا بی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال عقل است زیاده بر این اطناب تصدیع
فضایل مآب شیخ زکریا درین سن و سال گرفتار کروری گری است با وجود این گرفتاری همواره از محاسبه
خاطر جمع که در کمال امانت و دیانت است بمحاسبه اعلی هراسانست وثیقهٔ عظمی در عالم اسباب توجه شریف
میدانند امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالیند بیت نور اول
ره بود دیرینی رو به خورش خوان و شیر دیرین دولت صوری و معنوی محصل باد بحرمة النبی الامی
و آله الامجاد علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب پنجاه و یکم نیز
بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترویج شریعت غرا علی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه
و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلالهٔ عظام ارکان شریعت غرا و احکام ملت زهرا
قوت گیرند و رواج پذیرند ع کار اینست و غیر این همه هیچ امروز غربای اهل اسلام در این طور گرداب
ضلالت امید نجات هم از سفینهٔ اهل بیت خیر البشر است علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من
التحیات اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها
نجا و من تخلف عنها هلک همت علیا تمام بر آن گمارند که این سعادت عظمی را بدست آرند
بعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه
بآن منضم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر باراده اظهار امثال
این سخنان در تایید و ترویج شریعت حقه متوجه خدمت ایشان است هلال ماه مبارک رمضان
در حضرت دهلی دیده شد مرض حضرت والدهٔ بزرگوار در توقف مفهوم گشت بضرورت استماع

ختم قرآن توقف نمود والامر عند الله سبحانه سعادت را این محصل باد مکتوب پنجاه و دوم بنیز
سیادت پناهی شیخ فرید صدر در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج
آن مرض مرحمت نامه گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی خود را بآن ممتاز فرموده بودند
بمطالعه مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم
و یسر امورکم بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها ثبتکم الله سبحانه علی متابعته ظاهرا و باطنا و یرحم الله عبدا قال آمینا
ثانیا فقرهٔ چند در شکایت مصاحب سوء و ندیم بدخوی مسوده می نماید بسمع قبول استماع خواهند فرمود
ممدوحا مکرما نفس اماره انسانی مجبول گشته بر حب جاه و ریاست و بکلی همت او بر ترفع بر اقران است
بالذات خواهان آنست که خلایق همه بوی محتاج باشند و منقاد امر و نواهی او گردند و او بهیچ کس محتاج
نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است ازوی و شرکت است بخدای بی همتا جل سلطانه بلکه
آن بی سعادت بشرکت هم رضا نمی دهد میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشند و فقط در حدیث
قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی پس دشمن دار نفس خود را زیرا که
آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نمودن و تحصیل مرادات او از جاه و ریاست و ترفع
و تکبر فی الحقیقه امداد کردن است بدشمن خدای عز و جل و تقویه نمودن است مر او را شناعت این امر را
نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن
نازعنی فی شیء منهما ادخلته فی النار و لا ابالی دنیا را که ملعونه و مبغوضه حق است سبحانه
بواسطه آنست که حصول دنیا ممد و معاون حصول مرادات نفس است پس که بدشمن مدد نماید لاجرم
لعنت را شاید و فقر فخر محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات زیرا که در فقر نامرادی
نفس است و حصول عجز آن و مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و حکمت در تکلیفات

شرعیه تعجیز

شرعیه تعجیز و تخریب همین نفس اماره است شرایع برای رفع هواهای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای
شریعت بعمل درآید همان قدر هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه در ازالهٔ
هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات
و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات که بمقتضای شریعت غرا
واقع نشده اند مؤید و مقوی هوای نفسانی اند برهمنان و جوکیان در ریاضات و مجاهدات تقصیر
نکرده اند اما هیچ از آنها سودمند نگشته و غیر از تقویه نفس و تربیت آن ننموده مثلا یک درم در ادای
زکات که شریعت بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمندتر است از آنکه هزار دینار از پیش خود
صرف کند و طعام خوردن در عید فطر بحکم شریعت در رفع هوا نافع تر است از آنکه از نزد خود سالها
صایم باشد و دو رکعت نماز بامداد را بجماعت ادا کردن که سنتی از سنت کجا آورد و نست بمراتب بهتر است
از آنکه تمام شب بصلاة نافله قیام نماید و نماز بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث
مالیخولیای متمردی پاک نگردد نجات محالست محال لهذا این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند کلمه
طیبه لا اله الا الله که موضوعست از برای نفی آلهه آفاقی و انفسی در تزکیه نفس و تطهیر آن انفع و انسب است
اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم از برای تزکیه نفس همین کلمه معظمه را اختیار فرموده اند بیت تا جاده لا
روب لا نروبی راه بحرم نرسی الا الله هرگاه نفس در مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید بتکرار این
کلمه تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه
همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خبث است در حدیث آمده در
فضایل این کلمه اگر آسمانها و زمینها را در پله نهند و این کلمه را در پله دیگر هر آینه این پله ترجیح آید بر پله دیگر
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مکتوب پنجاه سیوم بنیز سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدر در بیان آنکه اختلاف

علما اسو موجب فساد عالمست و ما بناء ذلك ثبتكم الله سبحانه على جادة ابائكم الكرام
شنیده شده که پادشاه اسلام از حسن نیت اسلامی که در نهاد خود دارند بایشان فرموده اند که چهار
کس از علمای دین دار پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری
واقع نشود الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را ازین چه بشارت و ماتم زده کان را ازین چه نوید لیکن حقیر
چون بواسطه همین غرض متوجه خدمت علیه است چنانکه مکرر اظهار آن نموده بضرورت درین باب
بکفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود صاحب الغرض
مجنون معروض میدارد که علمای دین دار خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست کذشته باشند و
مطلبی غیر از ترویج شریعت و تایید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علما طرفی
خواهد کرفت و اظهار فضیلت خود خواهد نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آنرا توسل قربت
پادشاه خواهد ساخت ناچار مهم دین ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علما عالمی را در بلا
انداخت و همان صحبت در پیش است ترویج چه کنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد
والعیاذ بالله سبحانه من ذلک و من فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب
کنند بهتر می نماید اگر از علمای آخرت پیدا شود چه کمال سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود
بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند ما لا یدرک کله لا یترک کله نمیدانم چه نویسم
هم چنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجود علماست خسران عالم نیز بایشان مربوطست بهترین علما بهترین
عالمست و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و اضلال بایشان مربوط ساخته اند عزیزی
ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است سر آنرا پرسید گفت علمای این وقت کار ما میکنند
در اغوا و اضلال کافی اند بیت عالم که کامرانی و تن پروری کند ❊ او خویشتن کم است کرا رهبری کند ❊
غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق بعمل داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود علاجی

نمی پذیرد

نمی پذیرد هر چند شرم می آید که امثال این قسم سخنان بارباب فطانت صحیحه اظهار سازد اما این
معنی را وسیله سعادت خود دانسته مصدع میکردد والسلام مکتوب پنجاه و چهارم نیز بسیادت
و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازمست و فساد
صحبت مبتدع فوق فساد صحبت کافرست و بدترین فرق مبتدعه شیعه اند غائظان
صحابه علیهم الرضوان اعظم الله اجرکم و رفع قدرکم و یسر امورکم و شرح صدورکم
بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر الله هر کس که شکر آدمی بجا نیاورد شکر خدای عز و جل بجا نیاورد
پس ما فقیران شکر احسانهای شما لازمست اولا نسبت جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید
بطفیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه کردیم و حظهای وافر بردیم و ثانیا چون بحکم کیوت
مهبوط الکبراء نوبت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقرا و باعث انتظام طالبان نیز شما اید
جزاکم الله عنا خیر الجزاء بیت کر بر تن من زبان شود هر موی ❊ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ❊ آرزو آنست
که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شما را از آنچه نه باید و نشاید محفوظ دارد بحرمة جدکم سید
المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و التسلیمات اکملها این فقیر از صحبت کرامی
شما دور افتاده است معلوم ندارد که در مجلس شریف از کدام قسم مردم را کنجایش است و انیس خلوت
و جلوت کیست بیت خوابم بشد از دیده درین فکر جکر سوز ❊ کاغوش که شد منزل آسایش خوابت ❊
یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافرست و بدترین جمیع فرق
مبتدعه آن جماعت اند که با اصحاب پیغمبر علیه و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات بغض دارند
الله تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا کفار می نامد لیغیظ بهم الکفار قرآن و شریعت را اصحاب
تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت لازم می آید قرآن جمع حضرت

عثمانست علیه الرضوان کرشمان مطعونست قرآن هم مطعونست اعاذنا الله سبحانه عما یعتقد
الظالمون قلة خلاف و نزاعی که در میان اصحاب علیهم الرضوان واقع شده بود محمول بر هوای نفسانی
نیست در صحبت خیر البشر نفوس ایشان به تزکیه رسیده و اماره گی آزاد گشته اینقدر میدانیم
که حضرت امیر علیه الرضوان دران باب بر حق بودند و مخالف ایشان بر خطا بود اما این خطا خطای
اجتهادی است تا بحد فسق نمیرساند بلکه ملامت را هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه
از ثواب و بر بر یاد ولت از اصحاب نیست در بد گفتن او کار سخن است کاری که آن بد بخت کرده هیچ کافر
فرنگ نکند بعضی از علمای اهل سنت که در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضیند بلکه رعایه
احتمال رجوع و توبه کرده اند می باید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی مخدوم جهانیان
هر روز چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه وعلی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات
چه طور ستایش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بدانند و شرمنده و مخذول گردند درین
ایام این طایفه بدانند پس بسیار غلو کرده اند و با طراف و جوانب منتشر گشته بواسطه آن درین باب چند
کلمه نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم بد اندیش را جا نباشد ثبتکم الله سبحانه علی الطریقة
المرضیة مکتوب پنجاه و پنجم بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب مجاری صدر دریافت در اظهار محبت جمعی
کابست که در ال المجتبی لست بلا زمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقا مسموع بود بناء علیه
بدعای ظهر الغیب اختیار مشغولست چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات والتحیات فرموده اند که من احب اخاه فلیعلم ایاه اظهار حب ضرور نمودن اولی است
دانست و این محبت که نسبت بقربای آن حضرت علیه وعلی آله الصلوة و التسلیمات والتحیات
پیدا شده است رشته امیدواری تام بدست آورده حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان استقامت
ارزانی فرماید بحرمة سید البشر علیه وعلی آله الصلوة و السلام مکتوب پنجاه و ششم بمیر شیخ
عبد الوهاب

عبد الوهاب صدر دریافت در سفارش سیدی جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطه آن
جزئیت آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و التحیات از آن برتر است که بزبان قاصر بیان
منقبت و محمدت آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیله سعادت خود دانسته درین باب جرئت
نماید بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که بآن مامور است می نماید اللهم اجعلنا
من محبیهم بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات حامل
عریضه نیاز میر سید احمد از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از جمعیت خاطر جمع ساخته
چون بیقین بود که خادمان ایشان در باب فقرا و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در اعلاء سادات
عظام بچند کلمه جرات نمود در وقت رفتن هر چند بسعادت رخصت مستسعد گشت اما از اهل
جرگه مخلصانست حضیجانه و نظر اخلاص و محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید زیاده گستاخی
نرفت مکتوب پنجاه و هفتم بشیخ محمد یوسف صدر دریافت در نصیحت حق سبحانه و تعالی بزرگواده
آباء خود استقامت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها بزرگی در خاندان شما موروثیت نبهی زند کاری نماید که استحقاق این وراثت
میسر گردد ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت که عبارت از حقیقت است منجلی و متزین دارد
چه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت نه آنکه شریعت امری
دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آن الحاد و زندقه است زعم فقیر در باره شما بسیار نیک است بعضی
وقایع را در این معنی شاهد دارد شمه ازین ماجرا والد بزرگوار شما علیه الرحمة اظهار نموده بود بقیه المقصود
شیخ عبد الغنی مردی اصلاح از اهل سنت و نیک نهاد اگر بخدمت علیه در امری از امور رجوع نماید التفات
خواهند فرمود و السلام و الاکرام مکتوب پنجاه و هشتم بسیادت مآبی سید محمود صدور
صدر دریافت در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم بکلی هفت گام است و در بیان آنکه

مشایخ نقشبندیه ابتدای سیر از عالم امر اختیار کرده‌اند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر و طریق
این بزرگواران طریق اصحاب کرامست وما ینابّ ذلک التفات کرامی ورود دریافت
از آنجا شوق استماع سخنان این طایفهٔ علیه معلوم گشت لاجرم سخنی چند تحریر آورد اجابة
للسؤل وتوغیا الی المامول مخدوما این راه که مادر صدد قطع آنیم بکلی هفت گامست
بعدد هفت لطیفهٔ انسانی دو قدم در عالم خلقند که بقالب نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم
امرند که بقلب و روح و سر و خفی و اخفی مربوطند و در هر قدمی ازین اقدام سبعه هزار حجب
خرق میباید نورانیة کانت تلک الحجب او ظلمانیة ان لله سبعین الف حجاب من
نور و ظلمة و گام اول در عالم امر میسر شد تجلی افعال روی میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم
شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم وثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها و هر خطوه
از خطوات سبعه از خود دور تر افتند و بحقیقت نزدیک حتی یتم القرب بتمام هذه الاقدام فحینئذٍ
شرفوا بالفناء والبقاء و بلغوا الی درجة ولایة الخاصة مشایخ طریق نقشبندیه قدس الله تعالی ٩
اسرارهم ابتدای سیر از عالم امر اختیار کرده‌اند و عالم خلق نیز در ضمن این سیر نیز قطع می‌نماید
بخلاف مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد و لاجرم
نهایة دیگران در بدایهٔ ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا طریق این
بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرامست رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران از اول
صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بطریق اندراج النهایة فی البدایة آن میسر
میشد که کمل اولیای امت را در نهایه کمتر دست دهد لهذا وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود از اویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد سئل عبد الله
بن المبارک رضی الله تعالی عنه ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز فقال

الغبار الذی

الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیر من عمر بن
عبد العزیز کذا مرة پس باید اندیشید کردن که در بدایت ایشان نهایة دیگران مندرج است نهایت ایشان
چه خواهد بود و در درک دیگران چه خواهد گنجید وما یعلم جنود ربک الا هو زبان قاصد گزند
این طایفه را طعن قصور حاشا لله که برآرم بزبان این گله را همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند
روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را رزقنا الله سبحانه و ایاکم محبة هذه الطایفة العزیز
وجود ها اگر چه کاغذ هرچند محقر افتاده است اما معارف بلند و حقایق ارجمند دران اندراج یافته عزیز
خواهند داشت والسلام مکتوب پنجاه و نهم نیز بسید محمود صدور یافت در بیان آنکه آدمی را از
جز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست
و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت است و اخلاص منوط بسلوک طریقهٔ صوفیه است و در بیان آنکه
اخلاص عمل مر اولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات بی تکلف مستحق است حضرت حق
سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت
فرموده بکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداناد مفاوضهٔ شریفه و مراسلهٔ لطیفه ورود دریافت موجب
فرحت گشت و مقدمات محبت فقرا و اخلاص باین طایفه بوضوح انجامید اللهم زد طلب فواید
رفته بود مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است
علمی که مقصود از ان مجرد عمل است که علم فقه متکفل آنست و علمیست که مقصود از ان مجرد اعتقاد
و یقین قلبی است که در علم کلام بتفصیل مذکور یافته است بمقتضای آرای صایبهٔ اهل سنت و جماعت که فرقهٔ
ناجیه اند و نجات بی اتباع این بزرگواران متصور نیست و اگر سر مویی مخالفت است خطر در خطر است این سخن
بکشف صحیح و الهام صریح بمرتبهٔ یقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد فطوبی لمن وفق بمتابعتهم و شرح
بتقلیدهم و ویل لمن خالفهم و اعتزل عنهم و رفض عن اصولهم و خرج عن زمرتهم فضلوا

فاضلوا فانكروا الرؤية والشفاعة وخفي عليهم فضيلة الصحبة وفضل الصحابة وحرموا عن محبة
اهل بيت الرسول ومودة اولاد البتول فمنعوا عن خير كثير نالها اهل السنة والتفقوا الصحابة
على ان افضلهم ابو بكر الصديق قال الشافعي وهو اعلم باحوال الصحابة اضطر الناس بعد رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فلم يجدوا تحت اديم السماء خيرا من ابي بكر فولوه رقابهم وهذا تصريح منه
بان الصحابة متفقون على افضلية الصديق فيكون اجماعا في الصدر الاول على افضليته فيكون
قطعيا لا يسوغ انكاره واهل بيت الرسول مثله كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف
عنها هلك قال بعض العارفين بان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم جعل اصحابه
كالنجوم وبالنجم هم يهتدون وشبه اهل بيته بسفينة نوح اشارة الى ان راكب السفينة
لا بد له من رعاية النجوم ليامن من الهلاك وبدون رعاية النجوم النجاة ممتنعة قطعا
مما ينبغي ان يعلم ان الانكار من بعض الكاملين عن حبيهم فانهم من فضيلة صحبة خير البشر مشرفون
وفضيلة الصحبة فوق جميع الفضائل والكمالات ولهذا لم يبلغ اويس القرني الذي هو خير التابعين
مرتبة ادنى من صحبه عليه الصلاة والسلام فلا نعدل بفضيلة الصحبة شيئا كائنا ما كان فان
ايمانهم ببركة الصحبة ونزول الوحي يصير شهوديا ولم يتفق لاحد بعد الصحابة هذه الرتبة
من الايمان والاعمال متفرعة على الايمان كمالها على حسب كمال الايمان وما جرى بينهم من
المنازعات والمحاربات محمول على محامل صالحة وحكم بالغة ما كانت عن هوى وجهل
لكن عن اجتهاد وعلم وان اخطأ بعضهم في الاجتهاد فللمخطي ايضا درجة عند الله سبحانه هذا
هو الطريق الوسط بين الافراط والتفريط الذي اختاره اهل السنة وهو الطريق الاسلم والسبيل
الاحكم بالجملة علم وعمل مستفاد از شریعت و تحصیل اخلاص که بمنزله روح است مر علم و عمل را وابسته بسلوک
طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع و سیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور است و از کمال مخلصان

مجور

مهجور از آن عامه مؤمنان را نیز متعمل و تکلف در بعضی از اعمال اخلاص و برای الله محقق میشود اما اخلاصی که
ما در صدد بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنات است با تعمل و تکلف و این اخلاص
منوط بانتفای آلهه آفاقی و انفسی است که بفنا و بقا مربوط است و وصول است بمرتبه ولایت خاصه
اخلاصی که به تعمل و تکلف محتاجست دوام نمی پذیرد و بی تکلف بودن در حصول و دوام در کار است که در
مرتبه حق الیقین است پس اولیاء الله هر چه میکنند برای حق میکنند جل و علا نه از برای نفس خود چه
نفس ایشان فدای حق شده است در حصول اخلاص ثبات فنا تصحیح نیت در کار نیست ایشان
بفنای فی الله و بقای بالله تصحیح یافته است مثلا شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برای نفس خود
میکند نیت بکند یا نکند و چون این گرفتاری نفس زایل شود و گرفتار حق جل و علا بجای آن مرتشیند
ناچار هر چه کند برای حق کند نیت راست دید یا نه نیت در محل در کار است در متعین احتیاج بتعیین
نیت نیست ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم صاحب دوام
اخلاص مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص می نماید مخلص است بکسر لام شتان ما
بينهما و نفعی که از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد آن است که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردند
و تیسر تام در ادای اعمال پیدا میشود و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زایل میگردد و این کار دوست
کنون تا اینجا والسلام اولا و آخرا مکتوب شصتم نیز به سیادت پناهی سید محمود صدور
یافت در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بدوام
گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری در این گرفتاری است منع خواطر
و دفع وساوس در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بر وجه اتم حاصل است
حتی که بعضی از مشایخ این خانواده بزرگ چله خواطر کشیده اند و در تمام آن اربعین باطن خود را از ورود
خاطر باز داشته اند حضرت خواجه احرار قدس الله سره درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر

خواطر است که مانع دوام توجه مطلوب باشد نه دفع خواطر مطلق درویشی از مخلصان این سلسله علیه بحکم
واما بنعمة ربك فحدث از حال خود چنین خبر میداد که خواطر از قلب بکلی منتفی میکرد و که اگر
فرضاً عمر حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بصاحب آن قلب بدهند هرگز خاطری بر
قلب عبور نکند نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه هرچه بتکلف است موقت است و دوام میسر
بلکه در اینان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نشود و تعیین اربعین از تکلف و تعمل در مرتبه طریقت
است حقیقت آنست که از تعمل و تکلف وا رهاند یادکرد در طریقت است و یادداشت در حقیقت
پس محقق شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بتوقیتات از عشره و اربعین دوام توجه
بمطلوب محال است چه تکلف در مرتبه طریقت و در طریقت دوام متصور نیست بلکه دوام در حقیقت است
بواسطه آنست که تکلف را در آن موطن مجال نیست پس رود خاطر در مرتبه تکلف البته مانع دوام
توجه است و دوام نگرانا که قلوب مستعدان این سلسله علیه را دست میدهد امری دیگر است دوام توجه
که ما در صدد بیان آنیم عبارت از یادداشت است که نهایة مرتبه کمالات حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله تعالی سره فرموده اند که ورای یادداشت چندانست یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از اظهار
این قسم احوال ترغیب طالبان این طریقه علیه است هرچند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود یضل
به کثیرا ویهدی به کثیرا آیت هرکس افسانه بخواند افسانه است وآنکه دیدش نقد خود مردانه است
آب نیل است و بقبطی خون نمود قوم موسی را نه خون بود آب بود مکتوب شصت و یکم نیز بسیادت
مآبی سید محمود صدور یافت در ترغیب بصحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و ما یناسب
ذلك حقیقی از و نتا از زیادی در طلب خود کرامت فرموده از هرچه منافی وصول بمطلوب است اجتناب
تام میسر گردانا د بحرمت سید البشر المحمود عن زیغ البصر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
التفات نامه گرامی مرسل ساخت چون مبنی از طلب و تشوق و مشعر از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا
در آوردم طلب

در آمد چه طلب بشیر حصول مطلوبست در مقدمه وصول بمقصود عزیزی میفرماید اگر تو مستی بدان بداری هرچند
حصول دولت طلب نعمت عظمی دانسته از هرچه مخالف آنست احتراز باید نمود مبادا فتوری در روی
راه یابد و برودتی در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن
دولت ولئن شکرتم لازیدنکم و دوام التجا و تضرعست بجناب قدس خداوند جل سلطانه
تا وجه طلب را از کعبه جمال لایزال او مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع میسر نشود صورت تضرع
و تبارمندی از دست نباید داد ان لم تبکوا فتباکوا بیان این معنی است این محافظت تا زمان وصول
بشیخ کامل مکمل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بآن بزرگ و در رنگ میت شدن است در دست
غسال فناء اول فنا فی الشیخ است و آن فناء ثانیا وسیله فنا فی الله میگردد فرد زان روی که چشم تست احول
معبود تو پیر تست اول زیرا که طریق افاده و استفاده مبنی بر مناسبت طرفین است ابتداء طالب را
بواسطه کمال دنائت و خساست مناسبتی بجناب اقدس عز سلطانه نیست برزخی ذی جهتین در کار است
و آن شیخ کامل و مکمل است و قوی ترین اسباب فتور در طلب انابت است بشیخ ناقص که سلوک و جذبه
کار را تمام ناکرده و بمسند شیخی خود را کشیده طالب را صحبت او سم قاتل است و انابت او مرض مهلک
استعداد بلند طالب را این چنین صحبت به پستی می آرد و از ذروه علیا بحضیض می اندازد مثلا مریضی
که از طبیب ناقص دارو میخورد در ازدیاد مرض خود میکوشد و قابلیت ازاله مرض خود ضایع میسازد هرچند
آن دارو در ابتدا الموی از تخفیف بخشد اما فی الحقیقه نقش مضرتست این مریض اگر فرضاً بطبیب حاذق
برسد آن طبیب اول فکر ازاله تاثیر آن دارو می نماید و بمسهلات معالجه میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر
ازاله مرض میکند هر طریق این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم بصحبت است بگفت و شنود کاری
نمیگشاید لا جرم سستی در طلب پیدا می آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجناب دهلی واگره سیر واقع شود اگر بوده
خود را رسانند و شافهة چیزی اخذ نموده بسرعت باز گردند گنجایش دارد زیاده برین تصدیع است بقیه

الاجوبة المسئول عنها آنکه جناب شیخیت پناهی معارف آگاهی شیخ تاج دران صوب مغتنم اند
و بزرگ ‌اند استعداد شما را بطریق ایشان مناسبت کم است بلا رابطهٔ مناسبت حصول مطلوب
متعسر است والامر عند الله گاه گاه اگر چیزی از احوال خود می‌نوشته باشند تا آن تقریب ازین جانب
هم چیزی نوشته شود مناسب است چه سلسلهٔ اخلاص ازین راه همواره در حرکت میباشد مکتوب
شصت و دویم بجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه جذبه که پیش از
سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسهولت جذبه که بعد از
سلوک است از مقاصد است و ما یناسبه ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
طریقهٔ وصول باو دو جزاست جذبه و سلوک بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است
از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه
که بر طی بعد از حصول تزکیه است که در سیرفی الله است از مقاصد مطلوبه است جذبه و تصفیه سابق از برای
تسهیل مسالک سلوک است تا سلوک کار کرشاید و بقطع منازل حال مطلوب نزاید جذبهٔ اولی
کالقشورات مر جذبهٔ اخری را فی الحقیقه بایکدیگر مناسبت ندارند پس مراد از اندراج نهایة در بدایت
که در عبارت مشایخ این سلسلهٔ علیه واقعست اندراج صورت نهایت در بدایت والا حقیقت
نهایت در بدایت نمی‌گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارند تحقیق این مبحث در رساله که در تحقیق
حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته بتفاصیل ذکر یافته است الفقه عبور از صورت بحقیقه
ضرورت و اکتفا از حقیقت بصورت از دوری حققنا الله سبحانه بالحقیقة الحقة و جنبنا
عن الصورة الباطلة بحرمة النبی المختار و الاٰل الابرار علیه و علیهم من الصلوات کملها
ومن التحیات افضلها مکتوب شصت و سیوم بسیادت پناهی نقابت دستگاهی شیخ
فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله وتسلیماته علیهم در اصول دین متفقند
اختلاف

اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعضی از کلمات متفقهٔ ایشان
ثبتنا الله و ایاکم علی جادة آبائکم الکرام علی افضلهم اصالة و علی بواقیهم متابعة
انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته و تحیاته و برکاته علی اجمعهم عموما و علی افضلهم خصوصا
رحمتها اند که بواسطهٔ این بزرگواران عالم بنجات ابدی مستسعد گشته است و از گرفتاری سرمدی خلاصی یافته
اگر وجود شریف ایشان نمی‌بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس
خبر نمیداد و بآن راه نمی‌نمود و هیچکس او را نمی‌شناخت و باوامر و نواهی که عباد را بمحض کرم از برای نفع ایشان
مکلف ساخته است تکلیف نمیفرمود و مرضیات او تعالی از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکر این نعمت
عظمی بکدام زبان ادا توان آید و کرا مجال آن که از عهده آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا
الی الاسلام وجعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة والسلام واین بزرگواران
در اصول دین متفقند کلمهٔ ایشان واحد است در ذات و صفات او تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال
رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعیم جنت و عذاب جحیم بطریق خلود و تابید اختلاف ایشان در بعضی
احکامست که بفروع دین تعلق دارد و حق سبحانه در هر زمان بر یک پیغمبر اولی العزم از بار آن زمان
بعض احکام مناسبهٔ آنها وحی فرستاده و باحکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل را احکام شرعیه
از حکم و مصالح حق است سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام
متضاده بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند از جملهٔ کلمات متفقهٔ این بزرگواران نفی عبادت غیر حق است
سبحانه و منع شراکت باو تعالی و تقدس و ناگرفتن بعض مخلوقات مر بعض دیگر را ارباب غیر از
حق سبحانه این حکم مخصوص بانبیاست غیر از متابعان ایشان با بندولت مشرف نشده اند و غیر از
انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده و منکران نبوت اگر چه خدا را سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر
خالی نیست یا تقلید اهل اسلام میکنند یا در وجوب وجود واحد میدانند نه در استحقاق عبادت

ونزد اهل اسلام در وجوب وجود واحد است و هم در استحقاق عبادت مراد از کلمهٔ طیبهٔ لا اله
الا الله نفی عبادت آلههٔ باطله است و اثبات معبودیت حق است سبحانه و کلمهٔ دیگر که مخصوص باین
بزرگوار است آنست که خود را بشر میدانند مثل سایر مردم و اله معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را
دعوت باو تعالی میکنند و او را سبحانه از حلول و اتحاد منزه میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه
رؤسای ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبحانه حلول در خود اثبات میکنند و از استحقاق عبادت
و اطلاق اسم الوهیت بر خود تحاشی نمی نمایند لاجرم پا از بندگی برآورده در منکرات افعال و مستقبحات
اعمال می افتند و راه اباحت بدینها گشاده میکردند و گمان می برند که آلهه اند از هیچ چیز ممنوع نیستند و هرچه
میگویند صواب میدانند و هرچه میکنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا فویل لهم و لا تباعهم
و لاشیاعهم و کلمهٔ دیگر که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بران متفق اند و منکران ایشان
ازان دولت نصیبی نیست آنست که این بزرگواران نزول ملائکه را معصوم مطلق اند و هیچ تعلق بنفس
غدارنه قابل اند و امنای وحی حمله کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هرچه میگویند
از حق میگویند تعالی و تقدس و هرچه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیهٔ ایشان نیز مؤید
بوحی اند اگر بالفرض زلتی واقع میشد فی الحال حق سبحانه و تعالی تدارک آن بوحی قطعی میفرمود و در شان
منکران که مدعیان الوهیت اند هرچه گویند از خود گویند و جائز الصواب دانند بواسطهٔ زعم الوهیت پس
انصاف در کار است شخصی که از کمال بیخردی خود را آله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشایسته ایشان
زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است تا اتباع او چه عار است که کفرت از بهارش
پیدا است اظهار امثال این سخنان برای ازدیاد ایقان است الا حق از باطل جدا است و نور از ظلمت
هویدا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم ثبتنا علی متابعة هؤلا
الاکابر علیهم الصلوات و التحیات اولا و آخرا بقیة المقصود آنکه سیادت پناه میان میر کلان

ایشان بهتر

ایشان بهتر میدانند حاجت نیست که این باب چیزی نوشته آید لیکن اینقدر هست که حقیر چند گاه است
که از تشنائی ایشان محظوظ نیست که ایشان اشتیاق عتبه بوسی داشتند اگر این اشتیاق به ایشان
ظاهر شده بود تا زمانی صاحب فراش بودند بعد از ان فراغ متوجه ملازمت علیه گشته اند امید وار عنایت اند

مکتوب شصت و چهارم نیز بسیادت و نقابت پناه شیخ فرید صدور یافت در بیان لذت
و الم جسمانی و روحانی و تحریض بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و ما یناسب ذلک سلمکم الله سبحانه
و عافاکم فی الدارین بحرمة سید الثقلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات لذت و الم
دنیا بر دو قسمست جسمانی و روحانی هر چیز که جسم را ازان لذت است روح را ازان الم است و هرچه جسم را ازان
متألم است روح را ازان التذاذ است پس جسم و روح نقیض یکدیگر باشند و درین نشأه که روح بمقام
جسم تنزل نموده و گرفتار جسم و جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذات او ملتذ گشته است و بالم
او متألم است مرتبهٔ عوام کالانعام که بمرتبهٔ نم رددناه اسفل سافلین در شان ایشان
صادق است و ای هزار وای اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع ننماید ابیات پایهٔ آخر
آدمست آدمی گشت محروم از مقام محرمی گر نگردد باز مسکین زین سفر نیست از وی هیچکس محروم تر
از بیماری روحست که الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد در رنگ صفراوی که بواسطهٔ علت
صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلا لازم است ازالهٔ این مرض لازم است تا در آلام و مصائب جسمانی خرم و شادمان
زیند کالا نمایند بیت ای این عیش و عشرت ساختنی صد هزاران جان ببایدباختنی و چون این یک
ملاحظه کرده میشود معلوم میکردد که اگر در دنیا درد و الم و مصیبت نمیبود بجوی نمی ارزید ظلمتهای آن را
وقایع و حوادث زایل میگردانند تلخی حوادث در رنگ تلخی داروی نافعست که ازالهٔ مرض می نماید مخصوص
این حقیر شده است در دعوتهای عام که طعام می پزند و خلوص نیت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خوران
شکوه میخورند و منقصت طعام و صاحب طعام می نمایند صاحب طعام را ازین معنی تنگدلی الحاصل

میکردد بهمین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدم خلوص نیت ازاله می نماید و در معرض
قبول می آرد اگر شکستگی آن جماعه نمیبود و انکسار جانب صاحب طعام نمی شد طعام سراسر پر از ظلمت و کدورت
بود احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و اوست که آمده ما ماز پرورده کان جریان عیش
و تنعم مشکل کار است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نص قاطع است مقصود از خلقت عبادت
از تذلل و انکسار است پس مقصود از خلقت انسان خواری و شکستگی است مقصود مسلمانان و دینداران کرد بیان بعض
اینهاست در زندان حبس چو بیان تا جلال از عقل دور است پس آدمی را از رشح محنت کشیدن چاره نیست و از
ورزش یا بر برابری گذرانه حضرت حق سبحانه ما ضعیفان را بر انبعاثی مقتضیات کرامت افزاید بحرمة سید
الاجل علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها مکتوب بیست و پنجم بخان اعظم
صدور یافت در تأسف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و تحریص در
تقویت اهل اسلام و اجرای احکام ایدکم الله سبحانه ونصرکم علی اعداء الاسلام فی اعلاء کلمة
محمد صادق علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فی حدیث الاسلام بدأ غریبا
وسیعود کما بدأ فطوبی للغرباء حضرت اسلام بکدام رسیده است که کفار بر ملا طعن اسلام و ذم
مسلمانان مینمایند و بی تحاشی اجرای احکام کفر و مداحی اهل آن در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان از اجرای احکام
اسلام ممنوع اند و در اتیان شرایع مذموم و مطعون بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت
عقل ز حیرت که این چه بوالعجبیست سبحان الله وبحمده الشرع تحت السیف گفته اند و رونق شرع
شریف بسلاطین وابسته اند قضیه منعکس گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده وا حسرتا وا ندامتا وا ویلا
امروز وجود شریف شما را مغتنم میشمریم و مبارز درین معرکهٔ ضعیف و شکست خورده جز شما را نمی دانیم
حق تعالی مؤید و ناصر شما باد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در خبر وارد است
لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون درین وقت آن جنون که مبنای آن فرط غیرت اسلامیست در نهاد شما مشهود و محسوس

[illegible]

الحمد لله سبحانه ذلک امروز آن دولت است که عمل قلیل را اجر جزیل باعتبار تمام قبول میفرمایند از
اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نمایان نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبهٔ
اعدا اگر اندک ثباتی میکنند بخلاف وقت امن و تسکین اعدا این جهاد قولی که امروز شما را میسر شده است
جهاد اکبر است مغتنم دانید و هل من مزید گوئید و این جهاد کلفتی را بر از جهاد کشتن دانید امثال
ما مردم فقرای بی دولت بیا از این دولت محرومیم هنیئا لارباب النعیم نعیمهم وللعاشق المسکین
ما یتجرع بیت دادیم ترا ز گنج مقصود نشان گر ما نرسیدیم تو شاید برسی حضرت خواجه احرار
قدس الله تعالی اسراره الاقدس میفرموده اند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخ در عالم مرید نیابد اما
مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت است لاجرم در صحبت سلاطین میرفتند و بتصرف
خود ایشان را مسخر ساخته و بتوسل ایشان ترویج شریعت میفرموده اند ملتمس آنست که چون حق سبحانه
برکت محبت شما با کابر این خانوادهٔ بزرگ قدس الله تعالی اسرارهم سخن شما را با اثر بخشیده است
و عظمت ساخته شما را در نظر اقران ظاهر داشته سعی فرمایند که لا اقل احکام کفریهٔ اهل کفر که در اسلام
شیوع پیدا کرده اند منهدم و مندرس گردند و اهل اسلام از آن منکرات محفوظ باشند جزاکم الله سبحانه
عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عناد بدین مصطفوی علیه الصلوة والسلام
مفهوم میشد درین سلطنت ظاهر آن عناد نیست اگر هست از عدم علم است ترس آنست که مبادا
اینجا هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد ع چو بید بر سر ایمان خویش میلرزم ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات فقیر بغوری
در اینجا آمده بود بحوالت که از آمدن خود ایشان را اطلاعی نمیدهد و بعض سخنان نافعه نویسد و از محبت
غریبم بواسطهٔ مناسبت فطرت است خبر کنند قال علیه الصلوة والسلام من احب اخاه فلیعلم
ایاه یعنی کسی که دوست دارد برادر مسلم خود را پس گو اعلام کند او را از آن محبت والسلام علیکم

وعلی جمیع من اتبع الهدی مکتوب شصت و ششم نیز بخان اعظم صدور یافته در مدح طریقه
علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار اهلها و مناسبت این طریق بطریق اصحاب کرام علیهم
وعلیهم الصلاة والسلام و بیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه اویس قرنی باشد یا عمر مروانی

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
مبنی بر اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که
نهایت را در بدایت درج میکنیم و این طریق بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چه این
بزرگواران را در اول صحبت آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات آن میسر میشد که
اولیای امت را در نهایة النهایة شمه ازان کمال دست میدهد لهذا وحشی قاتل حمزه علیه الرحمة که یکبار
در بدو اسلام خود بشرف صحبت سید الاولین والآخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
والتحیات مشرف شده بود از اویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد آنچه وحشی را در اول صحبت
خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام میسر شد اویس قرنی را رضی الله عنه با آن خصوصیت در انتها
میسر نشد لاجرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان الله تعالی علیهم کلمه ثم کار دیگران را
در پس انداخت و اشارة ببعد درجه نمود شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما
افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز قال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول
الله صلی الله تعالی علیه وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس ناچار سلسله این حضرات
سلسلة الذهب آمد و مرتبه این طریق عالی بر سایر طرق در رنگ مرتبه قرن اصحاب کرام بر سایر
قرون برتر گشت حاشا که از کمال فضل در آغاز شریعه ازان جام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمال
ایشان غیر ایشان را متعذر است و نهایة ایشان فوق نهایة دیگران خواهد بود ع قیاس کن زگلستان
من بهار مرا ع سالی که نکوست از بهارش پیداست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم

خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم حدیث

والله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره میفرمودند که ما فضلیایم جعلنا
الله سبحانه وایاکم من محبی هؤلاء الاکابر ومتابعی آثارهم بحرمة النبی القرشی علیه وعلی
آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها مکتوب شصت و هفتم بخان خانان صدور یافته در
سفارش محمد حاجی ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات ظاهرا وباطنا ویرحم الله عبدا قال آمینا دوام رابطه با اخیار ابرار آورده که تجمیع
ایشان جرئت نماید اول آن اظهار رفع مظنه آزار است بلکه حصول مودت و اخلاص و امر ثانی ابای احتیاج
محتاجیست که به فضیلت صلاح متحلی است و بمعرفت و شعور ممتاز از روی نسب کرامت و از روی
حسب شریف مخدوما را اظهار حق نوعی از مزاوات است اگرچه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد قبیل
سعادتمندی میباید که این امارت را در رنگ عسل بیاشامد و هل من مزید گوید تلوینات احوال از
لوازم صفت امکانست جماعتی که بتمکین رسیده اند نیز از تلون رسته اند بیچاره ممکن گاهی مغلوب سلطان
صفت جلالیه است و گاهی محکوم صفات جمالیه وقتی محل قبض است و وقتی موطن بسط و هر بوسم را احکام
جداست دیروز آن بود امروز این است قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف
یشاء والسلام مکتوب شصت و هشتم نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع
از ارباب غنا مستحسن است و استغنا از ارباب فقر و ما یناسب بذلک الخیر فیما صنع الله مخدوما
بیت مرا آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؛ تواضع از ارباب غنا زیباست
و استغنا از ارباب فقر لان المعالجة بالاضداد در مکاتیب نعمت شما غیر از استغنا امر مفهوم
نشد هرچند مقصود شما تواضع بود مثلا در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد والصلوة نموده
مرا کی این عبارت اینک دریابد که در کجا باید نوشت آری خدمت فقرا بسیار کرده اید اما رعایت
آداب خدمت هم ضرور است تا ثمره بران مترتب شود و بلا نیها خربت القصاد بلی انقیاد است

او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات انمها واکملها از تکلف بری اند اما التکبر مع
المتکبر صدقة حضرت خواجه نقشبند را قدس الله تعالی سره شخصی گفت که متکبر است فرمودند
تکبر ما از کبریای اوست این طایفه را ذلیل خوار مپندار انکار مکن رب اشعث مدفوع بالابواب
لو اقسم علی الله لابره حدیث نبویست علیه الصلوة والسلام بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل
ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست محبان عزیز و مخلصان صمیمی شما می باید که
ملاحظه نفس امر داشته باشند و بشما هرچه رسانند از نفس الامر رسانند و هر کنکاشی که بدهند
صلاح شما را می باید که منظور دارند نه مصالح خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما
از علل غائیه این سفر بود اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیر از این طرف
نداشتند هر چند این مقدمات تلخ مانند اما خوش آمد گویندگان شما بسیار اند همان اکتفا کنید مقصود
از نوشتن فقرا اطلاع بر عیوب نکوهش است (اینها) و ظهور رذایل محض نه لیکن چه باید کرد اظهار این قسم سخنان
نه از روی آزار است بلکه از روی نیکخواهی و دلسوزیست یقین الفقرا باید خواجه محمد صدیق اگر که زود
پیشتر می آمدند محتمل که فقیر بهر حال خود را بشما می رسانید اما در اثنای راه سر به ملاقی شدند معذور
خواهید داشت الخیر فیما صنع الله سبحانه مکتوب شصت ونهم نیز بخان خانان صدور یافت
در بیان تواضع که موجب رفعت در دین است و در بیان آنکه نجات وابسته بمتابعت اهل سنت
و جماعت است که فرقه ناجیه اند الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله اتقی نامه گرامی
که مصحوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال داشته بودند بوصول پیوست کرم فرمودند جزاکم الله
عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب فقرا نموده اید و بتواضع سخن رانده اید امید است که بحکم من
تواضع لله رفعه الله قدر این تنزل موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشته است بشری
لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده اید چنان الظن فرمایید که این انابت بر دست فقیر
(اثر و بار شمار

ازدرویشان

عله غائیه آنست که باعث اقدام بر امری می شود بی لا قصور آن مقدمست و در حصول موخر مثلا کسی تختی برای سلطان می سازد علت غائی جلوس سلطان علت فاعلی نجار است ۵

از درویشان واقع شده است مترصد نتایج و ثمرات آن باشید اما حقوق آنرا باید که حتی الامکان
مرعی دارید اندرحال نصایح چه نویسد واز علوم و معارف چه وا نماید که علمای مجتهدین و صوفیه محققین
شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جایز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت
نیز ظاهرا بعضی یاران بخدمت شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد بالجمله طریق النجاة متابعة اهل
السنة والجماعة کثرهم الله سبحانه فی الاقوال والافعال وفی الاصول والفروع فانهم الفرقة
الناجیة وما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال و شرف الهلاک علمه الیوم احد اولم یعلم
اما فی الغد فیعلمه کل احد ولا ینفع العلم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت سیادت مآب سید ابراهیم
از قدیم چون انتساب بآن آستانه علیه دارند و در سلک دعاگویان منتظم است بر ذمه کرم لازمست که ازیکبار
زمانیکه اوان فقر و پیری را با اهل و عیال بفراغ خاطر گذرانند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول باشند والسلام
مکتوب هفتادم نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد او است
بجناب قدس همین جامعیت او سبب قرب او است و ما نیا سب فی ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة رحم الله عبدا قال امینا آدمی را جامعیت
سبب قرب و تکریم و تفضیل است سبب بعد و تضلیل است و تجهیل نیز همان جامعیت است قرب او بواسطه
آئینه مرآتیت اوست و قابلیت ظهور جمیع اسماء و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یسعنی
ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن رمز از این بیانست و بعد او بسبب احتیاج
اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را بهمه چیز در کار است خلق لکم ما فی الارض جمیعا بواسطه
این احتیاج او را بجمیع اشیاء گرفتاریست که سبب بعد و تضلیل او گشته است ابیات پایه آخر آدمست
آدمی گشت محروم از مقام محرمی گر نگردد باز مسکین زین سفر نیست از وی هیچکس محروم تر
همه موجودات انسان آمد و بدترین همه کاینات هم او واذا کان منه محمد حبیب رب العلمین

علیه وعلى آله الصلوات والتسلیمات والتحیات وابوجهل اللعین عدو رب
السموات والارضین پس ناچار ما را از گرفتاری که از منزه است از یکا نیز حاصل نباید خرابا در خرابست
لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله رند کالا نه چند روزه را بر وفق اتباع صاحب شریعت
علیه وعلى آله الصلوة والتحیة باید بسر برد که رستگاری از عذاب اخروی و فوز به نعمات سرمدی
وابسته بسعادت این اتباعست پس در اموال نامیه وانعام سائمه ادای زکات کما هو حقه باید نمود
و آنرا وسیلهٔ عدم گرفتاری باموال انعام باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و نفیسه حظ
نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر از حصول قوت بر ادای طاعت نیتی دیگر نباید کرد
و جامهٔ نفیس بحکم کریمهٔ خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت تزیین مامور
باید پوشید و مشوب به نیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به تکلف
برین نیت باید آورد فان لم تبکوا فتباکوا و دایم بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باید بود که حقیقت
نیت میسر شود و از تکلف وا رهد بیت می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول آنکه در ساخته است قطره
و نقد رخصت
باران را و علی هذا القیاس در جمیع امور بمقتضای فتوی علمای دیندار که راه عزیمت را اختیار نموده اند
و از رخصتها اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیلهٔ نجات ابدی باید دانست ما یفعل الله بعذابکم
ان شکرتم و آمنتم مکتوب هفتاد و یکم بمیرزا داراب ابن خان خانان صدور یافت در بیان
آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجبست و حصول شکر بابتان شریعت است لا غیر الهمکم الله سبحانه
و تعالی شکر منعم بر منعم علیه واجبست عقلا و شرعا و معلوم است که وجوب شکر باندازهٔ حصول
نعمت است پس هر چند وصول نعمت بیشتر وجوب شکر زیاده تر پس بر اغنیا تفاوت درجاتهم
نسبت بفقرا اضعاف مضاعف شکر واجب لهذا فقرای این امت پیش از اغنیا بپانصد سال
در بهشت خواهند آمد و شکر منعم تعالی اولا بتصحیح عقاید است بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیه که اهل سنت

وجماعتند

وجماعتند و ثانیا ببیان احکام شرعیه عملیه است بر وفق آرای مجتهدین این فرقه علیه و ثالثا بتصفیه و
تزکیه است بر طبق سلوک صوفیه علیه این فرقه سنیه و وجوب این رکن اخیر استحبابیست بخلاف رکنین
سابقین چه اصل اسلام مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط بآن رکن ثالث عملی که مخالف این ارکان
ثلثه است اگر چه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده باشد داخل معصیت است نافرمانی و تا بجای
منعم جل سلطانه براهمهٔ هند و فلاسفهٔ یونان در ریاضات و مجاهدات خود را معاف نداشته اند اما آن
ریاضات چون بر وفق شرایع انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علی جمیعهم عموما و علی افضلهم
خصوصا واقع نشده اند مردودند و از نجات اخروی بی نصیب فعلیکم بمتابعة سیدنا و مولینا
و شفیع ذنوبنا و طبیب قلوبنا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و متابعة
خلفائه الراشدین المهتدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب هفتاد و دوم
بخواجه جهان صدور یافت در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب
آخرت را از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نباشد
سلمکم الله سبحانه و عافاکم ما احسن الدین و الدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین و دنیا
از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را از ترک دنیا لابد آمد و چون درین اوان حقیقت ترک
آن میسر نیست بلکه متعسر است بضرورت بترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که
در امور دنیویه بمقتضای حکم شریعت غرا محکوم باید شد در مطاعم و مشارب و مساکن حدود
شرعیه را رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود تجویز نباید کرد در اموال نامیه و انعام سائمه زکات مفروضه را
ادا باید کرد و چون تحلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت دنیا نجاتی حاصل گشت و با آخرت
جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود از صحبت خارجست حکم منافق دارد که صورت ایمان
در آخرت سودمندش نخواهد گشت نتیجه او عنقریب ما و مثال او اموال دنیویه فقط بیت

معنا آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؛ تا کدام صاحب دولت باشد
که این طمطراق دنیاوی و با این خدم و حشم و با این طعامهای لذیذ و چرب و لباسهای فاخر و پر نقش
کلمهٔ حق را بسمع قبول استماع نماید بیت گوشش از بار در گران شده است ؛ نشنود ناله و فغان مرا
وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام
و التحیة بغیة المراد میان شیخ زکریا که سابقا کروری بود الحال محبوس است مردی عالم و فاضل است
لیکن عالم مرتبت بزندان محبوس است بواسطهٔ ضعف پیری و ضیق معیشت و تمادی مدت
حبس تنگ آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر آمده سعی در مخلص او نماید کثرة میاه راه مانع آمد
چون اخوی خواجه محمد صادق بخدمت ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه مصدع گشت امیدوار است
که توجه عالی درباره آن ضعیف مرعی خواهند داشت که عالم است و پیر والسلام اولا و آخرا

مکتوب یکصد و سیم بقلیج الله ابن قلیج خان صدور یافت در مذمت دنیا و ابنای آن و در نکوهش
تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریض بر خیرات و اعمال صالحه خصوصا
در زمان عنفوان جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت سنیهٔ مصطفویه
علی صاحبها الصلوات و التسلیمات و التحیات الابدیة السرمدیة استقامت ارزانی
فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلاست ظاهر او را بانواع مزخرفات مموه و مزین گردانیده اند
صورة او را بخال و خط و زلف و خد موهومه مرتب ساخته اند و در نمود شیرین است و بطراوت
و نضارت متخیل لکنها فی الحقیقة جیفه است عطر اندوده و مزبله است پر از ذباب و دوده
سرابیست آب نما شکریست زهر آسا باطن او سراسر خراب و ابتر است معامله او با ابنای
خود با این همه کند کی از هر چه گوئی بدتر فریفتهٔ او دیوانه و مسحور است گرفتار او مجنون و مخدوع
هر که او بظاهر مفتون گشت بداغ خسارت ابدی متسم و هر که بحلاوت و طراوت او نظر کرد ندامت

سرمدی

سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات و التحیات فرموده است الدنیا و الآخرة ضرتان ان رضیت احدیهما
سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت ازوی در سخط است پس ناچار از آخرت
بی نصیب آمد اعاذنا الله سبحانه و ایاکم من محبتها و محبة اهلها ای فرزند هیچ میدانی
که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد دنیاست زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال
بما لا یعنی همه داخل دنیاست علومی که بآخرت کار نیاید همه از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه
و حساب و امثال آنها از علوم لا طائل بکار می آمد فلاسفه از اهل نجات میبودند قال علیه الصلوة و
السلام علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه بیت هر چه جز ذکر خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است ؛ و آنکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة در کار است
نه بآن معنی است که معرفت اوقات به معرفت نجوم حاصل نیست بلکه بآن معنی است که علم نجوم یکی
از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را
به از عالمان نجوم میشناسند قریب باین سخن است وجهی که در تحصیل علم منطق و حساب و مانند
اینها که فی الجمله در بعض علوم شرعیه در کارند گفته اند بالجمله بعد از تمحلات بسیار وجه جواز از برای
اشتغال باین علوم پیدا میشود اما اگر مقصود از خواندن اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویه
آن کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا یجوز اصلا انصاف باید کرد ارتکاب امر مباح که مستلزم
فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می بر آید بانه لکن نیست که اشتغال باین علوم مفوت اشتغال
بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حق سبحانه و تعالی از کمال عنایت بعنایت خویش ترا در ابتدای
جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود و بدست یکی از درویشان سلسلهٔ علیه نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم انابت داده نمیدانم از دست نفس و شیطان ترا ثبات بران توبه میسر شده

باشد باید استقامت مشکل می نماید موسم مشغولی جوانیست و اسباب دنیوی همه میسر و
بیشتر از قرآن بمناسبت و ناملایم بیت همه اندرز من بتو اینست که تو طفلی و خانه رنگین است
ای فرزند کار اینست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت
اکتفا باید کرد آنهم بنیت جمعیت از برای ادای وظایف بندگی مثلا مقصود از خوراک قوة
بر ادای طاعت است و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد علی هذا القیاس سایر المباحات
الضروریة اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت
مهما امکن اجتناب فرموده و از جمله عزایم اکتفاست بقدر ضرورت و اگر این دولت میسر نشود
پا از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بمحرمات و مشتبهات نباید رفت تنعمات بامور مباحات
بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم تجویز فرموده است و دایره این تنعمات را بسی وسیع ساخته
قطع نظر از این تنعمات کدام عیش برابر آنست که مولای آن کس اگر از این شخص راضی باشد و کدام
جفا برابر آنست که سید او از اعمال او در سخط باشد و رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من
الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده است محکوم بحکم مولی او را
بر جو آن ساخته اند و در سر چه افتد وانگذاشته اند فکر باید کرد و عقل دور اندیش بکار باید فرمود
فردا غیر از ندامت و خسارت هیچ حاصل نخواهد آمد وقت کار موسم جوانیست جوانمرد آنست
که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد و محتمل که او را تا زمان پیری نگذارند
و اگر گذارند جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی کاری نتواند کرد حالا که اسباب
جمعیت همه میسر است و وجود والدین همه از جمله انعامات حق سبحانه که غم معیشت ایشان کس
بر سر آنست و موسم فرصت است و زمان قوة و استطاعت بکدام عذر امروز بفردا باید
انداخت و رخت بتسویف باید کشید قال علیه الصلوة والسلام هلک المسوفون

اثر اگر مهمات

اثر اگر مهمات دنیای دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت بپردازند بسی مستحسن است چنانکه
عکس این مستقبح است بر توقف عدم استیلای آنها اضعاف مضاعف اثر اعتبار مرتب را در توده
سپاه کبری سپاهیان کارگذاران وقت استیلای اعدا اعتبار بیشتر است اندک تردد هم اعتبار میگردد
و نمایان میشود در وقت امن از تردد اعدا این قسم اعتبار نمیماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که
خلاصه موجودات است نه لهو و لعب و نه خوردن و خفتن است مقصود ازوی ادای وظایف بندگیست
و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس خداوند جل سلطانه عبادتی که شرع
محمدی علیه الصلوة والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادای آن منافع و مصالح عباد است و بجناب
قدس خداوندی عز شانه هیچ از آن عاید نمیشود کجان ممنون گشته می باید ادا کرد و بانقیاد تمام و بامتثال
اوامر و انتهاء از مناهی باید کوشید حق سبحانه با وجود غنای مطلق عباد را باوامر و نواهی سرافراز ساخته است
ما محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم می باید کرد و منت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید
آن فرزند میداند که یکی از ابنای دنیا که بشوکت و جاه صوری متحقق اگر یکی از متعلقان زیردست خود را
بخدمتی سرافراز سازد و در آن خدمت نفعی بآمر نیز عاید است این زیردست حکم او را چه بلا عزیز
میدارد و میداند که شخص عظیم القدر این خدمت را فرموده است بممنونیت تمام باید بجا آورد چه بلا شد
عظمت خداوند جل شانه از عظمت این شخص هم در نظر کمتر می آید که در امتثال احکام خداوندی جل
عظمته نمی کوشند شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را باید بر آورد و عدم امتثال اوامر الهی جل شانه
از دو چیز خالی نیست یا اگر اخبارات شرعیه را دروغ میدانند و باور نمیکنند و یا عظمت آمر تعالی
و تقدس در نظر حقیرتر از عظمت ابنای دنیا می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند
شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعدا باستیلای تمام بر فلان قوم شب خواهند ریخت عقلای
آن قوم از پی محافظت خود میشوند و فکر دفع آن بلیه می نمایند با وجود میدانند که آن مخبر بکذب متهم است

لیکن میگویند در محل تو هم خطر نیز در عقلا احتراز لازمست مخبر صادق علیه الصلوة والسلام
تمام از عدم اضرو رخبر دارد ساخته است هیچ متاثر نمیشوند و اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند در حالی
انکه علاج دفع آنرا نیز مخبر صادق علیه الصلوة والسلام بیان معلوم کرده اند پس چه ایمانست که مخبر
صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد
یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نه چه عقلا در خطرها وهم را نیز اعتبار می نهند و هم چنین
حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید والله بما تعملون بصیر با وجود این اعمال قبیحه که بوجود
می آرند اگر بدانند که شخص حقیری را اعمال اینها مطلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمیکنند پس
حال اینها از دو حالت خالی نیست یا خبر حقتعالی سبحانه باور نمیکنند یا اطلاع حقسبحانه را اعتبار
نمیدهند پس این هر دو قسم کردار از ایمانست یا از کفر پس بر آن فرزند لازمست که از سر تجدید ایمان
بکنند قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات
حقسبحانه توبه نصوح از سر اعاده نماید از امور یکه نهی فرموده است محترم ساخته مجتنب باشد
پنج وقت نماز بجماعت گذارد و اگر قیام لیل و تهجد میسر شود زهی سعادت و ادای زکوة مال
نیز از جمله ارکان اسلامست آنرا البته ادا کند طریق که ادای آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه
حق فقراست سالیانه جدا سازد و به نیت زکاة نگاه داشته در تمام سال بمصارف زکات
خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکات لازم نیست یکدفعه جدا کردن اکتفا میکند
معلوم نیست که در سال تمام چه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان اما چون به نیت زکاة نیست
محسوب نمیشود هم زکات از ذمه ادا میشود و هم از خرج ها تعزیب خلاصی است و اگر بالفرض آنقدر
در سال خرج فقرا نشود و بقیه ماند آنرا بان طور جدا از مال خود نگاه دارند در هر سالی همین قسم عمل
بکار دارند چون مال فقرا جمع میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد شاید فردا موفق شوند

ای فرزند

ای فرزند چون نفس بالذات بسیار بخیل است در امتثال احکام الهی جل سلطانه سرکش بضرورت
سخن گفته میشود و الا اموال و املاک همه از حقست سبحانه این کس را چه مجال است که دران مکث
نماید باید که بعبقت تمام ادا کنند و هم چنین در سایر عبادات خود را هیچ وجه معاف ندارد
و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید نمود همچنین اینجا ادای آن حق است
بلا تبعات تعلق هم رفع میشود و در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از
علمای آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تاثیریست شاید که ببرکت انفاس ایشان بعمل آن
موفق شود از علمای دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علمای متقی پیدا
نشود بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آنجا میان جمع محمد اشرف از علمای دیندارند و میان
شیخ علاء اثره خود آشنائی شما بند غرض این هر دو عزیزان دران نواحی مغتنمند در تفتیش مسایل
شرعیه با ایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را با ابنای دنیا چه مناسبت که از اینک هم
ایشان سخن گفتیم نصایح شرعیه درین باب بر وجه اتم و اکمل وارد شده اند فلله الحجة البالغة
اما آن فرزند چون از راه انابت بفقرا رجوع آورده بود در اول بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات
توجه بحال آن فرزند میشود همان توجه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصایح و مسایل
بگوش آن فرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیماری که علم بداروی مرض خود دارد و تا آنکه
دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فایده نمیکند اینهمه ابرام و مبالغه برای عمل است علم خود
حجت است در روز رستاخیز قال علیه الصلوة والسلام ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم
لم ینفعه الله بعلمه آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت ارباب جمعیت اگر چه
ثمره نداده باشد اما از نفاست جواهر استعداد آن فرزند خبر میدهد امید است که حقسبحانه ببرکت آن
انابت در آخر بتوفیق مرضیات خویش موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهرحال رشته محبت

ابن طايفه را از دست نهيد والتجا وتضرع باين قوم شعار خود سازد ومنتظر باشد كه حق سبحانه بتوسل
محبت اين طايفه بمحبت خود مشرف سازد وبتمام بجانب خود كشد واز بن خرخشها بالكل خلاص
سازد ابيات عشق آن شعله است كو چون برفروخت ❊ هرچه جز معشوق باقي جمله سوخت ❊
تيغ لا در قتل غير حق براند ❊ در نگر زان پس كه بعد لا چه ماند ❊ ماند الا الله وباقي جمله رفت ❊
شاد باش اي عشق شركت سوز زفت ❊ مكتوب هشتاد وچهارم بميرزا بديع الزمان
صدور يافته در تحريص بمحبت فقرا وتوجه بايشان والنصح باتباع حضرت پيغمبر عليه
وعلى آله الصلوة والسلام مراسله شريفه ومفاوضه لطيفه ورود يافت حمد الله سبحانه
كه از فحواي آن محبت فقرا وتوجه درويشان مفهوم گشت كه سرمايه سعادتست لانهم
جلساء الله سبحانه وهم قوم لا يشقى جليسهم وكان رسول الله صلى الله عليه وآله
وصحبه وسلم يستفتح بصعاليك المهاجرين وقال عليه الصلوة والسلام في شأنهم
رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم على الله لابره سعادت آثارا فقره در صحيفه
كرامي اندراج يافته بود كه چه بوشتابتن اين نعمتست كه مخصوص بحضرت واجب الوجودست على
سلطانه عبدا مملوكا لا يقدر على شيء چه رسد كه بوجهي از وجوه بخداوند جل شانه
مشاركت جويد ودر راه خداوندي پويد على الخصوص در شأن اخرويه كه مالكيت وملكيت چه بطريق
مجاز مخصوص بحضرت مالك يوم الدين است حضرت حق سبحانه وتعالى در روز قيامت ندا فرمايد
كه لمن الملك اليوم وخود در جواب آن فرمايد لله الواحد القهار عبادا دران روز
غير از هول وهيبت متحقق نيست وجز حسرت وندامت متصور نه الله تعالى در قرآن مجيد
خود از شدت آن روز واز غايت اضطراب خلايق خبر ميدهد حيث قال تبارك وتعالى ان
زلزلة الساعة شيء عظيم يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما ارضعت وتضع

كل ذات

كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله
ولكن عذاب الله شديد ابيات دران روز كه فعل پرسند وقول ❊ اولوا العزم را دل بلرزد بهول ❊
بجايي كه دهشت برند انبيا ❊ تو عذر گنه را چه داري بيا ❊ بقية النصح سلوك اتباع حضرت پيغمبر
عليه الصلوة والسلام والتحية لازم فان النجاة بدونه محال وعدم الالتفات الى
زخارف الدنيا وعدم الاعتناء (مما لا بد منه) بوجودها وعدمها طريق النجاة فان الدنيا مبغوضة
الله تعالى ليس لها قدر عنده سبحانه فينبغي ان يكون عدمها خيرا من وجودها عند
العباد وقصة عدم وفائها وسرعة زوالها مشهورة بل مشهودة فاعتبروا
يا ابنا نما الذين مضوا من قبل وفقنا الله سبحانه واياكم بمتابعة سيد المرسلين
عليه وعلى آله الصلوة والسلام مكتوب هشتاد وپنجم نيز بميرزا بديع الزمان صدور يافت
در تحريض بر متابعت سيد الكونين عليه وعلى آله الصلوة والسلام اولا بتصحيح عقايد ثانيا بدانستن
احكام ضروريه فقهيه در بيان آنكه از حق سبحانه وتعالى بوسيله او تعالى بايد طلبيد سلمكم الله
سبحانه وعافاكم نقد سعادت دارين منوط بمتابعت سيد كونين است عليه وعلى آله الصلوات
والتسليمات اتمها واكملها بر نهجي كه علماي اهل سنت شكر الله تعالى سعيهم بيان فرموده اند
اولا تصحيح عقايد بمقتضاي آراي صايبه اين بزرگواران بايد كرد ثانيا علم حلال وحرام وفرض وواجب
وسنت ومندوب ومباح ومشتبه حاصل بايد نمود وعمل بمقتضاي اين علم نيز در كار است بعد از
حصول اين دو جناح اعتقادي وعملي اگر سعادت ازلي مدد فرمايد طيران عالم قدس ميسر آيد ودر تنها
خرط القتاد ودنيا وزخارف آن نمي كند كه آنرا از مطالب شمرند وحصول مال وجاه را از مقاصد
انگارند بلكه بهمت بايد بود واز حق سبحانه وتعالى بوسيله با وسيله او تعالى بايد طلبيد كار
اينست غير اين همه هيچ چون التفات نموده هنر خواسته اند فبشرى لكم سالما دغا انما مراجعت

خواهند نمود اما بیشترها مرعی دارند و آن ع حدت قبله توجه است قبله توجه را متعدد ساختن خود را
در تفرقه انداختن است مثل مشهور است هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی
بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتحیات مکتوب بیست و دوم بقلیچ خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی
و در تحریص بر ترک فضول مباحات و اکتفا بر تنها اجتناب از محرمات ساختن دایرهٔ فضول مباحات
تنگ تر باید گرفت و بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است عصمکم الله سبحانه عما یعیبکم
وصانکم عما شانکم بحرمة سید البشر المنقی عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات
اکملها ومن التسلیمات افضلها قال الله تعالی ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فا
نتهوا مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهای مناهی و معظم ترین این دو جزو جزو اخیر است که معبر
بورع و تقوی است ذکر رجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بعبادة و اجتهاد
وذکر آخر برعة قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تعدل بالرعة شیئا یعنی الورع وقال ایضا
علیه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان
بر ملک ازین جزو متحقق است ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت میشود چه ملایکه در جزو اول
مشارکند و ترقی ایشان مفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد و از
اشد ضروریات دین و رعایت این جزو که مدار آن اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود
که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که
ارخای عنان در ارتکاب مباحات بامور مشتبهات میرساند و مشتبه بحرام نزدیک است من حام
حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس حصول کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت

لابد آمد

عصمکم شما را محفوظ کند عما یعیبکم از آنچه شما را معیوب کند وصانکم شما را نگهدارد عما شانکم از آنچه عیب رساند

لابد آمد و آن هم مشروط به نیت ادای وظایف بندگی و الا آن قدر هم وبالست و قلیل آن نیز
حکم کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباحات بالکلیه در همه اوقات خصوصا درین وقت
بسیار عزیز الوجود است اجتناب از محرمات لازم ساخته مهما امکن دایرهٔ ارتکاب فضول
مباحات تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب همواره نادم و مستغفر می باید بود و در رنگ
ارتکاب دخول حوالی محرمات دانسته همیشه بحق سبحانه ملتجی و متضرع باید شد این ندامت
و استغفار و التجا و تضرع محتمل که کار آن اجتناب بکند که بفضول مباحات تعلق داشته
واز آفت آن مصون و محفوظ دارد عزیزی فرماید انکسار العاصین احب الی من صولة
المطیعین و اجتناب از محرمات نیز دو قسم است قسمی است که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است
که بحقوق عباد متعلق است و رعایت قسم ثانی اهم است حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است و ارحم
الراحمین و عباد فقرا و محتاجند و بالذات بخیل و لئیم قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من
کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لا یکون دینار ولا درهم
ان کان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته وان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل
علیه وقال ایضا صلی الله علیه وآله وسلم اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم
له ولا متاع فقال صلی الله علیه وآله وسلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة و
صیام و زکوة ویاتی قد شتم هذا وقذف هذا واکل مال هذا وسفک دم هذا وضرب
هذا فیعطی هذا من حسناته وهذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی
ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ثانیا اظهار محمدت و شکرگذاری ایشان می نماید که در بلدهٔ معظمهٔ لاهور
بوجود ایشان بسیاری از احکام شرعیه درین زمانه رواجی پیدا کرده است و تقویت دین و ترویج

منت را ان بقعه حاصل گشته و آن بلده نزد فقیر همچو قطب ارشاد است نسبت بسایر بلاد
هندوستان چه در برکت آن بلده بجمیع بلاد هندوستان ساریست اگر آنجا این راز رواج است
در همه جا بنحوی از رواج متحقق است حق سبحانه و تعالی موید و ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم لا یزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی
امر الله وهم علی ذلک چون این نیاز رشته ارتباط حبی که حضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجه
ما قدس الله تعالی سره محکم بود بیاران جسته چند کلمه محرک آن نسبت حبی گشت زیاده برین اطناب
حامل رقیمه دعا از مردم نیک و صلحاست و آدمی نیازمند است حاضر بجناب ایشان آورده امیدوارست
که توجه شریف در باب او مرعی داشته روای حاجت او خواهند و فیروز دولت حقیقی و سعادت
سرمدی محصل باد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب سی و
هفتم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدای بیچون و بیچگونه میسر شود و ما
یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بیت بعد از خدای هر چه پرستند
هیچ نیست بی دولت است آنکه بهیچ اختیار کرد عبادت خدای بیچون و بیچگون جل سلطانه وقتی
میسر شود که از رقیت تمام ماسوی الله آزاد شده و قبله توجه جز ذات احدیت هیچ نماند و مصداق
این توجه استوای ایلام و انعام اوست تعالی چه در ابتدای حصول انعام ایلام مرغوب تر می آید
و از انعام اگرچه در آخر کار بتفویض میکشد و هر چه میرسد از او اولی و انسب میداند عبادتی که برغبت
در جنت تعلق دارد فی الحقیقه آن عبادت عبادت خود است مقصود از آنجا کامرانی و سرور خود است
بیت تا تو در بند خویشتن باشی عشق کو باه و دروغ زن باشی حصول این دولت وابسته بفنای
مطلق است و این توجه نتیجه محبت ذاتیست و مقدمه ظهور ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها
الصلوة و السلام و التحیة حصول این نعمت عظمی موقوفست بر کمال اتباع شریعت او علیه من الصلوات

اتمامها و من التحیات

اتمامها و من التحیات اکملها چه شریعت هر نبی علیهم الصلوات و التسلیمات که از راه نبوت
بوی عطا فرموده اند مناسب ولایت اوست چه در ولایت رو بحق است سبحانه بالکلیه و چون که
بنبوت فرود می آرند همان نور فرود می آید و با آن کمال او با توجه خلق جمیع میکند و سبب حصول
کمالات مقام نبوت هم همان نور است و لهذا گفته اند ولایت نبی افضل است از نبوت او پس لاجرم
شریعت هر پیغمبر مناسب ولایت او باشد و اتباع آن شریعت مستلزم وصول بآن ولایت و اگر سوال
کنند که بعض متابعان شریعت آن سرور را علیه الصلوة و السلام از ولایت آن سرور نصیبی نیست
بلکه بر قدم انبیای دیگر اند و از ولایت ایشان نصیبی دارند جواب گوییم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة
و السلام جامع جمیع شرایع است و کتابی که بروی منزل شده است شامل تمام کتب سماویست پس اتباع
این شریعت گویا اتباع جمیع شرایع است پس باندازه استعداد خود مناسبتی به نبیی از انبیا دارد که ولایت
او را اخذ میکند و لا مجال للدقیقة بلکه گوییم که ولایت او علیه الصلوة و السلام حاوی ولایتهای
جمیع انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات پس وصول بآن ولایتها وصول بجزویست از اجزای
این ولایت خاصه و سبب عدم الوصول الی تلک الولایة المقصودة کمال متابعته علیه الصلوة و
السلام و المقصود درجات فلاجرم حصل التفاوت فی درجات الولایة و لو یتیسر کمال
اتباع لا یمکن الوصول الی تلک الولایة اعتراض دیگر وارد میشود که متابعان شرایع انبیای دیگر را ولایت
خاصه محمدی علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات حاصل نشود و لیس کذلک الحمد لله الذی
انعم علینا و هدانا الی الصراط المستقیم و الدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین
و شریعت مبین است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل این معنی است رزقنا الله سبحانه
و ایاکم کمال اتباع شریعته علیه الصلوة و السلام بحرمة کمل اتباعه و معظم اولیائه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین حامل رقیمه دعا مشرف آن حدود بود بجهت کلمه محرک سلسله محبت گشت و السلام

علیکم و رحمة الله لدیکم مکتوب هفتاد و هشتم بنزد بختیار خان صدر در یافت در بیان معنی
سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع صاحب شریعت است
علیه و علی آله الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت حقه علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید چند روز است که از سفر دهلی و آگره مراجعت واقع
شده است و بوطن مالوف آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان فقد وقت بعد از وصول
بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقرره اکابر خانواده علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی
اسرارهم چاشنی این سفر درین طریق ابتدا میسر میگردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل
میشود جمیع از این طایفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در سیر سیر و نامی اندازند بعد از اتمام آن سیر
آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آنست قدم می نهند و این کار دولتست کمون تا انجام
هنیئاً لارباب النعیم نعیمها وصول این نعمت عظمی وابسته باتباع سید اولین و آخرین است
علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها تا قدم خود را در شریعت محکم نسازد
و با متثال اوامر و انتهای نواهی متحلی نگردد بوی این دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت
اگر چیزی میسر باشد از لوازم احوال و مواجید و شهود داخل استدراجست آخر او را رسوا خواهند ساخت
خلاصی از اتباع محبوب رب العالمین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
ممکن نیست و حیات چند روزه را در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است که کدام عیش است
که مولای این کس از کردار او ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزئیه و کلیه او مطلع است و حاضر و ناظر خود
باید کرد بالفرض اگر دانستند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور
او امر ناشایسته بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا باشد با وجود علم حضور
حق سبحانه هیچ باک نمیکنند این چه اسلامست حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نمایند نعوذ بالله سبحانه

من شرور انفسنا

من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا بحکم حدیث جددوا ایمانکم بقول لا اله
الا الله در هر آن تجدید ایمان باین قول عظیم الشان می باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال
ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر نرسد هلک المسوفون حدیث نبویست
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت
غنیمت باید شمرد و در مراضی حق سبحانه باید عمر صرف نمود توفیق توبه از عنایات حق سبحانه است همیشه
از حق سبحانه خواهان این معنی باشند و درویشانی که قدم راسخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک آشنا اند
از ایشان دعای حسن خاتمه طلب باید نمود و در باب جستن عنایت حق سبحانه از آنچه ایشان ظاهر شده تمام کتاب جناب
اقدس خود تعالی جذب باید و مخالفت را در روی نگذارند تا سر موی راه مخالفت شرع گشاده است محل
خطر است تمام سبل مخالفت را باید مسدود ساخت بیت محالست سعدی که راه صفا توان رفت جز بر پی
مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اعراض بر اولیاء الله خصوصاً که اسم پیر و مرشد در میان
باشد و راه افاده گشاده شده باشد نباید کرد و اگر استقامت باید انگاشت زیاده برین اطناب این چند
حروف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص بتحریر آورده امید است که موجب ملال نشود ثانیاً مصحوب میگردد
که ملا عمر و شاه حسن آمیرزاده خواجگان ملازمت ایشان سنه امید است که داخل ملازمان خاصه گردانند
اسماعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگر چه ساده است امید وار است که فراخور حالت خود بهره یابد
زیاده تصدیع نداد والسلام والاکرام مکتوب هفتاد و نهم نیز بختیار خان صدور یافت در بیان
آنکه این شریعت غرا ناسخ شرایع متقدمه است و اتیان بعقائد این شریعت اتیان معتقدات
جمیع شرایع و ما یناسب ذلک الله تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة ثبات و استقامت ارزانی فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چون که مقرر شده است
که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی و مظهر جمیع تجلیات

بر سبیل اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماویست که بر سایر انبیا علی نبینا
وعلیهم الصلوات والتحیات منزل شده اند و ایضا شریعتی که آن سرور را عطا فرموده اند زبدهٔ
جمیع شرایع ما تقدمت و الا لاکه بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرایع سابقه است
بلکه از اعمال ملایکه نیز صلوات الله تعالی علیه وسلامه علی نبینا و علیهم چه بعضی از ملایک مامور
برکوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و هم چنین امم سابقه بعضی نماز بامداد مامور بودند و بعضی
دیگر نماز دیگر و درین شریعت از اعمال امم سابقه و ملایکهٔ مقربه خلاصه و زبدهٔ آنرا انتخاب
کرده مامور ساختند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضای آن فی الحقیقه تصدیق است
بجمیع شرایع و اتیانست باعمال مقتضیات آن شرایع پس لاجرم معتقدان این شریعت خیر الامم
باشند و هم چنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرایع ما تقدم را
و عدم اتیانست بمقتضای آنها و هم چنین است آن سرور و مکذب این شریعت بدترین امم باشند از نجاست
الاعراب اشد کفرا و نفاقا بیت محمد عربی کابروی هر دو سراست کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
الحمد لله ذی الانعام والمنة که حسن اعتقاد و کمال اخلاص ایشان نسبت باین شریعت و صاحب این
شریعت علیه الصلوة والسلام والتحیة باحسن وجوه مشهور شده بود و مدامت بود و حق تعالی با علامیه همواره
و همیشه کبرشان بوده حق سبحانه و تعالی از زیاد بران عطا فرماید ثانیا ملتمس آنکه حال رعیت و رعایا میان شیخ مصطفی
از نسل فاطمه زهرا که چند درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده اند وجوه معاش و وظایف بسیار
داشتند مشار الیه از معاش متوجه لشکر شده است و اسناد و فرامین همراه آورده امیدوار است
که بتوسل ایشان جمعیتی پیدا کند زیاده مصدع نشد مشار الیه را بصدور عظام بر نهج سفارش فرمایند
که کارگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد والسلام والاکرام
در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرقه اهل سنت و جماعت است

در تحقیق فرقه مبتدعه و ضالین فلان حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید کلامیست غریب همه هیچ هر فرقه از هفتاد و
سه گروه مدعی اتباع شریعت است و جازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون نقد وقت
است اما دلیلی که بخبر صادق علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر تمیز فرقهٔ واحدهٔ
ناجیه از ان فرق متعدده فرموده است الذین هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی آن فرقهٔ واحدهٔ ناجیه
آنانند که ایشان بر طریقی اند که من بران طریقم و اصحاب من بران طریقند ذکر اصحاب با وجود کفایت ذکر
صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة درین موطن برای آن تواند بود که تا بدانند که طریق من همان طریق
اصحاب است و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشانست پس چنانکه حق سبحانه فرموده من یطع الرسول
فقد اطاع الله پس اطاعت حق است سبحانه و خلاف اطاعت او صلی الله علیه وعلی آله وسلم عین معصیت اوست تعالی
و تقدس جماعتی که طاعت خدای تعالی را جل سلطانه خلاف طاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها
خبر میدهد و حکم بکفر ایشان میفرماید آنجا که میفرماید یریدون ان یفرقوا بین الله ورسله
ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک
هم الکافرون حقا پس ما نحن فیه دعوی اتباع آن سرور بدون علیه الصلوات والسلام
بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقه
عین معصیت رسول است علیه الصلوة والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقه عین معصیت رسول است علیه الصلوة والسلام
پس نجات از ان طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی
الحقیقه عین معصیت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات در ان طریق مخالفه چه محال
و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقه که طریق

اتباع اصحاب آنسرور اند علیه وعلیهم الصلوة والسلام اهل سنت وجماعتند شکر الله تعالی
سعیهم فهم الفرقة الناجیة پس طاعنان اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والسلام
والتحیات خود از اتباع ایشان محرومند کالشیعة والخوارج ومعتزله خود مذهب محدث
دارند واصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذه امام حسن بصری است که باثبات واسطه میان کفر وایمان از
امام جدا شده وامام در شان او فرموده اعتزل عنا وعلی هذا القیاس سایر الفرق الباقیة
وطعن کردن در اصحاب فی الحقیقه طعن کردنست به پیغمبر خدا جل شانه ما امن برسول الله من لم
یوقر اصحابه چه خبث ایشان منجر بخبث صاحب ایشان میشود نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد
السوء وایضا شرایعی که از راه قرآن واحادیث بما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هرگاه ایشان
مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون ایشان خواهد بود واین نقل مخصوص ببعضی دون بعضی نیست
بل کلهم فی العدالة والصدق والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین است
والعیاذ بالله سبحانه منه واگر طاعنان بگویند که ما هم متابعه اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را
متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعه جمیع لتناقض آرائهم واختلاف مذاهبهم جواب گوییم که متابعه
بعضی وقتی سود مند است که انکار از بعض دیگر بآن منضم نشود ودر تقدیر انکار از بعض متابعت بعض دیگر
متحقق نمیشود زیرا که حضرت امیر مثلا توقیر وتعظیم خلفای ثلاثه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده‌اند
وشایان اقتدا ایشانرا دانسته با ایشان بیعت نموده‌اند پس با وجود انکار خلفای ثلثه ادعای متابعت
حضرت امیر نمودن محض افتراست بلکه آن انکار فی الحقیقه انکار حضرت امیر است ورد صریح
مر افعال واقوال ایشانرا واحتمال تقیه را در باره اسد الله راه دادن نیز از کم فهمی است عقل صحیح
هرگز تجویز نمیکند که اسد الله با وجود کمال معرفت وشجاعت بغض خلفای ثلثه را سی سال مستطوی دارند
واظهار خلاف آن نمایند وصحبت نفاق با ایشان دارند از اسد الله این قسم نفاق متصور نیست

شجاعت این فعل را

شجاعت این فعل را باید دریافت که بحضرت امیر چه قسم زبونی وچه نوع خداع ونفاق منسوب میشود
واگر بطریق فرض محال تقیه در باره اسد الله مجوز باشد تعظیم وتوقیری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
خلفای ثلثه را میکرده‌اند واز ابتدا تا انتها ایشانرا بزرگ داشته‌اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش
ندارد وتبلیغ حق بر پیغمبر واجبست تقیه را آنجا راه دادن بزندقه میکشد قال الله تعالی یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من
الناس کفار میگفتند که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند ومی پوشد ومقرر است که نبی را
بر خطا مقرر داشتن جایز نیست والا خلل در شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم وتوقیر خلفای
ثلثه از آنحضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مصون بود واز زوال محفوظ بر سر اصل سخن
رویم وجواب اعتراض ایشانرا منقح بگوییم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است هرگز
در اصول اختلافی ندارند واگر اختلافی هست در فروع است شخصی که طاعن بعضی است از متابعت جمیع محرومست
بر چند کلمه ایشان متفق است اما شوم انکار اکابر دین را اختلاف می اندازند واز اتفاق می برآرند بلکه انکار
قابل بانکار مقبول او میرسانند وایضا مبلغان شریعت جمیع صحابه‌اند کما قال ان الصحابة کلهم عدول
از هر یکی جزوی از شریعت بما رسیده است وهمچنین قرآن را از هر واحدی آیه فما فوقها گرفته جمع ساخته‌اند
پس انکار از بعض انکار مستتبع اوست پس ایمان جمیع شریعت در باره منکر متحقق نشد فکیف النجاة
والفلاح قال الله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل
ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب والکریم
که قرآن جمع حضرت عثمانست بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق وحضرت فاروق‌اند جمع حضرت
امیر سوای این قرآن نیست پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقه بانکار قرآن میکشد عیاذا
بالله سبحانه شخصی از مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمانست در حق این قرآن چه اعتقاد دارید

گفت دار انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او دین بهم بر هم میشود دیگر عاقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب
آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و
مقرر است که در روز رحلت آن حضرت سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بالطوع و رغبت
بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه
آنحضرت علیه الصلوة و السلام و التحیة فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة و توقفی که در ابتدا
از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که دران مشورت حضرت امیر را طلبیده بودند چنانکه
حضرت امیر فرمودند ما غضبنا الا لانا اخرنا عن المشورة وانا لنعلم ان ابا بکر خیر منا الخ
و نا طلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لاهل البیت بجهة الامور عنهم
فی الصدمة الاولی من المصیبة او نحو ذلک و اختلافاتی که در میان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات واقع شده نه از هوای نفس بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند
و از اماری باطمینان رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد
بود و اعلای حق پس مخطی ایشان نیز درجه واحده دارد عند الله و مصیب ایشان دو درجه است پس
زبان را در جفای ایشان باز باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله تلک
دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا و نیز رحمه الله فرموده است اضطر الناس
بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم
این قول صریح است بنفی تقیه در رضای حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین بقیة المقصود آنکه میان سید ولد شیخ ابو الخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما
بسفر دکن هم رفته بود امیدوار عنایت و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است
بیچاره مرد ملا بود بتقریب عدم معاش آمده توجه را امیدوار است والسلام والاکرام

مکتوب هشتاد و یکم

مکتوب هشتاد و یکم بلالا بیگ صدور یافته در تحریض بر ترویج اسلام و بیان ضعف
اسلام در بودن مسلمانان و استیلای کفار زادنا الله سبحانه و ایاکم حمیة الاسلام
غربت اسلام نیز بیک قرن است بنهجی قرار یافته است که اهل کفر مجرد اجرای احکام کفر
در بلاد اسلام راضی نمیشوند میخواهند که احکام اسلامیه بالکلیه زایل گردد و اثر از مسلمان و مسلمانی پیدا
نشود و کار را تا بآن سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعائر اسلام اظهار نماید بقتل میرسد ذبح بقره
در هندوستان از اعظم شعائر اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بذبح بقره هرگز راضی
نخواهند شد در ابتدای پادشاهیت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبها
و اگر عیاذا بالله سبحانه در توقف افتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیاث الغیاث
ثم الغیاث کدام صاحب دولت تا این سعادت مستعد گردد و کدام شاهباز تا باین دولت دست برد
نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ثبتنا الله سبحانه
و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها والسلام مکتوب هشتاد و دوم بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان
آنکه سلامتی قلب در نسیان ما سوی حق جل و علا صورت بندد و این نسیان معتبر بفنا است
حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نگذارد بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات آنچه بر پادشاه لازم است سلامتی قلب است از ما دون
حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور نماند و عدم عبور و البته بنسیان
ما سوا است که معبر بفنا است نزد این طایفه علیه بالفرض اگر غیر را بتکلف در دل گذرانند هرگز نگذرد
و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محالست امروز این نسبت عنقا صفت است بلکه اگر گفته میشود باور
نکنند شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمهم و للعاشق المسکین ما یتجرع زیاده

برین چه نوشته آید والسلام اولاً و آخراً مکتوب پنجاه و سیوم بمهابت خان صدور یافت در تحریص
بر جمع کردن ظاهر را و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شتی نجات ارزانی
فرموده بالکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداناد بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بیت هر چه جز ذکر خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان
کندن است ظاهر را بظاهر شریعت غرا آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است
کدام صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمیع این دولت بلکه استقامت
بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز است اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم
خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الآخرین ظاهراً و باطناً کرامت فرماید علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات مکتوب پنجاه و چهارم بسید احمد قادری صدور یافت در بیان آنکه
شریعت و حقیقت عین یکدیگرند و علامت وصول بحق الیقین مطابقه علوم و معارف
آن مقامست بعلوم و معارف شرعیه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت
ارزانی داشته بکلی بهمت متوجه جناب قدس خود گرداینده ما را انجام از ما ستانده و بکلیه اعراض از ما دون
خود مستتر گرداناد بحرمت سید البشر المقدس عن زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التحیات اکملها و علی آله و اصحابه اجمعین آمین ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
هر چند هر چه گفته میشود از دوست نه سخن اوست لیکن چون آن سخن را نحوی از مناسبت با جناب
او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را مغتنم شمرده در آن باب جرئت و زبان درازی
مینماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگرند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال
و تفصیل است و استدلال و کشف است و غیبت و شهادت است و تعمل و عدم تعمل است احکام و علومی
که بموجب شریعت غرا آمین و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت حق الیقین همین احکام

و علوم

و علوم بعینها بتفصیل منکشف میگردند و از غیب بشهادت می آیند و بحشم کسب و تعمل عمل از میان بر میخیزد
و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقه علوم و معارف آن مقامست بعلوم و معارف شرعیه
و هر سر مو مخالفت دلیل است بر عدم الوصول بحقیقة الحقایق و هر خلافی که شریعت را در علم و عمل
از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت مبنی بر سکر وقت است و سکر وقت واقع نمیشود الا در اثنای
راه منتهیان نهایة النهایه را همه صحو است و وقت مغلوب شان است حال و مقام تابع کمال شان است بیت
صوفی ابن الوقت آمد در مثال لیک صافی فارغست از وقت و حال پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت
عدم وصول است بحقیقت کار و در عبارت بعض از مشایخ واقع است که شریعت پوست حقیقت است
و حقیقت مغز شریعت این عبارت هر چند از نااستقامتی متکلم کلام خبر میدهد لیکن تواند بود
که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بمفصل حکم پوست دارد و نسبت بمغز و استدلال نسبت بکشف
و در رنگ قشر است نسبت بلب اما اکابر مستقیم الاحوال ایشان امثال این عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند
و فرق جز باجمال و تفصیل و استدلال و کشف دگر نمیسازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی
کشفی شود وفقنا الله سبحانه الثبات و الاستقامة علی الشریعة علماً و عملاً صلوات الله و سلامه
علی صاحبها بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ مصطفی شریحی از نسل قاضی شریح اند پدران
ایشان بزرگ بوده اند و وظایف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقدان اسباب معاش
مضطرب است بنا در فرامین همراه گرفته جهت لشکر شده است امیدوار است التفات نموده بر کنجی توجه
فرمایند که حصول جمعیت شود از اضطراب و تفرقه نجات یابد زیاده مصدع نشد مکتوب پنجاه و
پنجم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافت در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصا ادای صلوة بجماعت
و ما یناسب ذلک وفقکم الله سبحانه لمرضاته آدمی را هم چنانکه از درستی اعتقادات چاره نیست از اتیان اعمال

صالحه بیچاره نه و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات ادای صلوات است قال علیه الصلوة
والسلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین
وکسی را که بر مواظبت ادای صلوة موفق سازند از فحشا و منکر باز دارند کریمهٔ ان الصلوة تنهی عن
الفحشاء والمنکر مؤید این سخن است صلوة که نه چنین است صورة صلوة است حقیقة ندارد لیکن
تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست نباید داد و ما لا یدرک کله لا یترک کله اکرم
الاکرمین اگر صورت را بحقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبت اداء الصلوة مع
الجماعات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجاة والفلاح قال الله سبحانه و تعالی
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون کار آنست که با وجود مخالطه کرده شود
سپاهیان در وقت غلبهٔ غنیم اگر اندک ترددی میکنند اعتبار بسیار پیدا می کنند صلاح جوانان نیز
سبب اعتبار دارد که با وجود غلبهٔ شهوات نفسانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب کهف این همه
بزرگی بواسطهٔ یک هجرت از مخالفان یافتند در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات
وارد است عبادة فی الهرج کهجرة الیّ پس منافی فی الحقیقه عین باعث است زیاده ازین چه
نوشته آید فرزندی شیخ بهاء الدین را صحبت فقرا مرغوب نمی افتد و باهل فسق و تنعم مایل صحبت ایشان
که صحبت ایشان سم قاتل است ولقد جربت ان ظلمت فی فراست الحذر الحذر ثم الحذر الحذر در
حدیث صحیح وارد است علی مصدرها الصلوة والسلام من تواضع غنیا لغناه
ذهب ثلثا دینه فویل لمن تواضعهم لغناهم والله سبحانه الموفق مکتوب بیست و ششم
بملا احکام برکنه در آن صدور یافت در بیان سلامتی قلب از ما دون حق سبحانه و تعالی در حد
اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم
من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها آنچه بر ما و شما است سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون

حق سبحانه

حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری است که غیر او سبحانه بر دل خطور نماند اگر فرضا تا هزار سال حیات
وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطهٔ آن نسیان که دل را از ما سوی حاصل شده است ع کار اینست غیر این همه هیچ
در وقت ملاقات از شما کرم گفته بودند که در معموره کار را رجوع افتد با خواهر نوشت بناء علی ذلک
مصدع گشت که شیخ عبدالله موفق از نیکانست بواسطهٔ بعض حوایج قرضدار گشته امید است که مدد
تخلیص ذمه او خواهند فرمود والسلام مکتوب بیست و هفتم به پهلوان محمود صدور یافت در بیان
آنکه چه سعادت است که دوستان خدای عز و جل و علا کسی را قبول نمایند سلمکم الله تعالی سبحانه
وثبتکم علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة تحسین بشارت خاندان ایشان را
قدوم میان شیخ مزمل است برکات صحبت ایشان را چه شرح دهد چه سعادت که دوستان خدای عز و جل
و علا کسی را قبول نماید چه جای آنکه محبت و قرب ممتاز سازند هم قوم لا یشقی جلیسهم بالجمله صحبت
ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا مؤثر افتد زیاده چه نویسد والسلام اولا و آخرا
مکتوب بیست و هشتم به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه چه نعمتی است که کسی را با ایمان و صلاح
موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجا حق سبحانه و تعالی برادر
با خوردار را چه نعمت است که کسی را با ایمان و صلاح موی سیاه را سفید سازد و در حدیث نبویست علیه
الصلوة والسلام من شاب شیبة فی الاسلام غفر له باب امید از هیچ ره بند
و طمع مغفرت را غالب سازند که در جوانی خوف بیشتر در کار است و در پیری رجا غالب می باید والسلام
مکتوب بیست و نهم به میرزا علیخان صدور یافت در غرا پرسی حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمیرا کمال کل نفس ذائقة الموت
از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره و کثر عمله همین دولت که مشتاقان را آن تسلی میدهند
و وسیلهٔ وصول و دست میسازند من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت آری

واپس ماندگان و گرفتاران بدولت حضور اطلب رسیدگان و آزادگان خراب و ابتر است ولی النعمت مرحوم
شما در بین اوان مغتنم بوده اند الحال بر شمایان لازم است که مکافات احسان باحسان بکنید و بدعا و صدقه
سازند فساعة مدد نماید فان المیت کالغریق ینتظر عوناً یلحقه من اب او ام او اخ او صدیق
و نیز می باید که از مرگ ایشان بمرگ خود عبرت بگیرید و تمام خود را بمراضی حق سبحانه آرید و حیات دنیا را غیر از متاع
غرور نشمارید اگر استقامت در نیورید اندک اعتباری بود [illegible] بر سر سوی بر کفایت کار را هرگز نمیتوان رزقنا
الله سبحانه وایاکم الاعراض عما سوی الله سبحانه والاقبال الی جناب قدسه بحرمة سید المرسلین
علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام والاکرام
مکتوب نود و دوم بخواجه قاسم صدور یافت در ترغیب باآنکه بکلیت متوجه حق سبحانه باید بود و امروز
حصول این دولت وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
حضرت حق سبحانه و تعالی دنیای دنیه را در نظر همت خوار و بی اعتبار گرداند و حسن و جمال آخرت را در مرآت
باطن متجلی و مزین گرداند بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها التفات نامه نامی گرامی مع هدایای مختصر وصول یافت کرم نمودند
جزاکم الله عنا خیر الجزاء نصیحتی که محبان و مخلصان کرده میشود همین است که بکلیت اقبال بجناب قدس
خداوندی جل شانه میسر گردد و اعراض از ماسوای او تعالی حاصل آید کار همین است غیر این همه هیچ امروز
حصول این دولت عظمی وابسته توجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بریاضات و مجاهدات
شاقه آن میسر نگردد که بیک صحبت ایشان حصول یابد چه در طریقه این بزرگواران اندراج نهایت
در بدایت است در اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران
طریق اصحاب کرام است که ایشان را در اول صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
آن کمالات میسر میشد که اولیای امت را در نهایت شاید میسر شود این طریق اندراج نهایت

در بدایت است

در بدایت است فعلیکم بمحبة هؤلاء الاکابر فانها ملاک الامور والسلام
علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة
والسلام مکتوب نود و سوم بشیخ کبیر صدور یافت در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان
اعمال صالحه بر دو جناح اند از برای طیران عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت
و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة
علی متابعة السنة السنیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة کار همین است که اولا
تصحیح عقاید بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند باید کرد و ثانیا علم و عمل بمقتضای
احکام فقه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس
نمود کار اینست غیر این همه هیچ مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه
نفس و تصفیه قلب است تا نفس مزکی نشود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که اطمینان وابسته بآنست
میسر نشود و سلامتی قلب بی فنا صورت نبندد که غیر او تعالی اصلا بر دل خطور نکند اگر هزار سال
غیر او در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوای تمام میسر شده است اگر بتکلف
یاد شی دهند یاد نکند این حالت معبر بفنا است و قدم اول است درین راه و بلا دونه خرط القتاد
والسلام اولا و آخرا مکتوب نود و چهارم نیز بشیخ کبیر صدور یافت در بیان آنکه اطمینان قلب
بذکر است نه بنظر و استدلال ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی الشریعة المصطفویة علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة الا بذکر الله تطمئن القلوب راه اطمینان قلب ذکر
الله است سبحانه نه نظر و استدلال پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین
بود چه در ذکر کسب مناسبت است بآن جناب قدس هر چند هیچ مناسبت نیست ما للتراب
ورب الارباب یک قسم علاقه در میان ذاکر و مذکور پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون

همت مستولی شد غیر از اطمینان هیچ نیست و چون کار با اطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد او گشت
بیت ذکر کو ذکر تا ترا جانست ۞ پاکی دل ز ذکر رحمن است ۞ والسلام اولا و آخرا مکتوب نود و سوم
باسکندر خان لودی صدور یافت در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الهی جل شانه باید پرداخت
بعد از ادای نماز پنجگانه بجماعت و ادای سنن رواتب اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید
ساخت و بغیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را
بشما معلوم کرده شده است بر همین طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت فتور یابند اول باید تعیین سبب
فتور کرد و بعد از ان تلافی تقصیر آن باید نمود و بالتجاء و تضرع تام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد
و دفع ظلمت آن باید خواست و شیخی را که از وی ذکر گرفته باشند متوسل باید ساخت والله سبحانه
الموفق لکل العسیر والسلام مکتوب نود و چهارم بحضرت خان صدور یافت در بیان آنکه
آدمی را از تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه چاره نیست تا بپرواز طیران عالم حقیقت
نماید حضرت حق سبحانه و تعالی در جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة استقامت کرامت فرماید آنچه لابد است ناچار تصحیح عقاید است اولا بموجب آراء
صائبه اهل سنت و جماعت که فرقهٔ ناجیه اند و ثانیا اتیان اعمال است بموجب احکام فقه بعد از
دانستن آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبه
چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید می تواند
که بعالم حقیقت طیران نماید و بی حصول این دو بال طیران و وصول بعالم حقیقت محالست
بیت محالست سعدی که راه صفا ۞ توان رفت جز بر پی مصطفی ۞ ثبتنا الله سبحانه و ایاکم
علی متابعته علیه و علی آله الصلوة والسلام مکتوب نود و پنجم بسید احمد بجواره صدور
یافت در بیان آنکه آدمی نسخهٔ جامعه است و قلب او نیز در صفت جامعیت خلافت و اقوال

بعض

بعض مشایخ که در مرتبهٔ سکر واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر توجیهات نشد و در
بیان آنکه صحو افضل است از سکر و اما نسبت ذلک آدمی نسخه ایست جامع هرچه در تمام موجودات است
در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه وجوب بطریق صورت
ان الله خلق آدم علی صورته بر همین جامعیت است قلب انسان که هرچه در کلیت انسانست
در قلب تنها است لهذا آنرا حقیقت جامعه میگویند و کعبه همین جامعیت بعض از مشایخ از وسعت
قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و ما فیه در زاویهٔ قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب
جامع ما فوق افلاک است از عرش و کرسی و عقل و نفس و شامل مکانی و لامکانی پس اگر عرش و ما فیها را بواسطه
شمول لامکانیت در قلب مقداری نباشد چه عرش و ما فیه باوجود وسعت داخل دایرهٔ امکانست مکانی
هرچند وسعت تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد و اما در باب صحو مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم
میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمولست بعدم تمایز میان حقیقت شی و انموذج او عرش مجید
که محل ظهور تامست از ان رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش شود آنچه در قلب از عرش می نماید
انموذج عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب
که او جامع انموذجات بی نهایت است آئینه که در وی آسمان بآن بزرگی با اشیای دیگر نماید نمی تواند
گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آئینه صغیر است نه
حقیقت آسمان این مبحث بمثال روشن کرده شد مثلا در بستان انموذجی از کرهٔ عنصر خاک ملحوظ است
نظر بجامعیت انسان میتوان گفت که وجود انسان از کرهٔ عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را
در جنب کرهٔ عنصر خاک هیچ مقداری نیست جز اگر محقق شی را شی دانسته این حکم بوقوع می آید از
این قبیل است کلام بعض از مشایخ که در غلبهٔ سکر گفته اند جمیع محمد را جمعیت از جمیع الهی جل
سلطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحیة جامع حقیقت امکان و صورت مرتبهٔ

[illegible]

وجوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت
تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبه وجوب است
نه حقیقت وجوب واله تعالی وتقدس واجب الوجود حقیقت است اگر فرق میکردند در میان حقیقت
وجوب وصورت وجوب چنین حکم نمیکردند حاشا وکلا من امثال هذه الاحکام
السکریة محمد بنده است محدود ومتناهی واو تعالی وتقدس غیر محدود است وغیر متناهی باید
دانست که هرچه از احکام سکریه است از مقام ولایت است وهرچه از صحو است بمقام نبوت
تعلق دارد که کمل تابعان انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه صحو از تمام
بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر را بر صحو تفضیل میدهند لهذا شیخ ابویزید
بسطامی قدس سره میگوید لوائی ارفع من لواء محمد لوای خود را لوای ولایت میداند
ولوای محمد را علیه الصلوة والسلام لوای نبوت لوای ولایت را که رو بسکر دارد ترجیح میدهد
بر لوای نبوت که رو بصحو دارد واین عالم است سخن بعضی که گفته اند الولایة افضل من النبوة
میدانند که در ولایت رو بحق دارد ودر نبوت رو بخلق وشک نیست که رو بحق افضل است از
رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت نبی افضل است از نبوت او نزد این حقیر امثال
این سخنان دور از کار می نمایند چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجه رو بحق نیز دارد
و باطنش با حق است سبحانه و ظاهرش با خلق واگر تمام رو بخلق دارد از هر بیست انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بهترین جمیع موجودات شده بهترین دولت را که ایشان را مسلم داشته اند ولایت جزو
نبوت است ونبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه
ولایت ولی پس صحو افضل باشد از سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت
صحو تنها که عوام الناس راست از مبحث خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن

سکر است البته افضل است

سکر است البته افضل است از سکر علوم شرعیه که مصدر آنها مرتبه نبوت است سراسر صحو است ومخالف
آن علوم هرچه باشد از سکر است مناسب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر
ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم الشرعیة علی مصدرها الصلوة والسلام و
التحیة یرحم الله عبدا قال آمینا وآنچه در حدیث قدسی واقع شده لا یسعنی ارضی ولا
سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش گنجایش صورت مرتبه وجوب
است نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب مر لامکانیه را
باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت آن ما عرش و ما فیها را دروی مقدار نباشد این حکم
مخصوص بحقیقت لامکانیه است مکتوب نود وششم بمحمد شریف صدور یافته در منع فرزند
بر ترغیف غیر و در تحریص بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
وما یناسب ذلک ای فرزند امروز که اوان فرصت است واسباب جمعیت همه میسر گنجایش
تسویف وتأخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عنفوان جوانیست در بهترین اعمال که طاعت
وعبادت مولی است تعالی وتقدس مصروف می باید داشت از محرمات ومشتبهات شرعیه
اجتناب نموده پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت وادای زکات بر تقدیر وجود
نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم برغبت بلکه بمنت می باید ادا نمود از کمال کرم
خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت واز اموال نامیه
وانعام سایمه ربع عشر را تحقیقا او تقریبا از برای فقرا تعیین فرموده ومیدان تصرفات مباحات
فراخ گردانیده حیفها فرضیت که در فرصت گذران روز و شب ودر صرف طاعت حق سبحانه
نشود واز چهل سهم یک سهم بفقرا داده نیاید واز دایره وسیعه مباحات بیرون کشیده بمحرمات
ومشتبهات رفته شود ودر موسم جوانی که اوان سلطان نفس اماره است وفهرمان شیطان

[illegible]

لعین مقبل عمل را بکثیر اجر می پردازند و فردا که بازوال عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسباب
جمعیت تشتت نماید غیر از ندامت و پشیمانی حاصل نخواهد بود و آن ساعت که تدارک متعذر است ندامت
ندامت و پشیمانی که نکوی از توبه است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق
علیه و علی آله من الصلوات والتسلیمات افضلها و اکملها از ان اخبار فرموده
و عصات را از ان ایعاد نموده در پیش است تملق بندار را امروز شیطان بغرور کرم پروردگار
جل سلطانه در مداهنت می اندازد و عفو او سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی می سازد باید دانست
که در دار دنیا که آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست با هم ممتزج ساخته اند و بر دو در شمول رحمت کریمه
و رحمتی وسعت کل شیء از ان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا
خواهند ساخت کریمه وامتازوا الیوم ایها المجرمون مخبر از ان است در ان وقت فرقه رحمت
بتمام دوستان خواهند داد و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود کریمه فساکتبها
للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون شاهد این معنی است بیش
تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را از برای آن جماعت که پرهیز میکنند از کفر و معصیت و ادا
میکنند زکات را پس کرم و رحمت در آخرت مخصوص بابرار و اهل اسلام نیکوکردار است آری مطلق
اهل اسلام را بر تقدیر جریمه خالف از رحمت نصیب است اگرچه بعد از ازمنه متطاوله از عذاب
دوزخ نجات یابد اما ظلمات معاصی و عدم مبالات باحکام منزله سماوی گاه بکفر میکشد که نور ایمان را
مبالات ببرد علما فرموده اند که اصرار بر صغیره بکبیره میرساند و اصرار بر کبیره بکفر میکشد
عیاذا بالله سبحانه بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن
بسیار است حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداند بحرمة حبیبه محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بقیة المقصود آنکه مولانا اسحق حامل رقیمه آشنا و مخلص فقیر است

و حق جوار قدیم

و حق جوار قدیم نیز دارد اگر در وی اعانت طلبد توجه را مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا
بقدر اطلاع دارد والسلام مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدور یافت در بیان آنکه مقصود
از عبادات مأموره تحصیل یقین است حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را
بحقیقت ایمان مشرف گرداناد بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات
اتمها و من التسلیمات اکملها بدانکه مقصود از خلقت انسان ادای عبادات مأموره است
و مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمانست تواند بود کریمه واعبد
ربک حتی یأتیک الیقین رمز باین معنی باشد چه کلمه حتی هم چنانکه از برای منتهی غایه می آید از برای
منفعت علت نیز می آید ای لاجل ان یأتیک الیقین که مبنا ایمانکه پیش از ادای عبادات صورت ایمان
است نه حقیقت ایمان که تعبیر از ان بیقین کرده شد قال عز شانه یا ایها الذین آمنوا
آمنوا ای الذین آمنوا صورة آمنوا حقیقة باداء وظایف العبادات المامورة و مقصود
از فنا و بقا که در ولایت عبارت از تحصیل این دولت است یعنی یقین است و بس و اگر از فنا فی الله
والبقاء به معنی دیگر خواهند که بحالیت و محلیت موهم باشد خود عین الحاد و زندقه است در غلبه
حال و سکر وقت چیزها ظاهر میشوند که آخر از ان باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که
از مشایخ طبقات است قدس الله تعالی ارواحهم میگوید علم الفناء والبقاء یدور علی اخلاص
الوحدانیة و صحة العبودیة وما سوی ذلک فهو المغالیط و الزندقة والحق که راست میفرماید
و این کلام از استقامت او خبر میدهد فنا فی الله عبارت از فنا در مرضیات او ست سبحانه و تعالی
هذا القیاس السیر الی الله والسیر فی الله و نحوهما تا نیا مصحح میکرده که صلاح آثار میان
شیخ الله بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند و جمعی کثیر با ایشان وابسته در ماده از مواد
اگر معونتی طلبند امید است که توجه شریف بحال ایشان مرعی خواهند فرمود والسلام علیکم

وعلى سائر من اتبع الهدى مكتوب نود و هشتم بعبد القادر پسر شیخ زکریا صدور یافت در ترغیب بحلم و رفق و ترک عنف بایراد احادیث نبویه على مصدرها الصلوة والسلام والتحية حق سبحانه و تعالى بر مرکز عدالت استقامت ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیه من
الصلوات اتمها ومن التسليمات اكملها که در باب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شده اند
ایراد نموده میشود حق سبحانه و تعالی عمل بمقتضای آنها میسر گرداند قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ان الله رفيق يحب الرفق ويعطي على الرفق ما لا يعطي على العنف وما لا يعطي على
ما سواه رواه مسلم وفي رواية له قال لعائشة رضي الله عنها عليكِ بالرفق وإياكِ
والعنف والفحش ان الرفق لا يكون في شيء الا زانه ولا ينزع من شيء الا شانه
وقال ايضا عليه وعلى آله الصلوة والتحية من يحرم الرفق يحرم الخير وقال ايضا
عليه وعلى آله الصلوة والسلام ان من احبكم الي احسنكم اخلاقا وقال ايضا عليه
الصلوة والسلام من اعطي حظه من الرفق اعطي حظه من الدنيا والآخرة وقال
ايضا عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات الحياء من الايمان والايمان في الجنة
والبذاء من الجفاء والجفاء في النار ان الله يبغض الفحش والبذيء الا اخبركم
بمن يحرم على النار وبمن يحرم النار عليه على كل هين لين قريب سهل المؤمنون
هينون لينون كالجمل الانف ان قيد انقاد وان انيخ على صخرة استناخ من
كظم غيظا وهو يقدر على ان ينفذه دعاه على رؤس الخلائق يوم القيمة
حتى يخيره في اي الحور شاء ان رجلا قال للنبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
اوصني قال لا تغضب فردد مرارا قال لا تغضب الا اخبركم باهل الجنة
كل ضعيف متضعف لو اقسم على الله لابره الا اخبركم باهل النار كل عتل

رفق مهربانی ... عنف درشتی ...

جواظ مستكبر

جواظ مستكبر اذا غضب احدكم وهو قائم فليجلس فان ذهب عنه الغضب والا
فليضطجع ان الغضب ليفسد الايمان كما يفسد الصبر العسل من تواضع لله
رفعه الله فهو في نفسه صغير وفي اعين الناس عظيم ومن تكبر وضعه الله وهو
في اعين الناس صغير وفي نفسه كبير حتى لهو اهون عليهم من كلب او خنزير
قال موسى بن عمران على نبينا وعليه الصلوات والتسليمات يا رب من اعز عبادك
قال من اذا قدر غفر وقال ايضا عليه الصلوة والتحية من خزن لسانه ستر الله
عورته ومن كف غضبه كف الله عنه عذابه يوم القيمة ومن اعتذر الى الله
قبل الله عذره وقال ايضا عليه الصلوة والسلام من كانت له مظلمة لاخيه
من عرضه او شيء فليتحلله منه اليوم قبل ان لا يكون دينار ولا درهم ان
كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم يكن حسنات اخذ من سيئات صاحبه
فحمل عليه وقال ايضا عليه الصلوة والسلام اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فينا من لا
درهم ولا متاع له فقال ان المفلس من امتي من يأتي يوم القيمة بصلوة وصيام وزكوة
ويأتي قد شتم هذا واكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا فيعطي هذا من
حسناته فان فنيت حسناته قبل ان يقضي ما عليه اخذ من خطاياهم فطرحت
عليه ثم طرح في النار وعن معاوية رضي الله تعالى عنه انه كتب الى عائشة رضي الله
تعالى عنها ان اكتبي الي كتابا توصيني فيه ولا تكثري فكتبت سلام عليكم اما بعد فاني
سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول من التمس رضى الله
بسخط الناس كفاه الله مؤنة الناس ومن التمس رضى الناس بسخط الله وكله
الله الى الناس والسلام عليك صدق رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه

وسلم وبارك رزقنا الله سبحانه وایاکم التوفیق بالعمل بما اخبر المخبر الصادق
والسلام این مکاتیب اگرچه بترجیح نوشته شده است اما بخدمت شیخ جیون رجوع نموده مطالعه
خواهند فهمید وسعی خواهند کرد که عمل بمقتضای آنها میسر شود بقای دنیا بسیار اندک است عذاب آخرت
بسیار شدید و دایم است عقل در اندیشه کار باید فرمود بطراوت و حلاوت دنیا مغرور نباید
شد اگر بدنیا کسی با عزت و آبرو باشد کفار دنیا دار باید که از همه عزیزتر باشند بظاهر دنیا فریفته
گشتن از بی خردیست فرصت چند روزه را غنیمت باید شمرد و در مرضات خدای عز وجل باید کوشید
و بخلق خدای احسان باید نمود التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله هر دو اصل عظیم
اند از برای نجات اخروی مخبر صادق علیه الصلوة والسلام هرچه فرموده است مطابق نفس امر است
هزل و هذیان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائیست و چه نوا که کیف رسوائی
و بی نوائی قال سبحانه وتعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
هرچند میداند که وقت شما تقاضای استماع امثال این سخنان نمیکند عنفوان جوانیست
و تنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این
گفتگو میگردد و هنوز هیچ نرفته است وقت توبه و انابت است خیر شرطست ع درخانه اگر کس
است یکحرف بس است مکتوب بیست و نهم بخواجه محمد حسن کشمیری صدور یافت در جواب استفساری که
نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است
التفات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن
با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی از اکابر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت
خبر داده اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه است که بیان ضروریست گوییم روح انسانی
پیش از تعلق باین پیکر هیولانی راه ترقی و عروج مسدود بوده در قفص وما منا الا له مقام معلوم

محبوس

محبوس و مقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط نزول ودیعت نهاده بودند و ترتیب
او ازین راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه وتعالی از کرم خویش این جوهر نورانی را باین پیکر ظلمانی جمع
فرموده فسبحان من جمع بین النور والظلمات وقرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقه
هر دو طرف نقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقق این اجتماع و تقرر این انتظام
روح را بنفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام ایشان گردانید کریمه لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین رمزی ازین بیان میفرماید
و این تنزل روح و گرفتاری آن فی الحقیقه از قبیل عروج ما یشبه النزول است بسبب تسلط آن نسبت
حبی روح تمام خود را بعالم نفس انداخته خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخته و تعبیر
از خود بنفس اماره نمود این لطافت بیکرانست در نهاد روح که از کمال لطافت بهر چه روی آرد حکم او
میگیرد پس چون خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبه وجوب تعالت
و تقدست داشت نیز فراموش گردانید و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمت گیرد الا من تدارکه الله
مهربانی و بنده نوازی انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات مبعوث ساخته او را بتوسل ایشان
آگاهی بخود دعوت فرموده و بمخالفت نفس و هوا که معشوقه اوست امر نموده فمن رجع القهقری
فقد فاز فوزا عظیما ومن لم یرفع راسه واختار الخلود الی الارض فقد ضل ضلالا
بعیدا هذا جواب آن اشکال گوییم که ازین مقدمه اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنای آن
در نفس و بقای آن بدو لیکن اعتبار نماید که این اجتماع و انتظام بر غایت غفلت ظاهر عین غفلت باطنست
و نوم که علت غفلت ظاهرست عین غفلت باطن باشد و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از
محبت ظاهر اعراض نموده رو بمحبت بطن البطون آرد و فنا و بقایی که پیدا کرده بود رو بزوال
آرد و فنا و بقای باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تأثیر

نگشت چرا تاثیر کند باطن را تمام گشت بکجا ظاهر گشته است و از ظاهر به باطن هیچ در نمیرود پس
رواست که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و کلا مهما قد مثلا روغن بادام تا زمانیکه یکبار ممتزج
و مخلوط حکم بر دو متحد است و چون روغن از کنجاره جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم
یکبار دیگر منتشی نشود این چنین صاحب ولی را از خلوتسرا بعالم باز گردانند و عالمی را بتوسط
وجود شریف او از ظلمات نفسانی رهانند و او را بطریق سیر عن الله بالله بعالم فرود می آرند
روی او تمام بخلق میگردد اگر گرفتاری بخلق پیدا کند چه او بر بیان گرفتاری سابق خود است با اختیار
ادا او را درین عالم آورده اند پس این منتهی با سایر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس
و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقه هیچ مناسبت ندارد و از گرفتاری تا عدم گرفتاری
تفاوت فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این منتهی باختیار است بی عشق درین ندارد بلکه رضای
حق سبحانه درین اقبالست و در مبتدی داشته برغبت است نامرضی حق است سبحانه و فرقی دیگر
گویم مبتدی را میسر است که از عالم رو گردانیده رو بحق تعالی و تقدس آرد و منتهی را اعراض از خلق
محالست دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوت او تمام شود و او را از دار فنا بدار
بقا انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی نقد وقت اوست مشایخ طریقت قدس الله تعالی
اسرارهم در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند جمع جمع توجه بین الحق والخلق گفته اند اختلاف
آن مبتنی بر اختلاف احوال مقامات است هر کسی از مقام خود خبر داده والامر عند الله سبحانه
آنچه سید الطائفه جنید رضی الله عنه فرموده است که النهایة هی الرجوع الی البدایة موافق مقام
دعوت است که درین سوده تحریر یافته چه در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تنام عینای ولا ینام
قلبی که تحریر یافته بود اشارت بدوام آگاهی نیست بلکه اخبار است از عدم غفلت از جریان احوال
خویش و امت خویش لهذا نوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام ناقض طهارت نگشت و چون

بگاه در رنگ

کنجاره ... سبوس ... کنجاره بالکنجیه ... آنرا گرفته باشند [illegible]

نبی در رنگ شبانست در محافظت امت خود غفلت شایان منصب نبوت او نباشد و حدیث
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت
به تجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی مستلزم قبال حجاب قدس خداوند جل سلطانه نیست بلکه این
تجلی از آن حایست متجلی له را از آن صنعت بیت از قبیل سر معشوق در عاشق است از سر بر گشته است
بیت
اینه صورت از سر دور است کان ند برای صورت از نور است
باید دانست که بر تقدیر رجوع
بخلق حجب مرتفع بود نه گشته با وجود باهر رنگی در بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلایق را
باو مربوط ساخته مثل این بزرگواران مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد در میان او
و پادشاه حایلی از صورت و معنی هیچ نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوایج مشغول
داشته است این فرق اکبر است در میان مبتدی و منتهی بر جوع چه مبتدی صاحب حجب است و منتهی
مرتفع الحجب والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی

مکتوب صدم بنیر ملا احسن کشمیری
صدور یافت در جواب سوالی که نموده بود که شیخ عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه عالم الغیب نیست

التفات نامه گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ
عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان
اصلا نیست بی اختیار رگ فاروقی در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قایل آن سخنان
مراد شیخ محی الدین عربی است
شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه وعلی آله الصلوة والسلام درکار است نه کلام
محی الدین عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی ما را بنص کار است نه بفص فتوحات مدنیه از
فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب می ستاید و خود را عالم الغیب
میفرماید نفی علم غیب کردن از حق سبحانه بسیار مستقبح و مستنکر است و فی الحقیقه تکذیب است مر حق را
سبحانه و غیب را مفعول دیگر گفتن از شناعت بر نمی آرد کبرت کلمة تخرج من افواههم فیا لیت شعری

[illegible]

اشاره باین که حضرت امام ابو داود ... حضرت عمر فاروق ... فاروقی کنایه از غیرت است [illegible]

اشاره ... شیخ محی الدین ... [illegible]

ما سلم علی الشقوق بامثال هذه الکلمات الصوفیة فی خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید و سبحانی
سبحانه معذور زیرا که مغلوب بود در غلبات احوال اما این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و سننه تنبادیات
عذرا مسموع نیست و هیچ تاویلی بمقام مقبول نیست فان کلام السکاری یحمل و یصرف عن الظاهر لا
غیره و اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نفرت ایشان آن نیز مستکره است
و تیسیر از برای تحصیل ملامت خلق را بهانه بسیار است چه ضرورت کسی ناسزا بکفر رساند و چون در
تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سوال را جوابی باید بضرورت در آن باب سخن میرانند
وعلم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد و علم معدوم نباشد نفی حصول غیب
نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است که لاشیء محض تعلق علم او بوی منتفی باشد چه معلومیت او را از حد ثبت
مطلق لاشیئیت محض می برآرد نتوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم شریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس
اصلا موجود نیست لاشیء صرف است آری مفهوم غیب مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در صدق
انیات نه در مفهوم هم چنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند و ما صدقات ممتنع
التصور چه معلومیت از استحالت بر آرد و لا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراض که بر توجیه مولانا محمد روحی کرده اند
وارد است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق علم نیست تخصیص نفی علم غیب کردن
وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگر چه در مرتبه احدیت مجرده نسبت علمیه منتفی است
اما عالمیت او تعالی برحال خود است چه بذات عالمست نه بصفت که صفت آنجا منتفی است نفات صفات
حق را سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت علم را از وی تعالی مسلوب میسازند احکامی که بر صفت مترتب میشد
بر ذات مترتب میدانند فکذا هذا و توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس علم او را
جایز نداشته اگر چه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم او را
تعالی بذات بحث است سبحانه چه وجهی که در عدم جواز گفته اند اقتضای حقیقت علم است مر احاطه

معلوم او ذات

معلوم او ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یجتمعان بهذا التعلق ای محل
مناقشه است زیرا که در علم حصولی این معنی در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در
قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ در کار نیست و ما نحن فیه علم حضوریست نه حصولی
فلا محذور فی ان یتعلق العلم الواجبی سبحانه بذاته تعالی بطریق الحضور لا بطریق
الحصول والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
وسلم وبارک والسلام اولا و اخرا مکتوب صد و یکم بمیرزا حسن کشمیری در جواب آنکه ...
ناقص تصور نموده زبان اعتراض دراز می کند احسن الله سبحانه حالکم واصلح بالکم مفاوضه شریفه
مولانا محمد صدیق رسانیدند حمداً لله سبحانه که دور افتادگان را فراموش ساخته اند مخاطبات که بر نفس
نجیب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر اعتراض که بر نفس وارند در زمان اماری
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق
سبحانه از وی راضی پس او مرضیه و مقبول است بر مقبول اعتراض نمیرود و مراد او مراد حق است سبحانه زیرا که
حصول این دولت در زمان تحقق باخلاق الله است سبحت قدس او از اعراض است فطرتان بلند است
هر چه میگویم ... بیت اگر از خویشتن چو بست چنین * چه خبر داری از چنان و چنین ... است
که جاهلان از کمال جهل نفس مطمئنه را باماره یکی تصور میکنند و احکام اماره گی بر مطمئنه اجرا می نمایند چنانکه
کفار انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ سایر بشر دانسته از کمالات نبوت انکار نموده اند
اعاذنا الله سبحانه عن انکار هؤلاء الاکابر و انکار متابعیهم علیهم الصلوات والتسلیمات
مکتوب صد و دوم بملا مظفر صدور یافته در بیان آنکه محرم در قرض سود مجموع مبلغ است
نه زیادتی فقط مثلا شخصی ده تنکه را قرض گرفته بعد دوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده
تنکه حرام شود نه تنکه زیادتی و ما یتعلق بذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

شما آن روز مبتغر دید که ربا در قرض سود همان فضل است پس محرم در قرض ده تنکه به دوازده تنکه همان
دو تنکه زیاده است چون بعض کتب فقه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت در عقود که وارد
فضل است بیزر ربا است پس بنا بر این عقد محرم باشد و هرچه بسبب محرم تحصیل یابد محرم خواهد بود
پس آن ده تنکه بیزر باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی
اظهار این معنی بود باقی ماند صورت احتیاج محذور ما حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل
محتاج و غیره هر دو است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است روایه قنیه رتبه آن ندارد که نسخ
حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جلال لاهوری که اعلم علمای لاهور بود مبتغر بودند که بسیاری از روایات قنیه
اعتبار ندارد بیان نیست و مخالفت با روایات کتب معتبره ولو سلم صحة هذه الروایات پس
احتیاج با اضطرار و مخمصه می باید فرود آورد تا مخصص آن حکم قطعی گردد فمن اضطر فی مخمصة
باشد که مثل او است ان قوة کو رستم را کشید هم چنین رستم وایضا اگر از محتاج عام گرفته شود پس باید
که مورد از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که ربا دهد قبول میکند علتش احتیاج را احتیاج بها
خواهد بود و با احتیاج هیچ کس بغیر ضرور اقدام نخواهد نمود فلا ینبغی لعاقل الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزیل
فایده تعالی کتابه العزیز من امثال هذا التوهم ولو سلم عموم الاحتیاج ولو علی سبیل الفرض
المحال گوییم که احتیاج از جمله ضرورات است والضرورة تتقدر بقدرها پس طعام از آن مبلغ سود
پختن و بمردم خوراندن داخل احتیاج نیست و ضرورتی با آن متعلق نه لهذا در زکوة امیت احتیاج
میت مستثنی است و آنرا مقصور بر کفن ساخته اند و طعام را بر وجه احتیاج او پختن را داخل
احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج تر است بصدقه پس در صورت متنازع فیه ملاحظه فرمایند
که مستقرضان سود محتاج چند باشند و بر تقدیر احتیاج طعام که ایشان از برای جماعتی از آن پول
بپزند آن جماعت را آن طعام خوردن حلال است یا نه و جماعت ار و سیاه یکبر را حسبة احتیاج ساختن

در فتوی بود

مراد از حکم قطعی ربا ما لا تقابله البیع وجود ... فمن اضطر ... محرم الربا ... مخصص حکم ... برد و نقض ... منه

وقرض سود را باین علت گرفتن و آنرا جایز و حلال داشتن از تدین دور است می باید که شیوه امر
معروف و نهی منکر را مرعی داشتن حاضران که باین گرفتار باشند منع نمایند و بعدم صدق این حیله
آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخر بارتکاب این قسم محظور مبتلا باید شد وجوه معیشت
بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید روایات طیب در اکل
فرستاده شد نوشته بودند که درین زمان با شبه پیدا می شود درست است اما حتما امکن از شبه باید احتراز
نمود در زراعت با طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب از آن ممکن نیست لا یکلف
الله نفسا الا وسعها اما ترک طعام سود خوردن در کمال احتیاط است حلال را حلال دانستن
حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر میکشد در ظنیات نه چنین است
سبب امور مباحه نزد حنفی و شافعی اکثر را مباح میدانند و بالعکس پس در ما نحن فیه اگر کسی در حلت
قرض سود مر محتاج شکوک را که بظاهر مخالف نص حکم قطعی است توقف نماید نمی توان او را تضلیل نمود
و تخفیف باعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجح است بل متیقن و مخالف او در خطرات
بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح در حضور شما گفت که اگر قرض با سود پیدا
شود بهتر است چرا کسی سود بگیرد و شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار میکنی محذور ما امثال این
سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال ظنی شد شک نیست که ترک آن اولی است اهل ورع
برخصت عمل نمیکنند هیچ ربا نمانده و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت
اما این قدر ملاحظه بایستی می نمود که دیگر از طعام خورانیدن چه قسم احتیاج است مر مستقرض سود را
روایة قنیه نقلا للبناء والتی تجوز استقراض سود است مر محتاج را نه دیگر را اگر کسی گوید که محتاج این
طعام را شاید به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم پخته باشد و شک نیست که ادای این
کفارت محتاج است گوییم اگر استطاعت اطعام ندارد روزه دارد نه آنکه قرض سود بگیرد و اطعام

احتیاج از این قبیل کریم بیاسود باید که توجه به برکت تقوی منقطع خواهد شد ومن یتق الله یجعل له
مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب نرفت والسلام علیکم و علی سایر
من اتبع الهدی مکتوب صد و سیوم به بشارت و نقابت پناه شیخ فرید صدور یافت
در بیان منع عافیت و طلب کردن تا خیرات برای سربند حق سبحانه و تعالی با عافیت دارد آن
عافیت خواسته می آید که عزیزی همواره دعا میکرد و تمنای عافیت بکرده می نمود شخصی از آن عزیز سوال
کرد این همه که بکدر ها طلب عافیت چیست گفت آن میخواهم که روزی از صباح تا شام مرتکب معصیتی از
معاصی حق سبحانه نباشم غرض است که سربند قاضی ندارد و در اجرای بعضی احکام شرعیه کار بعجز میرسد
مثلا برادرزاده یتیم را هم از پدر او پاره میراث مانده است وصی ندارد و در تصرف آن مال با اذن شرعی
مضطر است اگر قاضی باشد با اذن او کار میکشد علی هذا القیاس مکتوب صد و چهارم به قضیت
پناه که ... صدور یافت در عزا هر چند مصیبتی که از فوت مغفرت پناهی رسیده و بسیار
شدید است ولی مستصعب آن باید که است غیر از راضی بودن از فعل مولی تعالی و تقدس چاره نیست
از برای بودن نیاورده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت باکی نیست
بلکه بشارت است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب در شان او ثابت مصیبت به
رفتن نیست بر حال ... مانده است تا با وی چه معامله کنند به دعا و استغفار و تصدق امداد می باید نمود
قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث
ینتظر دعوة تلحقه من اب او اخ او ام او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا
وما فیها وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من
الرحمة وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم التفات نامه رسیده ...
بر فقرا بسیار شده است والا خود را معاف نمیداشت سفارش تاکید نوشته است ان شاء الله تعالی ...

متغوث: فریاد کننده

زیاده تصدیع است

زیاده تصدیع است محبت آثار قاضی حسن و سایر اعزه و عیال فراوان مطالعه نمایند و از حق تعالی
در جمیع امور راضی و شاکر باشند مکتوب صد و پنجم به حکیم عبدالقادر صدور یافت در بیان آنکه مریض
تا از مرض به نشود هیچ غذای او را سود مند نیست و علاج ... چونکه نزد حکما مقرر است
که مریض تا زمانی که از مرض به نشود هیچ غذای او را سود مند نیست اگرچه مرغ مسمن (فربه) باشد بلکه مقوی مرض است
هر چه گیرد علت شود پس اول فکر ازاله مرض او می باید بعد از آن بغذاهای مناسب به تدریج
او را تقویت اصلی او می آرند پس آدمی تا زمانی که به مرض قلبی مبتلاست فی قلوبهم مرض هیچ عبادتی
و طاعتی او را نافع نیست بلکه مضرت است و رب تال للقرآن والقرآن یلعنه حدیث معروف است
و رب صائم لیس له من صیامه الا الجوع والظما خبر صحیح اطبای امراض قلبیه نیز اول بازاله
مرض امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است سبحانه بلکه گرفتاریست بخود چه هر کس هر چیز را
که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود دوست میدارد و هم چنین اموال
و ریاست و حب جاه پس فی الحقیقه معبود او هوای نفس اوست تا زمانی که از این گرفتاری خلاص نشود
امید نجات بسی مستبعد است پس بر علمای اولوالالباب و حکمای ذوی الابصار فکر ازاله این مرض لازم است
ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است مکتوب صد و ششم به محمد صادق کشمیری صدور یافت
در بیان آنکه محبت این طایفه که متفرع بر معرفت ایشانست از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه
مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت و کمال داد بود وصول یافت لله سبحانه الحمد والمنة
علی ذلک محبت این طایفه که متفرع بر محبت است از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه تا کدام صاحب
دولت را این نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان
خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت بعض این
طایفه ... قائل است طعن ایشان موجب حرمان ابدیست اعاذنا الله و ایاکم عن حلول الابتلاء

شیخ الاسلام فرموده الهی هر که را خواهی براندازی او را با ما در اندازی بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاهستش ورق این رجوع و انابت که حق سبحانه و تعالی بتجدید بشمار کرامت فرموده است
نعمت عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بران طلبید والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب هفتم بمیر محمد صادق کشمیری صدور یافت در بیان اجوبهٔ اسولهٔ چند که نوشته بود
بودند و این مکتوب مشتمل است بر فواید ضروریه که در احوال این طایفه علیه نافع

حق سبحانه و تعالی بسعادت ایمان این طایفه علیه نقشبندیه مستسعد گرداناد کتابتی که ارسال داشته
بودند مشتمل بر اسولهٔ چند رسید هر چند سوالی که شایبهٔ تعنت (تعصب) و تعقب داشته باشد مستحق
جواب نیست مع ذلک تنزل نموده در جواب اقدام می نماید اگر یکی را نفع نکند شاید دیگری را
نافع آید سوال اول آن بود که سبب چیست که از اولیای متقدمین کرامات و خوارق
بسیار ظاهر میگردید و از بزرگان این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است
بواسطه قلت ظهور خوارق از ایشان چنانکه ظاهر از فحوای عبارت است فالعیاذ بالله سبحانه
من تسویلات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرایط آن بخلاف معجزه
که نبی را علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوت است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع
و ذایع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت ولایت دلالت ندارد و تفاضل
آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد
و از ابعد اکثر خوارقی که از بعض اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم
عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیا بمرتبه ادنی صحابی نرسد نظر بظهور خوارق اگر گونه
نظریست دلیل است بر قصور استعداد و تقلید ایشان بان قبول فیوض نبوت و ولایت جامع اند که

استعداد

که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر ایشان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه
قوت استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام اصلا محتاج بدلیل نگشت
و بو جهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره
بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد حق سبحانه در شان این بی دولتان می فرماید وان
یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا
ان هذا الا اساطیر الاولین با آنکه گوییم ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده
از پنج شش خوارق نقل نکرده اند جنید که سید این طایفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حیث قال عز وجل ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات
و از مشایخ این وقت اگر معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیاء الله را چه
متقدم و چه متاخر در بیشتر ظهور خوارق مدعی اگر دانند یا ندانند خورشید نه مجرم ار
کسی بینا نیست سوال دویم آن بود که در کشف و شهود طالبان صادق القاء
شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب آنکه
در امور مکاشفه بعض غلطها یافته میشود چیست جوابش آنست والله سبحانه اعلم بالصواب که مجلی از
القای شیطانی محفوظ نیست هرگاه در انبیا متصور باشد بلکه محقق در اولیا بطریق اولی خواهد بود
طالب صادق چه باشد غایة ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بران القا متنبه می سازند
و باطل را از حق جدا می نماید کریمهٔ فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته دال است
برین معنی و در اولیا این تنبیه لازم نیست که او تابع نبی است هر چه مخالف نبی خواهد یافت رد خواهد
کرد و باطل خواهد داشت اما در صورتیکه شریعت نبی از ان ساکت است در اثبات و نفی آن حکم نمیکند

علت غلط شدن کشف اولیا

فرق میان کرامت و استدراج

امتیاز حق از باطل بطریق قطعیة دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصوری
بولایة راه نمی یابد چه اتیان بشریعت و متابعت بی تکلف لازمت داریست و امور مسکوت عنها
زاید بر شریعت اند و ما مکلف بامور زایده نیستیم باید دانست که غلط کشف متصور بر القای
شیطانی نیست لیکن مناسبت که در متخیله احکام غیر صادقه صورتی پیدا کند که شیطان را در آن هیچ
دخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی منامات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می بینند
و بعضی احکام شرعیه را اخذ می کنند که فی الحقیقه خلاف آن احکام متحقق است درین صورت
القای شیطانی متصور نیست که مختار علما عدم تمثل شیطان است بصورت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام بهر صورتی که باشد پس درین صورت نیست الا تصرف متخیله که غیر واقع را واقع
وانموده است **سیوم** آن بود که چون تفرقه کرامات و خوارق استدراج از یکدیگر
بر بر است متفرقش نشناسند که آن ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب استدراج جوابش آنست والله
سبحانه اعلم بالصواب که طالب مستعد را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل
خود را در صحبت اول حق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف
آن مفهم خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است اگر خفای درین معنی است عوام
کالانعام است نه طالب را و خفای عوام نزد خواص از حیز اعتبار ساقط است که مثالی آن مرض قلبی است
و غشاوه بصر چیزها را بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانش این تفرقه ضروری تر است
والختم هذا المکتوب ببعض المعارف التی ینفک فی ان الزمثل هذه الشکوک والشبهات
بدانکه معنی تخلق باخلاق الله که در ولایة ماخوذ است آنست که حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتی که مناسب
باشند مر صفات وجبی را تعالی لیکن این مناسبت در اسم و مشارکت در عموم صفات نه در خواص
معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقایق در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره مسطور باید دید مقام

بیان معنی

در معنی تخلق باخلاق الله

بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه
چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت و تصرف او در دلها نفاذ
یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنوا است چون رونده
راه سخن حق را از هر کسی بی تهمت گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقایق بگوش جان فهم کند بدین صفت
موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چون رونده راه را بصر بصیرت
او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال دیگران بیند هر کس را به از خود بیند
و بنظر بصیری حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف
شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده بود چون رونده راه ما جیای سنت سرور کو
قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود
چون سالک بدعتهائی که بجای سنت گرفته اند وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف
شده باشد علی هذا القیاس عوام معنی تخلق را برنگ دیگر فهمیده اند ناچار در رتبه ضلالت
فرو نشسته خیال کرده اند که ولی را احیای جسد در کار است و اشیای غیبی می باید که اکثر بر وی
منکشف باشد و امثال اینها و هو کما تری من الظنون الفاسدة ان بعض الظن اثم
وایضا خوارق منحصر در احیا و اماتت نیست علوم و معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع
خوارق لهذا معجزه قرآن از سایر معجزات اقوی و ابقی آمد چون چشم بگشاید که این همه علوم و معارف
که در رنگ ابر نیسان میریزند از کجاست علوم ما این همه کثرت تباهیها موافق علوم شرعیه اند سر موی
مخالفت ایشان نیست این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواجه ما قدس الله سره
نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که سخن حضرت خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود را
پیر پرست نامیده اند زیاده چه نوشته آید و ابن السوال شما دلالا هر چند گران عمود اما چون بایست

چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آنقدر گفته آمده است بیک است بیت

هیچ زشتی نیست کو را خوبی همراه نیست ٭ زنگی ار شب رنگ را دندان چو در در گوهر است عجب

کار است که در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودند و سبب آن را زود واقعه فی دربی نموده

و نوشته بودید که اثر آن را در افاقت نیز یافت بجدی که ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت

و به توبه و انابت آورده و تجدید ایمان مشرف ساخت یکبار گذشته بود که تغییر در این وضع

مفهوم گشت و برجوع قهقری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صدد آن آمد که آن دو واقعه را

وجهی پیدا شود که بالقای شیطانی منجر گردد و یا بغلط کشفی نکشد آن چه بود و این چیست بیت

بگفتا فلانی چه بد میکند ٭ نه با من که با نفس خود میکند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم

متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و بیستم بمیان شیخ

صدر بافت در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است بر عکس آنچه گفته اند که ولایت افضل

از نبوت است ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه

وعلی آله وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بعض از مشایخ در سکر وقت گفته اند

که ولایت افضل از نبوت است و بعض دیگر از این ولایت ولایت نبی خواسته اند تا توهم افضلیت ولی

بر نبی رفع شود اما فی الحقیقه کار بر عکس است زیرا که نبوت نبی از ولایت او افضل است در ولایت

از تنگی سینه رو بخلق نمی تواند آورد و در نبوت از کمال انشراح صدری نه توجه حق سبحانه مانع

توجه خلق است و نه توجه خلق مانع توجه حق سبحانه و تعالی در نبوت تنها رو بخلق نیست تا ولایت را

که رو بحق دارد ترجیح روی بدهند عیاذا بالله سبحانه رو بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است

شان نبوت از آن برتر است فهم این معنی ارباب سکر را دشوار است اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت

ممتازند هنیئا لارباب النعیم نعیمهم بعضیة المقصود میان شاه عبدالله و الشیخ عبدالرحیم

باین فقرا

باین فقرا اخوت قرابت دارند والد ایشان مدتها ملازم بهادر خان بودند و حقیقة الحال عدم

بصارت دارند پسر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان

نیز اشارتی رود سود مند خواهد بود والسلام مکتوب صد و نهم بحکیم صدر هجده در یافت در بیان

سلامتی قلب از نسیان او ما دون حق سبحانه ایها الطبیب الحاذق ابقاکم الله اطبای امراض قلبیه اند ازاله علل باطنیه

منوط بتوجه این بزرگان است کلام ایشان دوا است و نظر ایشان شفا هم قوم لا یشقی جلیسهم

وهم جلساء الله وبهم یمطرون وبهم یرزقون رئیس امراض باطنیه و رئیس علل معنویه

گرفتاری قلب است بما دون حق سبحانه و تا از این گرفتاری تمام آزادی میسر نشود سلامتی محالست

چه شرکت را در آن حضرت جل سلطانه اصلا بار نیست الا لله الدین الخالص فکیف که شریک را

در آن غالب ساخته باشند نهایة بیحیائی است محبت غیر حق را سبحانه بر نهج غالب ساختن

که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبة من الایمان مکر این جمله را

گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان ما سوی است از قلب بالکلیه و ذهول از وقت

از اشیا جمله که بتکلیف یاد کنند هرگز یادش نیاید پس گرفتاری اشیا در آن موطن چه مجال این حالت

نزد اهل الله معبر بفنا است و قدم اول است درین راه و مبدأ ظهور انوار قدم است و منشأ ورود

معارف و حکم تلید و بدونها خرط القتاد بیت هیچکس را تا نگردد او فنا ٭ نیست ره در بارگاه کبریا

مکتوب صد و دهم بشیخ صدر الدین صدر بافت در بیان آنکه مقصود از خلقت انسان ادای

وظایف بندگیست و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه و تعالی بمنتهای تمنای ارباب

کمال رساند مقصود از خلقت انسان ادای وظایف بندگیست و دوام اقبالست بجناب حق

سبحانه و این معنی متحقق شدن بکمال اتباع سید الاولین والآخرین ظاهرا و باطنا علیه

من الصلوات انمها ومن التحیات اکملها میسر نیست رزقنا الله سبحانه وایاکم

کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قولاً و فعلاً ظاهراً و باطناً عملاً و اعتقاداً آمین یا رب العالمین بیت بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست بی دولت است آنکه بهیچ اختیار کرد هرچه غیر حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر و حق نجات یابد که غیر از خداوند جل و علا مقصودی نماند اگرچه از مقاصد اخروی و تنعمات بهشتی باشد هرچند این مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان سیئات است برگاه در امور اخروی حال بدین منوال باشد از امور دنیویه چگوید که دنیا مبغوضه حق است و تا آفریده است هرگز باو نگاه نکرده و حب او سرکناه هاست و طالبان آن مستحق لعن و طردند الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی نجانا الله سبحانه عن شرها و شر ما فیها بحرمة حبیبه محمد سید الاولین و الآخرین علیه الصلوة و السلام و الاکرام مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبلی صدور یافته در بیان آنکه توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دون حق جل و علا و معانیا سب آن الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجه ما دون او سبحانه تا زمانی که دل را گرفتاری بما سوا متحقق است اگرچه اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب حصول از فضول است از آنکه واحد گفتن و واحد دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است لابد است اما بنحو دیگر است فرق است در میان لا معبود الا الله و در میان لا موجود الا الله بین است تصدیق ایمان علمی است و اوراک وجدانی حالی است پیش از حال سخن از آن راندن محظور است جمعی از مشایخ که درین باب سخنها رانده اند از وجدان حالی نیست یا مغلوب بوده اند و در غلبه حال مستور یا مقصود از نوشتن در اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و استقامت احوال و اعوجاج آن از ترجمه احوال ایشان بسنجد یا بنده و حالت افشای اسرار ممنوعست حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال الغیب

ماهران

ماهران گرداینده استقامت بر متابعت سنت سنیه مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة روزی گرداناد بحرمت النبی وآله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بقیة القصدیع آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ عبدالفتاح حافظ از مردم آدمی دارمیزاده کثرت العیال و ابو البنات و قلت اسباب معیشت بران آورده که خود را بکرمان رساند امید است که بمقصود برسد زیاده تصدیع است مکتوب صد و دوازدهم بشیخ عبد الجلیل التانیسری ثم الجونپوری صدور یافته در بیان آنکه کار آنست که بعقاید اهل سنت و جماعت متحقق گردیم بابن دولت اگر احوال و مواجید عطا فرمایند منت میداریم والا این دولت را فی میداریم چون دولت مهم جرت حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را بحقیقت معتقدات حقه اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت متحقق ساخته توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گرداینده احوال که ثمرات این اعمال اند کرامت فرموده تمام بجناب قدس خود جل سلطانه جذب فرماید مصرع کار اینست و غیر این همه هیچ چه احوال و مواجید که بی تحقیق بحقیقت معتقدات این فرقه ناجیه میسر شود جز استدراج هیچ نمیدانیم و جز خرابی هیچ نمی انگاریم بابن دولت اتباع فرقه ناجیه هرچه بدهند منت میداریم و شکر بجای می آریم و اگر همین بدهند و هیچ از احوال و مواجید ندهند باک نداریم و راضی ایم و از بعض مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که در غلبه حال و سکر وقت بعض از علوم و معارف متضاده آرای صائبه اهل حق بظهور می آید چون مبنای آن کشفیات معذور اند امید است که فردا بآن مواخذه ننماید حکم مجتهد مخطی دارند که خطاء او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجانب علمای اهل حقست شکر الله تعالی سعیهم زیرا که علوم علما مقتبس از مشکوة نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که مؤید است بوحی قطعی و مقتدای معارف این صوفیه کشف و الهامست که خطا را بوی راهست و مصداق صحت کشف و الهام مطابقت است با علوم علمای اهل سنت اگر سر مویی

مخالفت است از دایرهٔ صواب بیرون است هذا هو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد
الحق الا الضلال رزقنا الله وایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین ظاهراً و باطناً
علماً و اعتقاداً علیه و علی آله و علیهم من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها والسلام علیکم
و علی من اتبع الهدی مکتوب صد و سیزدهم بکمال الدین حسین کولابی صدور یافت در بیان
فرق میان جذبهٔ مبتدی و جذبهٔ منتهی و آنکه مشهود مجذوبان در ابتدا روح است که فوق
قلب است و بیان شهود روح را شهود الهی جل سلطانه تخیل میکنند الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی المجذوب که کشش بر او غالب شده الانتهاء فوق نه بفوق فرق و کذا الحال فی الشهود
و لهو پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام دیگر نیست و مشهود در جذبهٔ بدایت حیث الاروح
منظور و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را
شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را با عالم اجسام نحوی از مناسبت ثابت است گاهی شهود را
شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی بمعیت قایل میشوند شهود حق جل و علا بحصول فنای مطلق که
نهایهٔ سلوک متحقق است متصور نیست بیت هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا
واین شهود را با عالم هیچ کاری نیست فرق در میان شهودین آنست که اگر با عالم بوجهٍ من الوجوه
مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس و اگر نامناسبت است علامت شهود الهیست جل و علا شهود
بواسطهٔ تنگی عبارت اطلاق کرده آید والا نسبت در رنگ منتسب الیه بیچون و بیچگونه است چون او را به بیچون
راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه مکتوب صد و چهاردهم بمیر محب الله مانکپوری صدور یافت
در تحریض بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات حق سبحانه و تعالی مخدومی
را بسر و برگ رساند دولت اتباع سید الاولین والآخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را
در عرصهٔ ظهور آورد و او را بهترین جمیع کاینات خلق کرد علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

الحمد

الحمد لله شکر اناده و بر آن استقامت بخشد که ذرهٔ این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیوی
و تنعمات اخروی بمراتب بهتر است فضیلت منوط بمتابعت سنت سنیهٔ اوست و مزیت مربوط
باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوات والتحیات مثلاً خواب نیمروزی که از روی این متابعت
واقع شود از کرور احیای لیالی که نه از متابعت است اولی و افضل است و هم چنین افطار یوم
یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الآباد که نه ماخوذ از شریعت است
بهتر است اعطای جیتلی بامر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المومنین
عمر رضی الله تعالی عنه روزی نماز بامداد را بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید
اصحاب عرض کردند که آن کس تمام شب زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المومنین
فرمودند که اگر او تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت میگذارد بهتر بود اهل ضلالت ریاضات
و مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوارند اگر اجری بر آن
اعمال شاقه مترتب میشود هم مقصور بر بعضی منافع دنیویست تمام دنیا چیست تا بعضی منافع
او را کسی اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است و اجرتش از همه کمتر مثل
متابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه و الماسات لطیفه کار میکنند عمل ایشان در نهایت
قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت است عمل یک ساعت تواند بود که باجر صد هزار برابر بود و سر
آنست عملی که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نامرضی او تعالی بر نامرضی
چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است این معنی را در عالم مجاز شاهد واضح است باندک التفات بظهور می آید
بیت هر چه گیرد علتی علت شود کفر گیرد کاملی ملت شود پس رأس جمیع سعادات متابعت سنت است
و سر بلای جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین
علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و پانزدهم بملا عبدالحق دهلوی

صدور یافته در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است مصرع
از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است ؛ این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام
در عالم خلق است و پنج گام در عالم امر بگام اول که بعالم امر میرسند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم
تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم وثم علی تفاوت درجات الکمال
کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین والآخرین علیه من الصلوات
اکملها ومن التسلیمات افضلها و آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از عالم خلق و عالم امر
داشته علی سبیل الاجمال تسهیلا للامر علی نظر الطلاب وحقیقة الامر ما حققته
بتوفیق الله سبحانه هذا مکتوب صد و شانزدهم بملا عبد الواحد لاهوری صدور یافته
در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان ما سوی است از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال
دنیوی بسیار از بعضی در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته
بود بوضوح انجامید بلی سلامتی قلب موقوف بر نسیان ما سوی است از قلب بحدی که اگر بتکلف یادش
دهند بیاد نیارد درین تقدیر خطور ما سوی را معنی نباشد این حالت معبر بفنای قلبی است و قدم اول است
درین راه و مبشر کمالات مراتب ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد همت را
بلند دارند و بجوز و مویز قناعت نکنند ان الله یحب معالی الهمم از کثرت اشتغال بامور دنیویه
خوف خیبت است در امور دنیه زنهار زنهار بسلامتی قلب مغرور نشوند که امکان رجعت است و در اشتغال
دنیوی مهما امکن اقدام نمایند که مبادا دهشتی پیدا شود و در خسارت افتند عیاذا بالله سبحانه
کناسی در فوق مراتب بهتر است از صدر نشینی در فنا همگی همت آن باشد که بفقر و نامرادی
زندگانی چند روزه بسر برده شود فر من الغنا و ادبر اکثر ما تفر من الاسد مکتوب
صد و هفدهم بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در بیان آنکه در ابتدا قلب تابع

درانتهای این

درانتهای این تبعیت نماند مولانا یار محمد فراموش نکرده باشند چند گاه قلب تابع حس است
حس خواه هرچه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یملک عینه فلیس القلب
عنده اشارت باین مرتبه است و در نهایه کار چونکه قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس دوری
قلبی تاثیر نکند لهذا مشائخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز نفرموده اند
بالجمله بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله در بیان طریق باشند و از صحبت ناجنس بجد بلیغ
اجتناب نمایند قدوم میان شیخ مزمل مقدمه سعادت دانسته صحبت ایشان را غنیمت شمرند و اکثر
اوقات با ایشان صحبت دارند که بسیار عزیز الوجودند والسلام مکتوب صد و هژدهم بملا قاسم علی بدخشی
صدور یافته در بیان خسارت جمعی که بر اهل الله اعتراض کنند کتابتی که محبت آثاری
مولانا قاسم علی فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه
ومن اساء فعلیها خواجه عبد الله انصاری میفرماید الهی گر خواهی برانداز ما را در انداز بیت
ترسم این قوم که بر دردکشان میخندند ؛ در سر کار خرابات کنند ایمان را حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را
از انکار فقرا و طعن در ایشان نگهدارد بحرمة سید البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
والسلام مکتوب صد و نوزدهم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بصحبت
شیخ مقتدی و در بیان آنکه گاه است که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را هم بتعلیم طریقه
اجازت میفرمایند بواسطه بعضی مصلحتها مکتوب شریف خدمت میر در وصول یافت این راه
دیوانگی میطلبد در خبر آمده لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون و چون جنون از
تدبیر زن و فرزند فارغ گشته از اندیشه کجا و کجا جمعیت میسر شد این دیوانگی در نظر شما است
اما ابواب هذا الطایل را خوش پیش ساخته اید چه توان کرد در بیمفارقت کسب بینائی بسیار معلوم
میکرد و رفو و تدارک آن نمایند و با استطاعت عنی را عین استطاعت دانسته رفع بعد صوری نمایند جمعیت

این طایفه در ماورا جمعیت منلقت اسباب جمعیت خلق باعث تفرقه ایشانست و در سبب
تفرقه خلق باید رفت تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضاً در جمعیت خلایق این طایفه را جمعیت بخشند از ان جمعیت
باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای جان نگردد و قیاس با حوال فلان و فلان نباید کرد
که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت درجاتها سوای دوست الا اندکست اندک نیست
مسافت دیده و اکثر مراتب بسیار است مشایخ طریقت پیش از تمامی مراتب بعضی مریدان را اجازت تعلیم طریقت داده اند
حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخی را بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل
فرموده بودند که ای یعقوب هرچه از ما بتو رسیده است بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من
در خدمت علاء الدین خواهی بود و آخر کار در خدمت علاء الدین کرد چنانچه حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی در نفحات این را اظهار فرموده اند خواجه علاء الدین مستشار شده تا بحضرت خواجه نقشبند نسبت پیوسته
المجالعلاج این تفرقه صحبت ارباب جمعیت است مکرراً و مؤکداً نوشته شده است شنیده باشد که مولانا محمد یحیی
نوکری اختیار کرده وضع فقرا را گذاشته افسوس هزار افسوس که کسی را از اعلی علیین با سفل السافلین برند امراد
از دو حال بیرون نخواهد بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد اگر جمعیت خواهند داد و حیّر و اگر نخواهند دادند بدتر
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام
مکتوب صد و بیستم بمیر محمد نعمان صدور یافت در ترغیب بصحبت ارباب جمعیت و آنکه
خدمت پیر فراموش نکنید که بسلامی و پیامی هم یاد آوری نمیفرمایند فرصت بسیار است و حرمان آن لازم
معاصر و آن صحبت ارباب جمعیت است لا نعدل بالصحبة شیأ کائناً ما کان الا تری ان اصحاب
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیهم وسلم وبارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء
علیهم السلام وان کان ویساً قرنیاً او عمر مرواً بیا مع بلوغهما نهایة الدرجات ووصولهما
غایة الکمالات سوی الصحبة فلا جرم صار خطاء معاویة خیراً من صوابهما ببرکة الصحبة

وسهو عمرو بن العاص

وسهو عمرو بن العاص افضل من صحوهما لما ان ایمان هؤلاء الکبراء صار بالصحبة شهودیاً
برؤیة الرسول وحضور الملک وشهود الوحی ومعاینة المعجزة وما اتفق لمن عداهم هذه
الکمالات التی هی اصل سایر الکمالات کلها ولو علم اویس فضیلة الصحبة بجملة الخاصیة
لمن یمنعه مانع من الصحبة وما آثر شیأ من الاشیاء علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته
من یشاء والله ذو الفضل العظیم بیت سکندر را نمی بخشند آبی بزور و زر میسر نیست این کار
اللهم ان لم تخلقنا فی هذه النشاة فی قرن هؤلاء الاکابر فاجعلنا فی النشاة
الاخرة محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات
والسلام مکتوب صد و بیست و یکم نیز بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان آنکه این راه بیکی
هفت گام است چنانکه قرار یافته است بعضی از یاران بشش گام رسیده اند خدمت میر دعوات
فراوان مطالعه فرمایند مدتیست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرای این جانب خبری نگرفته
الحمد لله سبحانه والمنة که فقرا مرفه الاحوال اند شمه از طریق اجمال در معرض بیان می آرد محبت آثارا
این راه بیکی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و جمعی
تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب سه گام هم بسیار اند ازین جا باید قیاس
حال کرد که پیش قدم باشد طلب بلند همتی در کار است تا بجیفه دنیه اکتفا نشود زیاده برین گنجایش وقت نبود مکتوب
صد و بیست و دوم بمولانا طاهر بدخشی صدور یافت در ترغیب بر طلب بلند همتی و عدم التفات بهر چیز از روی
نفس مولانا محمد طاهر بعد در رسانیدند مولانا یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر بجانب
هندوستان مصمم دارند بروند و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی شغل مشهورات دوام
احضار و اجتناب از اختلاط با غیار لازم است همت را بلند باید داشت و بهر چه بدست افتد نباید
پرداخت بیت ما از پیاله نوری که بود مشرق انوار از مغرب او رکب مشکوة گذشتیم فقرای این زمانه اکثر

درمقام رضی واکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم قاتل است فرصتنام کما تقرر من الاسلاف طریق حازم باشند و واقفان چندان اعتبار نکنند کم مجال تاویل را میدان وسیع است زنهار بخواب خیال گول نشوند شعر کیف الوصول الی سعادة ودونها قلل الجبال ودونهن حتوف والسلام

مکتوب صد و بیست و سیوم نیز بملا طاهر صدور یافت در بیان اداء النفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم ترک فرض را از فرایض را خلل بخشی است

مکتوب شریف اخوی ارشدی لا زال کاسمه طاهرا عن دنس التعلقات رسیده باعث مزید فرحت آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اشتغال بنفل از نوافل با عراض فرض از فرایض از خلال ما لا یعنی است پس تفتیش احوال خود بودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچه چیز است بنفل است یا بفرض بواسطه ادای یک نفل مرتکب چندین محظورات باید شد سبحانه الله خطه فاینده العاقل یکفیه الاشارة والسلام علیکم وعلی رفقائکم

مکتوب صد و بیست و چهارم نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه استطاعت زاد و راحله شرط وجوب حج است ادای حج با وجود بی استطاعتی نیست بحصول مطلوب داخل تضییع اوقات

مکتوب شریف اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید لله سبحانه الحمد والمنة که فتوری در اخلاص و محبت فقرا راه نیافته است با وجود دوری ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیم است محبت آثار چون شعار حفت طلبیده و برفتن عزم مصمم کرده در وقت وداع اینقدر مذکور ساخته بود که باحتمال که شاید بام شما درین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخاره را موافق نیافته ند و تجویزی در ینباب مفهوم نگشت بالضرورت توقف در زید صلاح فقرا اول در رفتن شما نبود اما شوق شما را ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راهست بی استطاعت تضییع اوقات امام را که گذشته اند بر عزیز عمر و زیان بر وجهی مناسب نیست در چنین کتابت شما این مضمون نوشته است رسیده باشند سخن است بیشتر مختار شند والسلام

مکتوب صد و بیست و پنجم به میر صالح نیشاپوری صدور یافت در بیان

اگر عالم

اگر عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالت شانه و عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیة والمظهریة وما یناسب فی ذلک اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالت شانه و مرایای شئون و کمالات ذاتیه او جل سلطانه کنجی بود مخفی و ستری بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را بنحوی خلق فرمود که به ذوات و صفات خویش دال باشند بر ذوات و صفات او سبحانه پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوقات ویند و دال اند بر اسما و شیونات او تعالی حکم باتحاد و عینیه و نسبت احاطه و سریان و معیت ذاتیه آنچه از غلبه حال سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان را شربه ارزانی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا المخلوقیة المظهریة و احاطه و سریان و معیت علمی میدانند مطابق علمای اهل حق شکر الله تعالی سعیهم محبت جماعه صوفیه که اثبات بعض نسب ذاتیه می نمایند کالاحاطة والمعیة مثلا معترف اند با آنکه از ذات جمیع نسب مسلوب است حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب مینمایند فهل هذا الا تناقض و در ذات مراتب اثبات نمودن از برای دفع این تناقض تکلفات است در رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسیط حقیقی نمیدانند و ماورای او هر چه هست داخل اسمای شمرند فراق دوست اگر اندک است اندک نیست درون دیده اگر نیم موست بسیار است مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم مثلا عالم نحریری و فاضل خواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصه ظهور آرد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن آن کمالات را جلوه دهد پس این صورت این حروف و اصوات دوال با معانی مخزونه هیچ نسبتی نیست الا آنکه این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفیه اند و مرایای آن کمالات مخزونه حروف و اصوات را با این معانی مخفیه که نفس معنی ندارد و هم چنین حکم با حاطه و معیت درین صورت غیره واتسعت معانی بهان حرف مخزونه اند هیچ تغییری در ذات و صفات آنها

راه یافته است لیکن چون در میان معانی و ابحروف و اصوات و دوال نحوی از مناسبت و اتحاد
ملوثیه متحقق است بعضی معانی زایده ازان در تخیل می‌آید فی الحقیقه آن معانی مخزونه ازان معانی زایده منزه
و مبراست آنچه معتقد ماست درین مسئله همین اثبات امر زاید ورای مظهریه و مرآتیه نمودن
از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر است ذات او تعالی فی الحقیقه از نسبت معراست و از مناسبت مبرا
ما للتراب و رب الارباب با اینقدر مناسبت ظاهریه و مظهریه وحدت وجود گویند یا
نگویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اظلال و ظلیت و ظاهریه و مظهریه نه آنکه یک موجود است
و ما سوای او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائیه است اثبات حقیقت در ما
سوای او از اوهام و خیالات او را منبر آرد که مقصود سوفسطائیه است بیت چون لباس هستی تو او را از نخست
سوی آن حضرت نسب کردی درست واکنون دانستی که ظل کیستی فارغی گر مرده ور گر زیستی

مکتوب [illegible] شیخ [illegible] محمد صالح [illegible] در بیان آنکه طالب
باید که اهتمام در نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه
هرچه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل [illegible]
اگرچه وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست و ما یناسب ذلک سیادت و نقابت دستگاها
طالب باید که اهتمام در نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه
در حوصله فهم و در حیطه وهم در آید آن را نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا بوجوب مطلوب نماید
مصرع بیش ازین پی نبرد ماند که هست اگرچه وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست ماورای وجود باید طلبید
علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند که وجود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی
سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ماورای وجود امر دیگر اثبات ناکردن از قصور نظر است قال
الشیخ علاء الدوله فوق عالم الوجود عالم الملک الودود این درویش را چون از مرتبه وجود بالا گذرانیدند

با جمله‌ها

با چندگاه که مغلوب آن حال بود خود را از روی ذوق و وجدان از ارباب تعطیل می‌یافت و حکم
بوجود واجب جل شانه نمی‌کرد چه وجود را در راه گذشته بود و در مرتبه ذات وجود را گنجایش نمی‌یافت
اسلام او در آن وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هرچه در حوصله ممکن در آید بالطریق اولی ممکن باشد
فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته از حصول فنا فی الله و البقاء بالله
کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محالست و مستلزم قلب حقایق پس ممکن چون واجب نگردد از نصیب
ممکن جز از عجز از ادراک واجب تعالی امر دیگر نباشد بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا
همیشه باد بدست است دام را بلند همتی همین طور مطلب طالبی خواهد که هیچ از و بدست نیاید و هیچ نام و نشان
از و پیدا نشود جمعی هستند که مطلب میخواهند که آن را عین خود یابند و قرب و معیت با او پیدا سازند مصرع
آن ایشانند و من چنینم یا رب والسلام اولا و آخرا مکتوب [illegible] احمد
[illegible] در بیان آنکه خدمت والدین [illegible] حسنات [illegible]
[illegible] حقیقی [illegible] تعطیل صرف [illegible] سیئات [illegible] حسنات الابرار
سیئات المقربین و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب سیادت [illegible] که در باب توقف
مژده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقوع می‌آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قال الله
سبحانه و تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها
و قال الله سبحانه و تعالی ایضا ان اشکر لی و لوالدیک مع ذلک معتقد آن باید بود که
این همه در جنب وصول الی المطلوب حقیقی بیکاری محض است بلکه در حوز طی منازل سلوک نیز
تعطیل صرف حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بیت هرچه جز عشق خدای
احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق مقدم است ادای
حقوق انها امتثال الامر اوست سبحانه لاجرم الحال آن بود که خدمت او را گذاشته بخدمت دیگر اشتغال نمائید

پس خدمات انبیا باین تقریب اجمع خدمات حق است سبحانه اما از خدمت تا خدمت فرق بسیار است
مزارعان و قلبه رانان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان دیگر است آنکه تمام روز زحمت
و قلبه رانی بردن چنین مصیبت است و مزد هر کار باندازهٔ آن کار است قلبه ران با محنت تمام در روزی
یک تنکه اجره میگیرد و مقرب در ساعتی بخدمت حضور مستحق لکها میگردد ومع ذلک او را با این
تنکها هیچ تعلق نیست گرفتار قرب شاهست پس شتان ما بینهما فرق چنین جلیلی موافقت
خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چه نویسم والسلام مکتوب صد و بیست و هشتم بخواجه مقیم صدور
یافت در ترغیب بانابت بهمت و عدم التفات بغیر مطلوب حقیقی حضرت خواجه مقیم در وادی کار زار فراموش
نسازند بلکه دور ندانند المرء مع من احب المقصود سلوک بغایت طریق است مطلب در کلی
رفعت همم در نهایت منقصت منازل و حط همم در سراب طلب دنائت عیاذاً بالله سبحانه
وسط را نهایت انگاشته بیکبار غیر مقصد را مقصد دانند و جز را چون کل تصور نماید و از وصول
بمطلوب حقیقی باز مانند همت بلند می باید ساخت و بهیچ حال سر فرود نباید کرد و ورای الوراء
می باید جست حصول این چنین همت البته بتوجه شیخ مقتدا است و توجه او بقدر اخلاص و محبت
مرید مقتدا است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مکتوب صد و بیست و نهم
بسید نظام صدور یافت در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت
سبب جمعیت اوست کما قیل بلاء المحبوبین و بلاء المحجوبین مکتوب شریف وصول
یافت آدمی چونکه جامع ترین جمیع موجودات است بواسطهٔ هر جزئی از اجزای او تعلق و گرفتاری بموجودات
متکثره پیدا است پس فی الحقیقه جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس خداوندی جل سلطانه
از همه بیشتر گشت و تعلقات متعدده و سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر توفیق ایزدی جل شانه
خود را ازین تعلقات پراکنده جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاز فوزاً عظیماً والا فقد

ضلّ ضلالاً

ضلّ ضلالاً بعیداً بهترین موجودات بواسطهٔ جامعیت چونکه انسانست بدترین مخلوقات بواسطهٔ
جامعیت هم اوست آیینهٔ او بواسطه جامعیت اتم است اگر رو بعالم دارد از همه کدرتر است
و اگر رو بحق سبحانه وتعالی دارد از همه مصفاتر است و از همه پیش در کمال ازدیاد از قدس این تعلقات خاصّهٔ محمد
رسول الله است صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم و بعد از ان انبیا و اولیای دیگر علی تفاوت درجاتهم
صلوات الله تعالی وتسلیماته علی نبینا وعلیهم وعلی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین رزقنا الله
سبحانه وایاکم النجاة عن هذه التعلقات بحرمة النبی المصطفی الممدوح بقوله سبحانه وتعالی ما زاغ
البصر وما طغی علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها زیاده برین موجب
املال است والسلام والاکرام مکتوب صد و سی ام بجلال الدین صدور یافت در بیان آنکه تلوینات
احوال چندان اعتبار ندارد حصول مقصد بیچون و بیچگون باید کرد تلوینات احوال را چندان اعتبار
نیست بآن مقید نباید شد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنید مقصود دیگر است از گفت و شنود
و دید و شهود منزه و مبراست طفلان سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند همت بلند باید داشت
کار دیگر است اینها همه خواب و خیالست در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید نفس الامر پادشاه نیست
اما این خواب امیدواری می بخشد در طریقهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار اکابرهم وقایع را
اعتبار نمی کنند این بیت از کتب ایشان نوشته اند بیت چو غلام آفتابم همه زآفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم اگر حالی از احوال بیاید و برود جای شادی و غم نیست
منتظر حصول مقصود بیچون و بیچگون باید بود والسلام مکتوب صد و سی و یکم بخواجه محمد شرف کابلی
صدور یافت در بیان علو شأن طریقهٔ حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم و شکایت از
جماعتی که درین طریقهٔ علیا احداثات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اخوی ارشدی خواجه محمد شرف

شرّفه الله سبحانه بتشریفات اولیائه الکرام بدانند که طریقهٔ حضرات خواجگان
قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق موصله است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگان
مندرج و نسبت ایشان فوق همه نسبتهاست اینهمه بواسطهٔ آنست که درین طریق التزام سنّت
و اجتناب از بدعت هنگام کرده عمل برخصت تجویز نمی نمایند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت
از دست نمی دهند اگرچه بصورت در سیرت مضرّ دانند احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند
و اذواق و معارف را خادم علوم شرعیه دانسته جواهر نفیسهٔ شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز
و جد و حال عوض نمیکنند و بترّهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند از نصّ بفصّ نمیگرایند
و از فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمیکنند حال ایشان بر دوامست و وقت ایشان بر
استمرار آن تجلی ذاتی که دیگرانرا کالبرق است این بزرگوارانرا دایمیست حضوری که غیبت در قفای
آن نباشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقطست رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ
ذِكْرِ اللَّهِ اما فهم هرکس بمذاق این اکابر نرسد نزدیکست که قاصران این طریقهٔ علیه نیز از بعض کمالات
ایشان انکار نمایند بیت قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور حاش لله که برآرم بزبان این گله را
اگر بعضی از خلفای متاخرین این طریقهٔ علیه درین طریق نیز احداثها نموده اند و روش اصل اکابر را
از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که این محدثات تکمیل این طریقه نموده اند
حاش و کلا كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا بلکه در تخریب و تضییع آن
کوشیده اند افسوس هزار افسوس بعضی از مبتدعات که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقهٔ علیه
احداث نموده اند نماز تهجد را بجماعت میگذارند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تهجد
جمع میگردند و بجمعیت تمام ادا می نمایند و این عمل مکروهست بکراهت تحریمیه جمعی از فقها که تداعی را
شرط کراهت داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیهٔ مسجد ساخته و زیاده از سه کس را باتفاق

مکروه گفته اند

مکروه گفته اند و ایضا نماز تهجد را با بین صبح سیزده رکعت میدانند که دوازده رکعت را ایستاده میگذارند
و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت حاصل کنند و بآن سیزده کردد و حال آنکه چنین نیست حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی هفت
نماز تهجد همراه و تر حکم فردیه پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت قعود را حکم یک رکعت قیام داده اند منشاء
امثال این علوم و عمل عدم تتبع سنت سنیهٔ مصطفویه است علی صاحبها الصلوة و السلام
و التحیة عجب است در بلاد علما که ماورای مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته
با آنکه ما فقیران علوم اسلامیه را از برکات ایشان استفاضه کرده ایم والله سبحانه الملهم للصواب
بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است مکتوب صد و
سی و دوم بملا محمد صدیق صدور یافت در بیان اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب
بر صحبت فقرا بر ایشان که کاسی فقرا به از صدرنشینی اغنیاست رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ
هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ای برادر ظاهر از صحبت
فقرا دل تنگ گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است فردا کوا خواهد
گشاد و غیر از ندامت فایده نخواهد کرد جز شرمندگی الا بوالهوس امر تو از دوحال خالی نیست در مجلس
اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر بدانند که کاسی فقرا به از صدرنشینی اغنیا امروز این سخن معقول شما شود
یا نشود آخر معقول خواهد شد و فایده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب و تمنای لباس فاخره
شما را درین بلا انداخته است هنوز هم هیچ نرفته است فکری از اصل بکنید و هرچه از حق سبحانه و تعالی مانع
آید آنرا دشمن داشته از وی فرار نمایید و حذر کنید إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ
فَاحْذَرُوهُمْ نص قاطعست حقوق صحبت برآن داشته که یکمرتبه نصیحت شما کرده شود بعمل آرند
یا نه من از اول میدانستم از فضولیهای شما که استقامت بر فقر یا بر وضع دشوار است وَقَدْ كَانَ بِهَا

هر دو را از سر بدر کردیم غرض جمع بینهما ازین رباعی که آنانکه بجمع بین الدنیا و الآخرة فنان را ملتمس و الحیس فنان صاحب

خفت ان یکون انا الی الله راجعون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات والتحیات اتمها واکملها مرا از فطرت و استعداد
شما توقع دیگر داشتم چه از نقیض شما در سر کین اند خشید انا لله وانا الیه راجعون مکتوب صد و سی و
نهم بملا محمد صدیق صدوریافت در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید
داشت مکتوبی که بدست فاصد ارسال داشته بود و بدرسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را
عزیز باید داشت از رسوم و عادات کار نمیکشاید و از تحمل و تعلل جز خسارت و حرمان ثمر
اثر آید مخبر صادق علیه وعلی اله من الصلوات اکملها ومن التسلیمات اتمها فرموده هلک
المسوفون سوفا فعل گویندگان هلاک شدند عمر موجود را صرف امر موهوم نمودن و موهوم را
از برای موجود نگاهداشتن ابلهی بی ستره است باید که نقد وقت معروف امر اهم گردد و نسیه از برای
مزخرفات لایعنی مدخر باشد حق سبحانه وتعالی ذره بی آرامی بدهد که از آرام باسوای او تعالی نیستر
گرد و گفتگو حاصل ندارد سلامتی قلب بی طلبند فکر را اصل باید کرد و از ما لایعنی اعراض تام باید نمود
بیت هرچه جز ذکر خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است ما علی الرسول الا البلاغ
مکتوب صد و سی و چهارم بملا محمد صدیق صدور یافت در منع از تسویف حضرت حق سبحانه
وتعالی در مدارج قرب عروجات بی اندازه کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه
وعلی اله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها محبت آثارا الوقت سیف قاطع ان
لم تقطعه یقطعک معلوم نیست که فردا فرصت دهند یا نه امر اهم را امروز باید کرد و
غیره اهم را بر فردا باید انداخت حکم عقل این نیست نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده بر این چه نویسد
والسلام مکتوب صد و سی و پنجم هذا المکتوب ارسل الی الخلیل الصدیق محمد صدیق
فی بیان مراتب الولایة عامة کانت او خاصة مع بعض حقائق الخاصة اعلم ان الولایة

عبارة عن الفناء والبقاء

عبارة عن الفناء والبقاء وهی اما عامة او خاصة ونعنی بالعامة مطلق الولایة وبالخاصة
الولایة المحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام والطمأنینة فرضیت عن مولیها عنها
وسلم قلبه لمقلبه وتخلص روحه کلیه الی مکاشفة حضرة صفات اللاهوت وشاهد
سره مع ملاحظة الشئون والاعتبارات فی هذا المقام شرف بالتجلیات الذاتیة البرقیة
وتحیر خفیه لکمال التنزه والتقدس والکبریاء واتصل اخفاه اتصالا بلا تکیف وضرب
من المثال هذا ع هنیئا لارباب النعیم نعیمهم ومما ینبغی ان یعلم ان الولایة الخاصة
المحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة متمیزة عن سایر مراتب الولایة فی طرفی العروج
والنزول اما فی طرف العروج فلان فناء الاخفی وبقائه مختصان بتلک الولایة الخاصة
وعروج سایر الولایات الی الخفی فقط مع تفاوت درجاتها بعینها عروج بعض ارباب الولایة
الی مقام الروح وعروج البعض الی السر وعروج بعض آخر الی الخفی وهو اقصی درجات الولایة
واما فی طرف النزول فلان لاحاد الاولیاء المحمدیة علیه وعلی اله الصلوة والسلام والتحیة
نصیبا من کمالات درجات تلک الولایة لما انه صلی الله علیه واله وسلم اسری لیلة المعراج
بالجسد الی ما شاء الله تعالی وعرض علیه الجنة والنار واوحی الیه ما اوحی وشرف هنالک بالرؤیة
البصریة وهذا القسم من المعراج مخصوص به علیه الصلوة والسلام والاولیاء المتابعون
له بکمال المتابعة السالکون لهم ایضا نصیب من هذه المرتبة المخصوصة ع وللارض
من کاس الکرام نصیب غایة ما فی الباب ان وقوع الرؤیة فی الدنیا مخصوص به علیه الصلوة
والسلام والحالات التی حصلت لاولیائه الذین تحققوا فیه لیست برؤیة والفرق بین
الرؤیة وتلک الحالة کالفرق بین الاصل والفرع والشخص والظل ولیس احدهما عین الآخر
مکتوب صد و سی و ششم بملا محمد صدیق صدور یافت در منع از تسویف و تأخیر در تحصیل مطلوب حقیقی

مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصد اواخر عشره مبارکه رسید بعد از فطر آن بجواب کتابها پرداخت
جواب کتابت خان خانان و جواب کتابت خواجه عبدالله را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند
نمود رفتن شما درین وقت بظاهر معقول فقیر نمیشود تا حکمت چه باشد والامر عند الله سبحانه کاش
فرمایند که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده
فکر کار خود باید کرد نه آنرا وسیله قوت دیگر باید ساخت که تا تسلسل بکشد و درویشی بطول
امل کفرست و معامله تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر شتابی دارند
باید به خواجگی چرخی نوشت منقح و مربع الاوهام در جواب منقح بنویسید و وعده موکد مفهوم شود
باین نیت برخیزد اما علاج تسویف و تاخیر چه باشد هر چه بکنند زودتر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است

مکتوب صد و سیو هفتم به حاجی خضر افغان صدور یافت در علو شان ادای نماز مکتوبات
کمال آن بنهایة النهایة و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاذ
در عبادات شده و رفع کلفت در ادای آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصا در ادای صلوة که غیر منتهی
میسر نیست علی الخصوص در ادای فرائض صلوة زیرا که در ابتدای نهایت بادای صلوة نافله لذت میسازند
و در نهایت النهایة این نسبت بفرائض مشروط میگردد و در ادای نوافل خود را بیکار میدانند کار عظیم
نزد او ادای فرایض است و بس ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد باید دانست التذاذی که در
حین ادای صلوة دست میدهد نفس را در آن اصلا حظی نیست در حین این التذاذ او در ناله و فغانست
سبحان الله چه مرتبه است ع هنیئا لارباب النعیم نعیمهم امثال ما مردم بوالهوس را گفت و شنود
این سخنان هم مغتنم است ع بارى بهیچ خاطر خود شاد میکنیم و نیز بدانند که رتبه نماز در دنیا در رنگ
رتبه رویت است در آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت در حین رؤیت
و بدانند که سایر عبادات وسایلند از برای نماز و نماز از مقاصد است والسلام والاکرام مکتوب صد

سیو هشتم

سیو هشتم به شیخ بهاء الدین سرهندی صدور یافت در مذمت دنیا و دنیه و اجتناب از صحبت
ارباب دنیا فرزندان ارشدی باین دنیای مبغوضه خورسند نباشند و سرمایه دوام اقبال بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه از دست ندهند فکر باید نمود که چه چیز میفروشند و چه چیز میخرند و آخرت را
بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانه بخلق باز ماندن از سفاهت و بیخردیست جمع دنیا و آخرت
از قبیل جمع اضداد است ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا ازین دو ضد هر کدام را اختیار
کنند بهر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت ابدیست و متاع دنیا قلیل دنیا مبغوض حق است
سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی و تقدس شعر عش ما شئت فانک میت والزم ما شئت
فانک مفارقه آخر زن و فرزند را می باید گذاشت و مقرر آنها را بحق سبحانه باید سپرد امروز خود را
مرده باید انگاشت و مهمات آنها را بحق تعالی باید تفویض نمود ایضا اموالکم و اولادکم عدوا لکم
فاحذروهم نص قاطعست بکرر شنیده باشند خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کشود
صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم قاتل است کشته این سم بموت ابدی گرفتار است العاقل یکفیه
الاشارة فکیف التصریح مع المبالغة والتاکید لقمه چرب دار و دنیا مرض قلبی میگردد کیف
الفلاح والنجاة الحذر الحذر الحذر بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم
پند گیر خواه ملال فر من صحبتهم اکثر مما تفر من الاسد فانه یوجب الموت الدنیوی
و هلاک قلیل فی الاخرة واختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی والخسارة السرمدی
فایاک وصحبتهم وایاک ونقمتهم وایاک وصحبتهم وقد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع
غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که این همه تواضع و چاپلوسی از جهت غنای
ایشانست یا چیزی دیگر شک نیست که از جهت غنای ایشانست و نتیجه آن ذهاب دو ثلث دین
فاین انت عن الاسلام واین انت من النجاة این همه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که مبادا

که لقمه چرب و صحبت ناجنس و الآن فرزندان از تذکر مواعظ و تحقق نصایح در پرده انداخته باشد بکلیه کلام متاثر نگردد فالحذر الحذر من صحبتهم والحذر والحذر من رویتهم والله سبحانه الموفق نجانا الله سبحانه وایاکم عما لا یرضی عنه ربنا المتعال بحرمة سید البشر الممدوح بمازاغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام مکتوب صد و سیوم بحکیم حاذق گیلانی صدور یافته در بیان آنکه جماعه بیدولتان که طعن در اهل اسلام می نمایند هجو و نکوهش ایشان موجب اجر مستحسن الفقات نامه گرامی مشرف ساخت حق سبحانه و تعالی شما را سلامت دارد که تفقد احوال فقرا می فرمایند و حضور و غیبت را یکسان میدارند مخدوما کفار قریش چون از کمال بی سعادتی در هجو و نکوهش اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات بعضی از شعرای اسلامیه امر فرمودند که هجو کفار بگویند را چنانچه آن شاعر در حضور آن سرور علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بر بالای منبری آمده اشعار هجویه کفار را میخواند آن سرور مبشر بودند که روح القدس با تست مادامی که هجو کفار میکنند معلوم است که ایذای خلق از مستحسنات عشق است اللهم اجعلنا منهم بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و چهارم بملا محمد معصوم کابلی صدور یافت در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است محبت آثار رنج و محنت از لوازم محبت است اختیار فقر را در دو غم لابد است شعر عرض از عشق توام چاشنی درد غمست ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کمست شعر دوست آن را که بهر خواهد تا از عزا و انقطاع بالکلیه حاصل کرده اینجا آرام در باره آرامیست و سازد در سوز و قرار در بیقراری و راحت در جراحت این مقام دریافت طلبیدن خود را در محنت انداختن است نام خود را محبوب باید سپرد و هر چه از و بیاید باشد رضا باید قبول کرد و ابرو نباید پیچید طریق زندگانی درین موضع است تا توانید استقامت ورزید والا فتور در رفقات مشغولی شما موجب شده بود اما پیش از قوت الضعف کشید غم نیست که اندکی خود را

ازین نزد دات

ازین نزد دات جمیع سازند بهتر از بیشتر خواهد شد باید که این اسباب تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند تا توانسته کار کرد والسلام مکتوب صد و چهارم بملا محمد قلیج صدور یافت در بیان آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات کرامت فرماید بحرمة سید الرسل علیه و علی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات از احوال قلبی گاهی بنویسند که چه صورت دارد ایشان از آن باب چیزی نوشته باشند که موجب توجه بایشان است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چون استقامت بر اخلاص است امید است که کار سنین بسالها میسر گردد والسلام مکتوب صد و چهارم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافته در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندکی بدست افتد اندک نیست مکتوب شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت فقرا و توجه باین طایفه از اجل نعم خداوند جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بر آن مسئول مرجوست نیازی که بعد روی ایشان فرستاده بودند نیز بوصول انجامید فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از آنجا فرا رسیده بود از آن معقول هیچ ذکر نیافت معاذ الله که در آن فتوری رفته باشد بیت یک چشم زدن خیال او پیش نظر بهتر ز خیال خوبرویان همه عمر از نسبت این بزرگواران اگر اندکی بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اما از این فتور غم نیست چون رشته محبت بحبل این نسبت قویست خرقه که مکرر پوشیده شده است ارسال داشته شد که گاه گاه اگر بپوشند و با ادب نگاه دارند که فواید بسیار از آن متوقعست هر گاه آن جامه را بپوشند با وضو بپوشند و تکرار سبق نمایند امیدست (امیدوار کرامت) که جمعیت تمام روی دهد و هر گاه چیزی نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسند که احوال ظاهر را با احوال باطن در حیز اعتبار ساقطست مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله الصلوة

والسلام ظاهراً و باطناً مکتوب صد و چهل و سوم بملا شمس صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را
غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند صحبت فقرا مولانا شمس موافق باشد موسم جوانی را غنیمت شمرده
بلهو و لعب صرف نکنند و بجوز و مویز عوض ننماید که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امری دیگر نخواهد بود و کار
نخواهد داشت جز شرطهات پنج وقت نماز بجماعت ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات
اخروی متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ملذذات فانیه و تنعمات
ناکه منظور نظر باشد والله سبحانه الموفق للخیرات مکتوب صد و چهل و چهارم بملا [illegible]
صدور یافت در بیان تحقیق سیر الی الله و سیر فی الله و دو سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است حضرت
حق سبحانه و تعالی در مدارج کمالات ترقیات بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید البشر المطهر
عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
سیر و سلوک عبارت از حرکت در علم که از مقوله کیف است حرکت اینی اینجا گنجایش ندارد
پس سیر الی الله عبارت از حرکت علمیه است که از علم اسفل بعلم اعلی میرود و ازان اعلی باعلی دیگر الی
ان ینتهی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم الممکنات کلها و زوالها باسرها و هذه الحالة
هو المعبر بالفناء و سیر فی الله عبارت از حرکت علمیه است در مراتب وجوب از اسماء و صفات و شئون
و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات الی ان ینتهی الی المرتبة التی لا یمکن التعبیر عنها بعبارة
و لا یشار الیها باشارة و لا تسمی باسم و لا تکنی بکنایة و لا یعلمها عالم و لا یدرکها مدرک
و هذا السیر مسمی بالبقاء و سیر عن الله بالله که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است که از
علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و ازان اسفل باسفل دیگر الی ان یرجع الی الممکنات رجوع القهقری
و ینزل عن علوم مراتب الوجوب کلها و هو العارف الذی نسی الله بالله و رجع عن
الله مع الله و هو الواجد الفاقد و هو الواصل المهجور و هو القریب البعید و سیر رابع که سیر

در اثبات

در اشیاست عبارت از حصول علوم اشیاست شیئاً فشیئاً بعد زوال علوم الاشیاء
کلها فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول و السیر الثالث للسیر الثانی کما تری و سیر الی الله
و سیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقاست و سیر ثالث و رابع از برای
حصول مقام دعوت است که مخصوص بانبیای مرسل است صلوات الله و تسلیماته علی جمیعهم
عموماً و علی افضلهم خصوصاً و متابعان کمل را از مقام این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات
نیز نصیب است کما قال تبارک و تعالی قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی
اینست حدیث بدایت و نهایت که مقصود از ذکر آن تحریص و تشویق طالبانست بیت بر شکر غلطید
ای صفرائیان از برای کوری سودائیان والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و چهل و پنجم بملا عبد الرحمن لاهوری صدور یافت
در بیان آنکه مشایخ طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای سیر از عالم
امر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تأثیر بعض از مبتدیان این طریقه بسرعت ثبتنا
الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
و یرحم الله عبداً قال آمینا مشایخ طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای سیر از عالم
امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع می نمایند بخلاف مشایخ سایر طرق که ابتدای
سیر ایشان از عالم خلق است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه میرسند لهذا
طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد و لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا جمعی [illegible] از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتدای سیر ایشان از عالم
امرست متأثر نشوند و التذاذ و حلاوت که مقدمه جذبه است زود پیدا نکنند وجهش آنست
که عالم امر در ایشان نسبت بعالم خلق ضعیف افتاده است و بهمین ضعف سد راه سرعت تأثیر

دنا قرشده و این بطون تا آن زمانی متحقق است که عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند
و امر منعکس گردد علاج این ضعف مناسب این طریقه علیه بطریق نادر است مر صاحب تفرقه را
و علاجی که مناسب طرق دیگر است تقدیم تزکیه نفس است به ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق
شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باید دانست که بطون تا آن علامت نقصان
استعداد است که در بعضی باشند تام الاستعداد که باین مبتلا گردند والسلام مکتوب صد و چهل و هشتم
بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافت در نصیحت بر تکرار سبق ذکر بمکتوب فرزندی اشرف
الدین حسین وصول یافت الله سبحانه الحمد والمنة که بسعادت یاد فقرا مستسعد اند سبقی که
گرفته بودند تکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست ندهند مبادا که وقت فانیه از جا
ببرد و طمطراق زایله بجلاوت سازد بیت بهمه اندر زمن بتو هست که تو طفلی و خانه رنگین است
چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه وتعالی بنده را در عنفوان شباب توفیق توبه کرامت فرماید
و بران استقامت بخشد توان گفت که تنعمات تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم شبنم دارد
در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق جمیع نعمت است چه دنیوی
چه اخروی ورضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب صد و چهل و نهم بخواجه محمد
صدور یافت در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن حضرت
حق سبحانه وتعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله
الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها جمعی از مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را
بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم داده و طایفه
ثالث بتوقف رفته ابو سعید خراز گوید قدس الله سره تا ازین نیابی تا نیابی زین ندانی کدام پیشتر بود

راقم این سطور میگوید

راقم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردند جایز نیست که گسستن از
پیوستن جدا شود و پیوستن بی گسستن بوجود آید و غایة ما فی الباب اگر خفائی است در تقدم
ذاتی است تعیین ملتبه یکی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس سره اختیار مذهب ثانی نموده
میفرماید که سبقت از آن طرف نیکوترست اما جمعی که گسستن را مقدم داشته اند انکار این سبقت
نمی نمایند مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بظهور مطلق نیست ظهور مطلق
مقدم باشد بر گسستن و ظهور تام موخر از آن برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد اما نظر
طایفه اولی بلندست که قلیل را در حیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین تقدیر تقدم زمانی نیز
پیدا گشت فافهم والله سبحانه الملهم للصواب بهر حال ظهور گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه
ولایت منوط باین دو مرتبه است و بلا نهاخرط القتاد و مرتبه اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه
ثانی بسیر فی الله و مجموع این دو سیر بمرتبه ولایت و کمال میرسد علی تفاوت درجاتها و دو سیر دیگر
از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت ع بانگی بر دو کردم اگر در ده کس است
والسلام مکتوب صد و چهل و ششم بملا صادق کابلی صدور یافت در بیان آنکه صاحب رای
بیحاصل است و بیان آنکه از نفار بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور
مشایخ فی الحقیقة لطایف شیخ مقتدا است دو مکتوب پی در پی رسید مکتوب اول از حصول
و سیری انبا نمود و مکتوب ثانی از تشکیک بحاصل الله الحمد سبحانه که حیرت مرحام راست صاحب
رتی بی حاصل است و آنکه خود را بیحاصل دانست واصل است مکرر بشما گفته شده است که از نفار بتوسط
روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی الحقیقة لطایف شیخ
مقتدا است که بآن صور ظهور نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را پراکنده ساختن
موجب خسران است عیاذا بالله سبحانه ثانیا آنکه مکرر و موکد بشما گفته ایم که سر رشته کار را محکم بگیرید

تا بعرت تمام بسرانجام باید امر ضروری گذاشته با بر الاطایل سر رختن از عقل دور اندیش بسیار مستبعد است

اما شما معتقد رای خود اید سخن کس در شما کم است که موثر افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ

[illegible]

[illegible] اخوی مولانا

محمد صادق عجب است که این همه خود را بعالم اسباب وا گذاشته است هرچند مسبب الاسباب تعالی و تقدس

اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کاری که نظر بر سبب معین دوخته شود [illegible]

[illegible] دیگر بکشاید این قسم کوته نظری بسیار بی مناسبت می طلبند از امثال شما مردم بسیار مستبعد است

سعی کمال خود فرو باید رفت و این شناخت را باید فهمید در کسوت فقرا انهمه تلاش در تحصیل

مبغوضه حق جل شانه چه بلا مستنکر است عجب است که این مستکره را در نظر شما چه طور زیبا نموده اند

در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بآن مصروف ساختن و عمر را در پی

آن گذرانیدن سفاهت محض است فرصت بسیار غنیمت است هزار افسوس که آنرا کسی در تحصیل

امور لاطایل صرف کند خبر شرط است ما علی الرسول الا البلاغ از گفته شنود مردم آزار نکشند و

چیزها که بشما نسبت میکنند هرگاه در شما نباشد هیچ غم نیست چه دولت است که مردم کسی را بد دانند

و فی الحقیقه نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل خطر است والسلام والاکرام [illegible]

[illegible]

[illegible] التفات نامه اخوی خواجه محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از شکست

اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری دلتنگ نشوند که کرای آن نمیکنند زیرا که اینها در معرض فناست

همراه حق سبحانه و تعالی می باید بسر برد و درین ضمن عمر باشد با سر شانان مطلوبیه حضرت واجب الوجود

نیست جل شانه خصوصا امثال شما مردم عزیز مع ذلک اگر کلمه [illegible] و کار بشارت نمایند [illegible] سعی

خواهد کوشید

خواجه کوشید والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] چه بسیار [illegible] طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی

اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور حضرت ذات تعالی و تقدس بی تخلل حجب

شئونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است گاهی غیبت یعنی وقتی حجب تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر

در میان آیند چنانکه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام از پیش حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع

میگردد و بسرعت باز در پرده شئون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از جز اعتبار ساقط است

پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقی که عبارت از ظهور حضرت ذات تعالی و تقدس

لا بتوسط شئون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر میگردد و فنای اکمل را در انعدام اثبات

میکنند دایمی گردد و حجب هرگز رجوع نکنند و اگر رجوع کنند حضور بغیبت متبدل خواهد گشت و یاد داشت

نخواهد گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجه اتم و اکمل است والکلیة فنا و انتشار الکلیة

مشهور است قیاس کن ز گلستان من بهار مرا [illegible]

[illegible]

قال الله سبحانه و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله [illegible]

حضرت حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرمود پس اطاعت خدای عز و جل که در غیر

اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورد تا بوالهوس

درمیان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بر دیگری ترجیح ندهد و در جای دیگر حضرت حق سبحانه

و تعالی شکایت میکند از جماعتی که درمیان این دو اطاعت تفرقه می نمایند کما قال سبحانه

یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض

ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا اری بعضی از مشایخ
کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت غلبهٔ حال سخنها گفته اند که موذن تفرقه اند میان این دو
اطاعت مشعر باعتبار محبت یکی بر دیگری منقولست که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهی خود
نزدیک بخرقان فرود آمده بود از آنجا وکلای خود را بخدمت شیخ ابوالحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که
حضرت شیخ بدیدن او بیاید و بوکلای خود گفت که اگر از شیخ توقفی فهم کنید کریمهٔ اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم برخوانید چون وکلا توقف از شیخ فهم کردند کریمهٔ مذکوره را برخواندند شیخ
در جواب فرمودند که چندان گرفتار اطیعوا الله ام که شرمندهٔ اطیعوا الرسولم باطاعت اولی الامر
چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق سبحانه را غیر اطاعت رسول دانسته این سخن از استقامت دور است
مشایخ مستقیم الاحوال از این قسم سخنان تنزه می نمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت
اطاعت حق سبحانه را در اطاعت رسول او میدانند و اطاعت حق سبحانه را که در غیر اطاعت رسول اوست
علیه من الصلوات والتسلیمات والتحیات اتمها عین ضلالت می انگارند و نیز منقولست که شیخ
شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی نشسته و سید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بوده در
اثنا فی دوران اثنا مجذوب مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش
آمد سید فرمودند که تعظیم شما بواسطهٔ محبت رسولست علیه الصلوة والسلام و تعظیم این مجذوب
بواسطهٔ محبت حق سبحانه این قسم تفرقه ها بزرگان مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبهٔ محبت حق سبحانه
بر محبت رسول علیه الصلوة والسلام از سکر حال پیدا شده و جز فضولی نمی انگارند اما این قدر هست
که در مقام کمال که مرتبهٔ ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوت
محبت رسول غالب ثبتنا الله سبحانه علی اطاعة الرسول التی هی عین اطاعة الله سبحانه مکتوب
صد و پنجاه و سوم بمیان شیخ مزمل صدور یافته در بیان خلاص تام از رقیت ماسوی که مربوط بفنا است

مطلق است

مطلق است کتابتی که ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام والمنة که طالبان خود را
در طلب بیقرار و بی آرام میدارد و درین نا آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاص تام از رقیت اغیار
وقتی میسر شود که بفنای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را بالکل از آئینهٔ دل محو سازد و تعلق علمی و حبی
او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را مقصودی و مرادی نباشد و دونه خرط القتاد بر جمله
که ان التعلق دارد اما ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ع این کار دولت کنون تا کرا رسد
گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید بیت بهر چه از دوست وا مانی چه کفر آن
حرف چه ایمان بهر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا غربت شما بطول انجامید فرصت
غنیمت است اگر یاران اهلند در رخصت چون توقف خواهند کرد و اگر نا اهل چه احتیاج رخصت مرضی حق کاملا
می باید ملاحظه کرد اهل عالم اگر خراب باشند عدم رضا ایشان چه خواهد بود ع طفیل دوست باشد هر چه باشد
مقصود حق سبحانه را باید داشت با او هر چه جمع شود شود و اگر نشود گو نشود ع رضای من انجا و نور کل نکری
والسلام مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بمیان شیخ مزمل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت
در خود باید رفت حق سبحانه و تعالی با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا
طرفة عین فنهلک ولا اقل منها فنضیع هر بلا که هست از گرفتاری بخود است چون از خود
خلاص شود از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد اگر بت غیر پرستد فی الحقیقه خود را می پرستد که افرأیت
من اتخذ الهه هواه ع از خود چو گذشتی همه عیش است و خوشی دع نفسک و تعال بیجا نکه از خود
گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجا است در بیرون خود یافت نمی شود بیت
با تو در زیر گلیم است هر چه هست ⁂ همچو ابنیا مبر هر سوی دست سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی
قرب در قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت است هم در خود و اگر حیرت است هم در خود
بیرون خود قدم گذاشتن نیست سخن یک جا رفت مبادا ساده دلی از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بواسطهٔ ضلالت

روزی ع اینجا حصول کفر بود ان شاء الله تعالی پیش از تحقق این مقام تفکر آن منوعت رزقنا الله سبحانه

وایاکم الاستقامة علی الطریقة المرضیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة

از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریة آزاد باشند و وجود و عدم

آن را مساوی دانند والسلام والاکرام مکتوب یکصد و پنجاه و پنجم نیز بمیان شیخ میرزا محمد صادر

یافت در ترغیب بر رجوع باصل خود حق سبحانه و تعالی با خود دارد فرد بعد از خدای هر چه

پرستند هیچ هیچ است بیدولت است آنکه هیچ اختیار کرد غرة ماه جمادی الاولی روز جمعه

بطواف حضرت دهلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر ارادهٔ خداوندی

موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان

خبر صحیح است بیچاره بکجا رود نامیه بدست او دارد و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها

ان ربی علی صراط مستقیم این المفر اگر ففروا الی الله گفته در روی بوی بگریزند بهرحال

اصل را اصل دانسته فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد بیت هر چه جز ذکر خدای احسن است

گر شکر خوردن بود جان کندن است مکتوب یکصد و پنجاه و ششم نیز بمیان شیخ میرزا محمد صادر یافت در

ترغیب اهل الله کتابی که بدست قاضی زادهٔ جالندهر فرستاده بودند رسید و درد بلی رسانید

الحمد لله والمنة که محبت فقرا القدر وقت دارند بحکم المرء مع من احب با ایشان اند ماه

رجب هر چند بحسب اوقات وارثان نزدیک است اما بسی دور است فرد فراق دوست اگر اندکست

اندک نیست ع درون دیده اگر نیم موست بسیار است چون بواسطه رعایت حقوق ارباب حقوق

این معنی را اختیار کرده اند بیان طور بکنند فقیر هم تا ماه رجب شاید اینجا باشد والله سبحانه

اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب بهرحال چند روزه عمر را بفقرا می باید گذرانید ع

صبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه خوار

نفرقا طرت

نفرقا طرت که حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات ایمنها

بآن امر فرموده عزیزی میفرماید الصحبت انکه دوستان خود را گردی که هر که ایشان را شناخت ترا بایشان

دانا و ترا یافت ایشان را شناخت رزقنا الله سبحانه تعالی وایاکم محبة هذه الطائفة العلیة

الشریفة مکتوب یکصد و پنجاه و هفتم بحکیم عبد الوهاب صدور یافت در بیان آنکه چون کسی پیش بزرگان

برود باید که خود را خالی کرده رود تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد دو مرتبه

شما قدم رنجه نموده آمده اید و زود بر خواسته رفته است آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود معقود

از ملاقات افاده است یا استفاده و چون مجلس این هر دو خالی باشد از اعتداد خارج است پیش اینطایفه

خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار افلاس خود باید نمود تا ایشان را بر وی شفقت آید و راه افاضه بکشاید

سیر آمدگان سیر رفتن مزه ندارد امتلا اجزا علت است بر نیست و استغنا اجزا طغیان کار نه حضرت خواجه

نقشبند قدس الله سره فرموده اند اول نیاز رسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه با نیاز نظر

آمد مع ذلک درین اوان که طالب علم آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر رسید که

چون تجرد آمدن ایشان را هم حقی هست پس از جانب خود مهما امکن ادای حق باید نمود لاجرم بزبان قلم از جهت

تدارک ما مضی و تلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت حال املا نموده بجانب ایشان ارسال داشت والله سبحانه

الملهم للصواب والموفق للسداد سعادت آثارا آنچه بر ما و شما لازم است تصحیح عقاید بمقتضای کتاب و

سنت آن عقاید را فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق

افهام این بزرگواران نباشد زیرا که هر مبتدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از

آنجا اخذ می نماید و الحال انه لا یغنی من الحق شیئا و ثانیا علم باحکام شرعیه است از حلال و حرام و

فرض و واجب و ثالثا عمل بمقتضای این علم است و رابعا طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه است قدس الله

تعالی اسرارهم پس تا تصحیح عقاید نماید علم باحکام شرعیه فایده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند

عمل نافع نیاید و تا این مرتبه میسر نگردد حصول تزکیه و تصفیه محال است بعد از این چهار رکن با متممات و مکملات اینها کالسنة مکملة للفرض و هر چه هست از فضولست و داخل دایرهٔ ما لا یعنی و من حسن

اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و اشتغاله بما یعنیه والسلام علی من اتبع الهدی

والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و پنجاه و سیوم بشیخ

حمید بنگالی صدور یافت فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعدادات

اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات و التفاوت فی الکمال قد

یکون بحسب الکیفیة و قد یکون بهما معا فکمال البعض مثلا بالتجلی الصفاتی و کمال الآ

خرین بالتجلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد ذینک التجلیین و بین اربابهما ایضا

فکمال البعض بسلامة القلب فی تخلص الروح و کمال الآخر بها و بالشهود السری ایضا و کمال

الثالث بذلک الثالث و بالحیرة المنسوبة الی الخفی و کمال الرابع بذلک الاربع و لانصا[؟]

المنسوب الی الاخفی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بعد حصول

الکمال فی ای مرتبة کانت من المراتب المذکورة اما رجوع القهقری او ثبات و استقرار فی

ذلک الموطن والاول هو مقام التکمیل والارشاد و رجوع من الحق الی الخلق للدعوة و الثانی

هو موطن الاستهلاک والعزلة عن الخلق والسلام اولا و آخرا مکتوب صد و پنجاه و چهارم بشرف

الدین حسین بدخشی صدور یافت در عزا هر چند آلام و مصایب بظاهر تلخ است و مولم جسم لیکن

بباطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا برد و طرف نقیض واقع شده الم یکی

مستلزم لذت دیگریست بیت فطرة که در میان این دو نقیض لوازم آنها تمیز نتوانند کرد از بحث

خارجست و فایده مخاطبه ندارد و اولئک کالانعام بل هم اضل بیت اگر از خوشی حوریست

جنین نه چه خبر دارد از چنان و چنین یعنی شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبهٔ جسم استقرار نموده باشد عالم

امراد تابع عالم خلق

امراد تابع عالم خلق گشته ستر این معما را چه شناسد مارو مهتر اصل خود رجوع قهقری نماید و امر از خلق

جدا شود جمال این معرفت جلوه گر گردد حصول این دولت فی البته بموتیست که پیش از ورود اجل مسمی

صورت می بندد و مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم آنرا بفنا تعبیر کرده اند بیت خاک راه تو

خاک را بر دیده کمال که بجز خاک این مظهر کمال و کسی که پیش از مردن نمرد مصیبت او باید داشت و عزای

او بجا باید آورد خبر ارتحال والد مرحوم شما که بنیکنامی شهرت داشتند و بشیوهٔ امر معروف و نهی منکر را

نیک رعایه میکردند مسلمانانرا موجب حزن و مستلزم اندوه گشت انا لله و انا الیه راجعون

آن فرزند شیوهٔ صبر را پیش گرفته پیش رفته کار از صدقه و دعا و استغفار مدد و معاون باشند که موتی را

شدید احتیاج است بامداد احیا در حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوات والتحیات آمده است

ما المیت الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا

لحقته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء

اهل الارض امثال الجبال من الرحمة و ان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم

بقیة النصح مداومة الذکر و ملازمة الفکر فان الفرصة قلیلة جدا فینبغی ان یصرف الی

اهم المهام والسلام مکتوب صد و پنجاه و پنجم بنام [illegible]

[illegible] در بیان آنکه مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم که طایفه اند [illegible]

[illegible] مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که طایفه اند طایفه اولی

قائلند بآنکه عالم با یکبارهٔ حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه در دولت از اوصاف کمال بسرا پا کار حضرت

وجود را تسمیه پیش نمیدانند بلکه شتحة [؟] بما ازوست عرض شانه و در بحر هستی چنان گم میگردند که نه از علم خبر

دارند نه از خود و در رنگ شخصی برهنه که جامهٔ عاریت پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریه است و لیکن

دید عاریت بروی چنان غالب می آید که درست جامه را با صل میدهد و خود را برهنه می یابد و اگر

این چنین شخص را از بی شعوری در شعور و صحو آرند و به بقا بعد الفنا مشرف سازند هرچند
جامه را با خود می یابد اما یقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتار و متعلق
که آن جامه داشت هیچ نمانده و هم چنین است حال شخص که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامه
عاریت می انگارد اما میداند که اینجامه در وهم است در خارج هیچ جامه ندارد و برهنه است این دید
غالب می آید که بدر کرد آن لباس و جبه را درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقه و صحو آگر
و جبه را نیز همراه خود نمی یابد لیکن فنای شخص اول اتم است و بقا مترتب بر آن اکمل کما سیجیء عنقریب
ان شاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیه که بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند
بعلمای اهل سنت و جماعت متفقند و فرق میان متکلمین و ایشان و الآ با اکثر متکلمین
علماء هستند لا اثر می یابد و ایشان کشفا و ذوقا و ایضا این بزرگواران عالم را کعبی اند و حق تعالی لغایة توجهه
هیچ اثبات نمیکنند و جمیع نسب سلب میکنند کیف العینیة و الجزئیة تعالی شانه الا نسبت
مولویه و عبودیه و صانعیه و مصنوعیه بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند این زمان بقضا حقیقی
مشرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکنند و مظهر تجلیات بالغایه میگردند طایفه دیگر عالم را ظل حق سبحانه
میدانند اما قایلند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلیه نه بطریق اصالة و وجود اینها قایم
بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخص سایه ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود
صفات خود را نیز در آن منعکس ساخت از علم و قدرت و ارادت و غیرها حتی که کثرت و الم را بانوع
آن سایه برآن شخص افتد و بآن متألم شود عقلا و عرفا خواهند گفت که آن شخص متألم شد چنانکه طایفه
ثالث بآن قایلند علی هذا القیاس جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات صادر میشود نمیتوان گفت
که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه بارادت خود حرکت کند نتوان گفت که شخص متحرک شده آری میتوان
گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل او

قبیح است

قبیح قبیح است طایفه ثالث قایلند بوحدت وجود یعنی در خارج یکموجود است و بس و آن ذات
سبحانه و عالم را در خارج اصلا متحقق نمیدانند بثبوت علمی ثابت میگویند الاعیان ما شمت رائحة
الوجود و هرچند این جماعت هم عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان در
مرتبه حس است و فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق سبحانه متصف بصفات
وجوبیه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات را اثبات میکنند و در هر مرتبه همان ذات احد را
باحکام لایقه آن مرتبه متصف میسازند و ملتذ و متألم همان ذات عز شانه را میدانند لیکن
در پرده این ظلال محسوسه ستر جهه محظورات عقلا و شرعا اینجا بسیار وارد میشود که در جواب
آنها تمحلات و تکلفات می نمایند هرچند این طایفه واصل و کاملند علی تفاوت درجات
الوصول و الکمال اما خلق را سخنان اینها بضلالت و الحاد و زندقه منجر کرد و پیشتر فرسایند و طایفه
اولی اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق بکتاب و سنت اما اسلمیه و اوفقیه ظاهر است و اکملیه و اتمیه بنا بران
است که بعض مراتب وجود از غایة لطافت و تجرد همه مشابهت و مناسبت تام دارند
کالخفی و الاخفی پس سالکیکه با وجود فنا ستر این مراتب را از مبدء جدا نتوانستند کردن تا بحث
لا دراء آورده نفی آن کنند بلکه عبیده نزد ایشان ممتزج و متشابه ماند و خود را حق یافتند گفتند که
در خارج حق است سبحانه فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما چون تعدد و آثار خارجیه متحقق بود ضرورت
به ثبوت علمی قایل شدند و ازینجاست که اعیان را برزخ بین الوجود و العدم میگویند چون
بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدء جدا ساختند قایل بوجوب وجود او نا شده به برزخیه
گویا شدند در رنگ وجود او در حکمی ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ هم رنگ حکمی است مشابه
بواجب و لو فی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب جدای ساختند
هرگز خود را حق عز و جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا ساختند و بیک وجود قایل نگشتند و ثانیا که از

ازین کس باقی نمانده خود را حق ندانند هر چند بدانند که اثری از هستی باقی نمانده است این نیز از گونه نظر اوست
و طایفه ثانیه هر چند این مراتب را هم از شهید احوال دیدند و بکلمه لا در آورده نفی آن نمودند اما بواسطه غلبه
و اصالة یک چیزی از بقایای وجود اشیا ثابت اند چه رتبه ظلیت را باصل رشته تعلق بسیار قویست این
این نسبت از نظر شان محو شد اما طایفه کمال مناسبت و متابعت حضرت رسالت خاتمیه علیه
وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها جمیع مراتب ممکن را از واجب جدا ساختند
و همه را تحت کلمه لا در آورده نفی نمودند و ممکن را با واجب هیچ مناسبتی ندیدند و هیچ نسبت را با و اثبات
نکردند و خود را غیر از عبد مخلوق عاجز ندیدند و نشناختند و او را عز شانه خالق و مولای خود دانستند خود را
مولی دانستن و با ظل انگاشتند بر این بزرگواران بسیار گران و دشوار آید ما للتراب و رب الارباب
این بزرگواران اشیا را بواسطه آنکه مخلوق حقند سبحانه دوست میدارند و محبوب در نظر شان می در آیند و
بهمین واسطه که مصنوع حقند و افعال آثار مصنوع اوست جل شانه تمام منقاد و تسلیم اشیا میگردند و در افعال
انکار نمی توانند کرد الا بالانکار الشرعیة چنانکه ارباب توحید بواسطه مظهریة بلکه عینیة اشیا نسبت
بحق سبحانه این قسم محبت و انقیاد دوست میدارند اینها بمجرد مصنوعیة و مخلوقیة آنها دوست میدارند
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا علیهم جمیعا باید که محبت هم دوست نتواند داشت اما مصنوعات
و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت محبوب بهم آمده دوست نمیدارد و محبوب نمی انگارد و این طایفه
علیه را از مقام عبدیت که نهایة جمیع مقامات ولایت است بهره تمام است کدام دلیل بر صحت حال این
برگزیدگان از این تمام تر است که تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سر موئی از ظاهر
شریعت مخالفت بر ایشان راه نیافته اللهم اجعلنا من محبیهم و متابعیهم بحرمة محمد صلی الله علیه وآله
وسلم وبارك درویشی که این سطور را روی مستفاد گشته اول معتقد توحید بود از زمان صبی علم توحید
داشت و بیقین پیوسته بود هر چند حال نداشت و چون درین راه در آمد اول راه توحید منکشف شد

وعدق در مراتب

و عدق در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام بود بر وی فایض گشتند و مشکلات
و واردات که برای ارباب توحید وارد میشوند همه مکشوف و علوم فایضه حل شدند بعد از مدتی نسبت دیگر
بر آن درویش غلبه آورد و در غلبت آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسب ظن بوده نه بانکار [illegible]
بود آخر الامر کار بانکار انجامید و معلوم نمود که این پایه پایان رحت بمقام ظلیه برد اما درین انکار بی اختیار
بود و ممنون است که از این مقام برای بواسطه آنکه مشایخ عظام باین مقام اقامت دارند و چون بمقام ظلیه رسید
خود را و عالم را ظل یافت چنانکه طایفه ثانیه باین قایلند آرزوی آن شد که کاشکی ازین مقام بر بداند که کمال
در وجود وحدت میدانست این مقام فی الجمله با و مناسبت دارد و اتفق فاز کمال عنایت و غریب نوازی
ازین مقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت رسانیدند این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت
و از مقامات گذشته تائب و مستغفر شد و اگر آن درویش را باین طریق نمی رسانند و فوقیة بعض را از بعضی
نمی نمودند تنزل خود را در هر مقام میدانست چه نزد او بالاتر از توحید مقامی دیگر نبوده والله یحق الحق
وهو یهدی السبیل باید دانست که منشأ تفاوت علوم و معارف در مکتوبات و رسایل که ازین
درویش یکجا از بر سالک که صادر شده است همین تفاوت حصول مقامات متفاوته است هر مقام را علوم
و معارف جداست و هر حال را قال علیحده بس فی الحقیقة تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ احکام
شرعیه است فلا تکن من الممترین وصلی الله علی محمد وآله وسلم مکتوب [illegible] بملا صالح بدخشی
کولابی صدور یافت در بیان آنکه مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته
باطمینان نفس است مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است
تا نفس مطمئنه نگردد نجات متصور نیست و نفس بمرتبه اطمینان نرسد تا سلامت قلب وی نگارند و
سلامت قلب وقتی میسر شود که قلب از کاری که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری ما دون
حق سبحانه حاصل کند و علامت سلامتی از گرفتاری نسیان ما سوای اوست تعالی و تقدس و تا سر موئی از غیر

ثمره است اسلامی که رست نظلوبی بمن سلم قلبه لو به سعی لازمست تا بسلامتی قلب مشرف گردد و باطنی
نفرانی گا مر ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام مکتوب بیست و نهم
دوم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافت در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان و بیان مناسبت
او با قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت تمر کرا افطار بآن مستحب است
و ما یتعلق بذلک ماه مبارک رمضان شان کلام که از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات
ذاتی و شیونات صفاتیت چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات
و برکات است هر خیر و برکت که هست نتایج آن حضرت ذات است تعالی و تقدس که نتیجه الشیونات
او سبحانه هر شر و نقص که وجود می آید منشاء آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک من حسنة
فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک
نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آن کمالات و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان جامع
است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمامست که قرآن جامع جمیع کمالات و این ماه جامع جمیع خیرات
که نتایج و ثمرات آن کمالات و بهمین نسبت مایه نزول قرآن درین ماه شد شهر رمضان الذی انزل
فیه القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبدهٔ این ماه است آن شاب است و این ماه در رنگ قشر آن پس هر که درین
ماه بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات این بهره مند شود تمام سال بجمعیت گذراند و بخیر و برکت محفود
محظوظ باشد وفقنا الله سبحانه للخیرات و البرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه
النصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام و التحیة فرموده است اذا افطر احدکم
فلیفطر علی تمر فانه برکة آن سرور افطار صوم بتمر کرده اند و در بودن آن تمر برکت آنست که شجرهٔ آن
نخلهٔ است بعنوان جامعیت و صفت اعتدالیه مخلوق است در رنگ انسان لعلها پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
نخله را عمه بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوق است کما قال علیه الصلوة والسلام اکرموا عمتکم النخلة

فانما خلقت

فانما خلقت من بقیة طینة آدم و ثمرهٔ او برکه باعتبار همین جامعیت تواند پس افطار بثمرهٔ آن
که ثمره است جزء صاحب افطار میشود و حقیقت جامعه آن باعتبار این جزئیه جزء حقیقت آکل آن
میگردد و آکل آن باین اعتبار جامع کمالات بی نهایت که در حقیقت جامعه تمر مندرج بود میشود و این
معنی هر چند در اکل مطلق آن حاصل است اما در وقت افطار که اوان خلو صایم است از شهوات مانعه
و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بر وجه اتم و اکمل ظاهر میشود و اگر آن سرور فرموده علیه من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها نعم سحور المومن التمر باعتبار آن تواند بود که در غذای آن که جزء
صاحب غذا میگردد تکمیل حقیقت اوست نه حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مفقود است
از برای تلافی آن سحور تمر ترغیب فرموده که گویا اکل آن فایده اکل جمیع ماکولات دارد و برکت آن
باعتبار جامعیت تا وقت افطار می ماند و این فایده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن
غذا بتجویز شرعی واقع شود و سرمو از حدود شرعیه متجاوز نباشد و ایضاً حقیقت این فایده
وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر بباطن آرمیده ظاهر
غذا محمد ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او و الا بر اتحاد ظاهر مقصور است و اکل آن در عین
قصور بیت سعی کن تا القمه راست از کیسه بعد از آن چندانکه میخواهی بخوره و بهمین تکمیل غذات
صاحب غذا را در تعجیل افطار و تاخیر تسحر والسلام مکتوب سی و سیوم بسیادت
و نقابت پناه میر شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگرند و احتمال
جمع شدن این دو ضد محالست و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگریست الآخر ما قال
سلمه الله تعالی بتذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضارة هذا لا
ختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگرند الحمد لله الذی انعم علینا و هدینا
للاسلام و جعلنا من امة محمد علیه الصلوة والسلام و التحیة نقد سعادت دارین

وابسته باتباع سید کونین است علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها متابعت او علیه الصلوة والسلام باتیان احکام اسلامیه است ورفع رسوم کفریه
چه اسلام وکفر ضد یکدیگرند اثبات یکی موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد محال است
وعزت دادن یکی استلزام خواری دیگر است حق سبحانه وتعالی حبیب خودرا علیه الصلوة والتحیة
میفرماید که یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم پس پیغمبر خودرا که موصوف
بخلق عظیم است بجهاد کفار وغلظت برایشان امر فرمود معلوم شد که غلظت بایشان از داخل خلق عظیم است
پس عزت اسلام در خواری کفر واهل کفر است کسی که اهل کفر را عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت
عزیز داشتن عبارت از آن نیست که البته ایشان را تعظیم کنند وبالاتر نشانند در مجالس خود جا دادن
وبایشان مصاحبت نمودن وهم زبانی بایشان داخل اعزاز است ودر رنگ سگان ایشان را دور
باید داشت واگر غرضی از اغراض دنیاوی بایشان مربوط باشد وبی ایشان میسر نشود شیوه بی اعتباری
مرعی داشته بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت وکمال اسلام آنست که از آن غرض دنیاوی نیز
باید گذشت وبایشان نباید پرداخت حق سبحانه وتعالی در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود ودشمن
پیغمبر خود فرموده است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس اختلاط ومواصلت با این دشمنان خدای ورسول او
از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت ومخالطه این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی
ورفع رسوم کفر زبون میگردد وحیای مواصلت مانع آن مراتب میآید واین ضرر بسیار عظیم است ودوستی
والفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عز وجل ودشمنی پیغمبر او علیه الصلوة والسلام میشود
شخصی گمان میکند که او از اهل اسلامست وتصدیق وایمان بالله ورسوله دارد اما نمیداند که این قسم
اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک وصاف میبرد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن
سیئات اعمالنا بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی * حاصل خواجه بجز پندار نیست * کار این [illegible]

استهزا وسخریه است

استهزا وسخریه است باسلام واهل آن ومنتظرند اگر قابو بیابند مارا از اهل اسلام برآرند یا همه را بقتل
رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را اهم مهمات در کار است که الحیاء من الایمان ومثل مسلمانان
ضرورت است همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هندوستان برطرف شده است
بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار ومقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان
خواری ایشانست واین خواری بحدیست که از ترس جزیه جامه خوب نمیتوانند پوشید وبتجمل نمیتوانند
بود وهمیشه ترسان ولرزان میباشند از اخذ اموال ایشان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن
کنند حق سبحانه وتعالی جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشانست
وعزت وغلبه اهل اسلام [illegible] جهود هرکه شود کشته سود اسلامست علامت حصول دولت اسلام بغض است
با اهل کفر وعناد است با ایشان حق سبحانه در کلام مجید خود ایشان را نجس فرموده ودر جائی رجس فرموده
پس در نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر نجس وپلید در آیند وچون چنین پلید ببینند ودانند لاجرم
از صحبت ایشان پرهیز نمایند ودر مجالست ایشان مستکره بوند چیزها از ایشان پرسیدن وبمقتضای
حکم ایشان عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنانست حتی که کسی از ایشان طلبد ودعا که توسط ایشان
خواهد چه خواهد بود هرگاه حق سبحانه وتعالی در کلام مجید خود میفرماید وما دعاء الکافرین الا
فی ضلال دعای این دشمنان باطل وبیحاصل است اجابت را در آنجا چه احتمال اینقدر فساد لازم
می آید که اعزاز این سگان مرتفع اید ایشان اگر دعا خواهند کرد بتان خودرا وسیله خواهند آورد وخیال ...
گرد که کار بیکی میکشد واز مسلمانان بی عزانند عزیزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی
نرسد دیوانگی عبارت از درگذشتن است از نفع وضرر خود بواسطه اعلای کلمه اسلام بمسلمانی
هرچند شود گو شو واگر نشود گو نشود وچون مسلمانان رضای خدای عز وجل است ورضای پیغمبر حبیب
اوست علیه الصلوة والسلام والتحیة دولتی عظیم تر از رضای مولی نیست رضینا بالله

سبحانه ربنا وبالاسلام دیناً وبمحمد علیه الصلوة والسلام نبیناً ورسولاً بهم این
بداریم یارب بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن
التسلیمات اکملها اولاً واخراً عجالة الوقت آنچه ضرور ولابد بود بطریق اجمال نوشته
فرستاد بعد از ان اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته در رسال خواهد داشت هم چنانکه
اسلام ضد کفرست آخرت نیز ضد دنیاست دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعیت
که از مباحات آن بهمه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم اعلی ترک دنیاست و نوع دیگر
آنست که از محرمات و مشتبهات آن اجتناب کرده شود و بامور مباحه آن تنعم نموده آید این
قسم نیز خصوصاً درین ایام بسیار عزیز الوجود است همان نسبت بعرش آمده فرود ورنه
بس عالیست بیشتر ملک تو دو پس ناچار از استعمال ذهب و فضه و لبس حریر و امثال آنها که شریعت
مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة از آن محرم ساخته اجتناب باید
نمود اوانی ذهب و فضه را اگر برای تجمل کنند فی الجمله گنجایش دارد اما استعمال اینها حرامست از آب
وطعام خوردن درینها و خوشبو انداختن و سرمه دان ساختن و غیر آن الفضة حق سبحانه دایره
امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است تنعمات و تمتعات باینها و عیش و لذت زیاده از آنست
که در امور محرم است در مباحات رضاء حق است سبحانه و در محرمات عدم رضاء او تعالی عقل
سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی برای لذتی که بقای هم ندارد عدم رضاء مولای خود اختیار کند حال آنکه
درعوض آن لذت محرم لذت مباحه هم تجویز فرموده است وفقنا الله سبحانه وایاکم الاتقاء
نجات ما بعد صاحب الشریعة علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة در متابعت علماء حق است
همواره بعلماء دین دار رجوع باید نمود و از اینها استفسار باید کرد و بمقتضای فتوی ایشان عمل باید
نمود که راه نجات شریعت است و بعد شریعت هرچه هست باطل است فماذا بعد الحق الا الضلال

والسلام اولا

والسلام اولاً واخراً [illegible]
[illegible] بیان آنکه [illegible] علی الدوام [illegible]
[illegible] حق سبحانه و تعالی برعایة شریعت بخشد بمنه وکرمه
فیض حضرت حق تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و لئام چهار قسم اموال و اولاد وجه از جنس هدایت
و رشاد به تفرقه وارد است تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض و عدم قبول
بعضی دیگر وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون آفتاب تابستان بر گازر و جامه
یکسان می تابد روی گازر سیاه میگردد و جامه او سفید این عدم قبول بواسطه اعراض است
از جناب قدس خداوندی جل سلطانه معرضی ادبار لازمست و معرضان از نعمت و [illegible]
نگویند که بسیاری از معرضان باشند که بتنعمات عاجله متمتع اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است
باید دانست که آن نعمت نیست که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی
او و در اعراض و ضلالت منهمک گردد قال الله سبحانه و تعالی ایحسبون انما نمدهم
به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات بل لایشعرون پس دنیا و تنعمات او با وجود
اعراض عین مضرت است الحذر الحذر والسلام [illegible]
[illegible] علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
[illegible] شرفکم الله سبحانه
بتشرف المیراث المعنوی من النبی الامی القرشی علیه وعلی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها کما شرفکم بتشرف المیراث الصوری ویرحم الله عبداً
قال آمینا میراث صوری آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق
دارد و میراث معنوی بعالم امر کسانیکه ایمان و معرفت و رشد و هدایت شکر نعمت عظمای میراث

صورتی است که بمیراث معنوی متحلی گردند والتحلی بالمیراث المعنوی لا یتیسر الا بکمال ات
تباع المصطفوی علیه الصلوة والسلام والتحیة فعلیکم باتباعه واطاعته
فی اوامره ونواهیه وکمال متابعت فرع کمال محبت است بآنسرور علیه الصلوة والسلام
ان المحب لمن یهواه مطیع وعلامت کمال محبت کمال بغض است با اعدای او صلی الله علیه وآله وسلم
واظهار عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت مداهنه گنجایش
ندارد و محب دیوانه محبوبست تاب مخالفت ندارد با مخالفان محبوب بهیچ وجه آشتی نمی تواند و محبت
متباینین جمع نشوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگریست [illegible] فرموده
که هنوز کار از دست نرفته است تدارک ما مضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت
حاصلی نخواهد بود بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته عشق در شب دیجور متاع
دنیا غرور و غرور است معامله اخروی اسباب آن مترتب نشد کالای چند روزه را اگر بمتابعت
سید اولین و آخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدیست
والا هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل چه که بکند بیت محمد عربی کابروی هر دو سراست کسی که خاک درش
نیست خاک بر سر او حصول دولت عظمی و متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار
نماید بلکه اگر زکات مفروضه مثلا مودی شود حکم ترک کلی دارد و در عدم وصول مضرت چه مال بر زکی
از ضرر برآمده است پس معالجه رفع ضرر از مال بنیاد اخراج زکات است ایشان اگر چه ترک کل اولی و
افضل است اما ادای زکات کار آن هم میکند بیت همان نسبت عمرش اگر فزود ورنه [illegible]
پیش خاک شود پس لازمست که هیچ بهت را تابع احکام شرعیه باید صرف نمود اهل شریعت را
از علما و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را ذلیل و خوار
باید داشت من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام و با کفار نگونسار

که دشمنان

که دشمنان خدای عز و جل اند دشمنان رسول اند علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان سعی باید نمود بهیچ وجه عزت نباید داد و این بیدولتان را در مجلس
خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه غلظت و شدت با ایشان پیش باید کرد و مهما امکن در هیچ
امری با ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت انسانی بکره و اضطرار
قضای حاجات از ایشان باید نمود راهی که بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
میرسد اگر این راه رفته شود وصول بجناب قدس دور است هیهات هیهات شعر
کیف الوصول الی سعاد ودونها قلل الجبال ودونهن حتوف زیاده چه ابرام نماید بیت
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است [illegible]
[illegible]
[illegible] محمود و ما تا چند بر خود چون مار بپیچد
باید ارزید و تا کی بر خود از غم و غصه باید پیچید خود را و همه را مرده باید انگاشت و جا و جند بجسم و در گور
باید پنداشت انک میت وانهم میتون [illegible] فکر از آنکه مرض قلبی در بن [illegible]
نگذرد کرد اهم مهمات علاج علت معنوی درین مهلت قلیل باد و رب جلیل از اعظم مفاسد دلی که
گرفتار غیر است از او چه توقع خیر و [illegible] بهتر است نفس اماره از او بهتر آنکه بر سلامتی قلب [illegible] ببند
و خلاصی روح [illegible] اندیشان همیشه در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات
چه توان کرد وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از غم ضعف [illegible]
[illegible] بعد عافیت بتدل خواهد یافت خاطر اینجانب از [illegible] جمعیت
[illegible] فقیر که طالب [illegible] بوده [illegible] خواهند پوشید مترصد نتایج و ثمرات آن خواهند بود
که گذار بر گشت بیت بر کشف انه نخواند انصاف آنست و آنکه [illegible] بنقد خود [illegible] است والله

والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و شصت و هفتم به پیر دیرام پنډت در اظهار خود اخلاص با بعضی لطایف علیه نموده بود و در حالت درز غیب بر عبادت پروردگار عالمیان که بیچون و بیچون است و اجتناب از عبادت

آلهه باطله و کتابت شما رسید از سر محبت فقرا و التجا بدین طایفه علیه معلوم گشت چه نعمتیست که کسی را چنین دولت میخوانند تا نیا ... من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه

ملال سبحان و تعالی یکی که پروردگار و پادشاه بلکه پروردگار عالمیان چه سموات و چه ارضین و چه علویین و چه سفلیین یکی است بیچگون و بیچون از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا است در حق او تعالی محالست کفایت و مثایل یاران حضرت چه مجال شایبه اتحاد و حلول در شان او سبحانه مستحیل است (صحیح) و مظنه کون و بروز در ان جناب مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق اوست مکانی نیست که مکان مصنوع او وجود او را ابتدا نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال است باو سبحانه ثابت است و هر چه از نقص و زوالست از و تعالی مسلوبست پس مستحق عبادات او تعالی باشد و سزاوار پرستش او سبحانه رام و کرشن و مانند ایشان که آلهه هنود اند (جمیع هنودند) از کمینه مخلوقات ویند از مادر و پدر زاییده اند رام پسر جسرت است و برادر لکمن و شوهر سیتا پس که رام کوچ خود را نتوانند نگاه داشت غیر را چه مدد نماید عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بتقلید اینها نباید رفت بزرگان عارست که کسی پروردگار عالمیان را بنام رام یا کرشن یاد کنند در رنگ آنست که پادشاه عظیم الشان را بنام ارذل کناس یاد کنند رام و رحمن را یکی گفتن از نادانی است خالقیت خالق با مخلوق یکی نمیشود و بیچون با چون متحد نمیگردد پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمیگفتند و بعد از پیدا شدن اینها چه شد که نام رام و کرشن باو سبحانه و تعالی اطلاق میکنند و بیاد کرشن و رام را یاد پروردگار میدانند حاشا ثم حاشا کلا و کلا ببغیران علیهم الصلوات والتسلیمات

که قریب یک لکه

(ادو ... نه که بعد از آن ... / ... پنجشنبه ۱۵ ... (marginal note, partly legible))

که قریب یک لک و بیست و چهار هزار گذشته اند خلایق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از هیبت و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده اند و التماس نموده خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آلهه دانسته هر چند به پروردگار قائلند اما او را در خود حلول و اتحاد (و تجلی) اثبات کرده اند و از ان جهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آلهه گویا پنداشته اند و در محرمات و محکات افتاده اند بزعم آنکه الهه را هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود هر تصرف که خواهد بکند اقسام این تخیلات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلوا بخلاف پیغمبر علیهم الصلوات والتسلیمات که خلایق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از ان چیز باز داشته اند و بر وجه اتم و اکمل خود را بشری مثل سایر بشر میگفتند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

مکتوب صد و شصت و هشتم بمخدوم زاده اعظم اجلی خواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان علو شان سلسله علیه نقشبندیه و شکایات از جماعتی که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه لاحق کرده اند و صعایا اسب فی ذلک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین اما بعد

دعوات موفوره و تحیات نامحصوره بعالیجناب سلالة المشایخ الکرام نتیجة الاولیا العظام حضرت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلام از نخاسحانه و ابقاه تبلیغ نموده اظهار اشتیاق و آرزو میندی مینمایم

شعر

کیف الوصول الی سعاد و دونها ... قلل الجبال و دونهن حتوف

معلوم شریف مخدوم زادگی باد که علو این طریقه علیه و رفعت طبقه نقشبندیه بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر جهر اجتناب فرموده بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و وجد و تواجد که در زمان آن سرور علیه الصلوة والسلام و زمان خلفای راشدین نبوده علیهم الرضوان منع فرموده و از خلوت و اربعین که در صدر اول نبوده بجای آن خلوت در انجمن اختیار کرده لاجرم نتایج عظیمه برین التزام مترتب گشته است و ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده از نجات

که نسبت دیگران در نسبت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده
کلام ایشان دوای امراض قلبیه است و نظر ایشان شفای علل معنویه توجه وجیه ایشان طالبان را از
گرفتاری گونه‌گون نجات می‌بخشد و همت رفیع شان مریدان را از حضیض امکان بدر آورده و جوب میبرد
نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را از دل سالک ره جاذبهٔ صحبتشان
می‌برد وسوسهٔ خلوت و فکر چله را لیکن درین اوان که آن نسبت شریفه عنقای مغرب گشته است و در
باستتار آورده جمعی ازین طبقه از نایافت آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا
بهر سو زده اند و از جواهر نفیسه بخزف ریزهٔ چند خورسند گشته و در رنگ طفلان بجوز و مویز آرام
یافته از غایت اضطراب و چراغ طریق اکابر خود را گم گشته گاهی [illegible] سماع و رقص آرام می
طلبند و چون در انجمن ایشان خلوت میسر نشده از تعیین خلوت اختیاری نمایند عجب‌تر آنکه
این بدعتها را متمم و مکمل این نسبت شریفه می‌انگارند و این تخریب را عین تعمیر می‌شمرند حضرت حق سبحانه
و تعالی ایشان را انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر این طریقه بمشام جان ایشان رساناد بالنون
والصاد و حرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و چون این
محدثات در ان دیار شیوعی پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و وضع شریف
آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم اعراض نموده لاجرم غیرت که شمه
ازین ماجری بخادمان آن عتبه اظهار نماید و بدین وسیله درد دل بیرون اندازد و شنیده آمد که این مجلس خدمت
مخدوم زادگی از کرام طایفه است و مونس محفل کرام فرقه خواهم شد از دیده درین فکر جگر سوز
کاغوش که شد منزل آرام که گرخواب است والمسؤل من الله سبحانه ان یعصم جنابکم سلم من
عموم هذه البلوی و ان یحفظ عتبتکم الشریفة عن شمول هذه الابتلاء مخدوما مکرما اعزا
و ابرارا درین طریقه حقیقتی رواج داده اند اکر مخالفان گویند که درین طریق التزام بدعتست

واجتناب

واجتناب از سنت هم گنجایش دارد نماز تهجد را بجمعیت تمام ادا می‌نمایند و این بدعت را در رنگ سنت
تراویح در مساجد رواج و رونق می‌بخشند و این عمل را نیک می‌دانند و مردم را بران ترغیب میکنند
و حال آنکه ادای نوافل بجماعت فقها شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند اشد کراهت و جمعی از فقها
که تداعی را شرط کراهت در جماعت نفل داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیهٔ مسجد ساخته اند و
زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضا نماز تهجد را این جمع سیزده رکعت می‌انگارند و دوازده
رکعت ایستاده میگذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از آنجا گرفته اند که ثواب قاعد
قاعد نصف ثواب قایم است این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة حضرت پیغمبر که سیزده رکعت ادا فرموده اند همراه وتر است و فردیت در رکعات نماز تهجد از
از فردیت رکعات وتر پیدا شده است لا کما زعم هؤلاء العظام عجب اندکی پیش تو گفتم غم دل
ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است عجب است که در بلاد ماوراء النهر که ماوای علمای اهل حقست
این قسم بدعتها رواج یافته و این نوع مخترعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقیران علوم شرعیه را از برکات
ایشان استفاده می‌نماییم والله سبحانه الملهم للصواب ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و رحم الله عبدا قال آمینا مکتوب

[illegible] در جواب سوال [illegible]
[illegible]

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید
المرسلین و آله الطاهرین مراسلهٔ شریفه و مفاوضهٔ لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند
رسید موجب فرحت گشت استفسار رفته بود مخدوما مقصد اقصی و مطلب اسنی وصول بجناب
قدس خداوندیست جل سلطانه لیکن چون این طالب را ابتدا بواسطه تعلقات شتی در کمال

مذکور شد نزول است جناب قدس او نظاره بنهایت تنزه و ترفع و مناسبتی که سبب افاضه استفاده هست در میان
مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از بهر راه دان راه بین چاره نبود و از بهر دو طرف حظ و افر دارد و به
واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و بر قدر که طالب با مطلوب مناسبت پیدا میکند و جان قدر پیر خود را
از میان میکشد (بیرون میکند) و چون طالب را با مطلوب مناسبت تمام پیدا شد پیر تمام خود را از میان برکشد و طالب را
بمطلوب بی توسط خود واصل گرداند پس در ابتدا او توسط مطلوب با آئینه پیر نشیوان دید و در انتها
بی توسط آئینه پیر جمال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل عریان حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آن وقت
حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین نگویند و راه ادب پویند و در ادا
از برکات پیر جویند والسلام مکتوب سی و ششم بشیخ نور محمد در بیان آنکه آدمی را در
جهان که از امتثال اوامر و نواهی حق جل و علا چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات
با ایشان نیز چاره نه و ما یناسب فی ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی برادر
ارشدیم چنانکه آدمی را از امتثال اوامر حق جل و علا و انتها از نواهی چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق
و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله بیان ادای این دو حقوق
میفرماید و مراعات هر دو نظر آن دلالت مینماید پس اقتصار بر یکی از آن دو امر از قصور است و اکتفا بجز
از عمل از کاهلیت دور پس تحمل ایذای خلق مرد را آید و حسن معاشرت با ایشان واجب گشت بید غرض
رنجید و ناپروای خلق شد بیت هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالمست ناز کی کی راست آید بارمی باید
کشید چون مدتها در صحبت بوده اید و مواعظ و نصایح شنیده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره
چند اختصار افتاد ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة مکتوب سی و هفتم اریکم ملا طاهر بدخشی هم و راقم در بیان آنکه آدمی چه بقدر
لازمست دوام ذل است و افتقار و ادای وظایف عبودیت و حفظ حدود شرعیه

و متابعت سنت سنیه

و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام و مشاهده استیلای ذنوب
و خوف انتقام علام الغیوب و ما یناسب فی ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین و آله الطاهرین آنچه بر فقیران لازمست دوام ذل است و افتقار و انکسار و تضرع
والتجا و ادای وظایف عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة و تصحیح نیات در تحصیل خیرات و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رؤیت
عیوب و مشاهده استیلای ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را
اگرچه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود را اگرچه اندک باشد و ترسان و لرزان بودن از
شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن اعمال و نیات خود را اگرچه مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتقاد نباید کرد و سخن نباید شناخت
و مجرد تأیید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه این قسم تأیید
گاه هست که از کافر و فاجر هم می آید قال علیه الصلوة والسلام ان الله لیؤید هذا الدین
بالرجل الفاجر مریدی که بطلب آید و اراده مشغولی نماید آن را در رنگ پیر و شیر باید دانست و باید
ترسید که مبادا ازین راه ضرر ابدا وخواهند و استدراج او نماید و اگر فرشادر قدوم مرید در خود فرحی
و سروری یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن بندامت و استغفار چندان نمایند که اثری از آن
سرور نماند بلکه بجای آن فرح حزن و خوف و غم نشینند و بسیار تأکید باید که طمع در مال مرید و توقعی
در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید هست و باعث خرابی پیر چه آنجا همه دین خالص طلبند الا
لله الدین الخالص شرک را در آن حضرت بهیچ وجه گنجایش نیست عبد اند که هر ظلمتی و کدورتی
که بر دل طاری گردد ازالۀ آن بتوجه و استغفار و ندامت و التجا بسهل وجوه میسر است مگر ظلمتی و کدورتی

کم از راه محبت دنیا عمادانی بر دل طاری شود که منغص بکردانند و متجسس سازد و در ازاله آن نعمت همت
ونعذر بر کمال صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم حب الدنیا راس کل خطیئة نجانا
الله سبحانه وایاکم عن محبة الدنیا و محبة ابنائها و اربابها و الاختلاط بهم والمصاحبة
معهم فانها سم قاتل و مرض هالک و بلاء عظیم و داء عقیم اخوی ارشد شیخ حمید با جمیع
وجوه متردد آن حدود دانند استماع استخوان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند والباقی عند التلاقی
مکتوب صد و هفتاد و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی اسرار خاص
که نصیب اقل قلیل است از خواص و بیان آنکه در بعضی مواطن عارف خود را از دایرهٔ شریعت
بیرون می آید و ذکر سبب آن و تطبیق آن با ظاهر شریعت غرا و ما یتعلق به بعد الحمد
والصلوٰة معلوم اخوی اعزی باد که شریعت را صورتیست و حقیقتی صورتش آنست که علمای ظاهر
به بیان آن متکفل‌اند و حقیقتش آنکه صوفیه علیه با آن ممتازند تا نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت
سلسلهٔ ممکنات است بعد از آن اگر در مراتب عروج سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواهد بود و این
معامله امتزاج نیز تا عروج نشاء العلمیه است که مبدأ تعین سید البشر است علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت همه در وراء خواهند ماند و معامله فارغ
شأن الحیرة خواهد بود و این شان عظیم الشأن را با عالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقه است
که کمتر احدی باین رسیده است تا تعلق با عالم پیدا کند و این شان در روانهٔ مقصود است و مقدمهٔ
مطلوب در بعضی مواطن عارف خود را از دایرهٔ شریعت بیرون می یابد تا چون محفوظ است دقیقه از
دقایق شریعت فرو نمیگذارد و جاهلی که بآن دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل‌اند اگر صد از آنها
بیان کنند شاید که اقل قلیل قبول کنند و جمعی از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند
چه هر مقام عالی را در سافل ظلیست از ظلال آن الکاشته اند که قدم از دایرهٔ شریعت بیرون نهاده اند

بدولت ناگذشته

و بدولت ناگذشته بعضی رسیده اینمقام از مزلت اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان از این راه پا لغزیده
در زندقه رسیده اند و سر از ربقهٔ شریعت غرا بر آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدولت از
در جات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظل ظلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند
با صل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ شده و ادبی از آداب شریعت فرو گذاشت تجویز نمی نمایند مگر جمعی
سر این معرفت را نمی دانند و حقیقت این معامله نمی فهمند و چون برین فقیر بعنایت الله سبحانه
و بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات سر این معما منکشف شده است
و حقیقت کار کما ینبغی بوضوح پیوسته شمه از آن ما جری در معرض بیان می آرد بمجمل که تا قصار از راه
اگر و کاملان را حقیقت معامله واضح باید دانست که تکلیفات شرعیه مخصوص بقالب‌اند و بقلب هم
تزکیهٔ نفس متفرع برانجاست و آنچه از لطایف قدم از دایرهٔ شریعت بیرون مینهد ما سوای اینهاست
بل آنچه از شریعت مکلف است بمنزله مکلف است و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایة ما فی الباب
پیش از سلوک لطایف با یکدیگر ممتزج بودند و از قلب جدا نه نشستند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر
جدا ساخت و هر کدام اصل خود رسانید معلوم شد که مکلف که بود و غیره مکلف کدام سؤال
اگر گویند از آن مقام عارف قلب و قالب خود را نیز بیرون از دایرهٔ شریعت می یابد وجه آن چه باشد
جواب گوییم که آن یافت تحقیقی نیست تخیلی است منشا التخیل انصباغ قلب و قالب است برنگ
الطف لطایف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص
بقلب و قالب است اما حقیقت شریعت را ماورای قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت
بیرون ماندن بچه معنی باشد گوییم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر نمیگذرد و به خفی و اخفی نمیرسد
و قدم بیرون مانده کان فی الحقیقه همین خفی و اخفی اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال ثبتنا الله
سبحانه و جمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات

اقصاها و اکملها مکتوب صد و هفتاد و سیم هم بمیر شرف الدین حسین صدور یافت در جواب سؤالی که کرده
بودند با بعضی از طریقه که متعلقند بنفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله بعد الحمد و
الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که رسیده بودند چون هرچه در دید و دانش درآید بکلمه
لا نفی آن ضروریست چه مطلوب مثبت ورای دید و دانش است پس اینجا لازم می آید که مشهود و محمل
رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورای
آن متحقق بود ای برادر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم با آن علو شأن
بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر از خالق البشر جل سلطانه چه دریابد و ممکن از واجب جل شأنه چه
فرا گیرد و حادث قدیم را جل عظمته چه طور احاطه نماید لا یحیطون به علما نص قاطع صحیح
عطار فرماید بیت نمی بینی که شاهی چون پیمبر نیافت از فقر تو رنج کم بر ای عزیز این مقام تفصیل
می طلبد بگوش هوش باید شنید باید که کلمه طیبه لا اله الا الله دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام
از نفی و اثبات را دو اعتبار است اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه باطله کرده شود و اثبات استحقاق
عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیره مقصوده و متعلقات
غیره مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود و کلام در اعتبار اول
در ابتدا آنست که هرچه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر
از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود بعد از چندگاه که بصیرت حدت پیدا کند و بکحل خاک راه مطلوب
مکتحل گردد مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود شود مع ذلک سالک خود را گرفتار ماورای آن
مشهود می یابد و مطلوب را در بیرون آن می طلبد چه در ابتدای این کلام هرچه در تحت لا داخل شده بود
تمام از دایره ممکنات بود که استحقاق عبادت داشت و ببرکت تکرار کلمه طیبه از معبودی که مستحق
عبادت است بکلمه الا مثبت گشته جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان

عبادت

عبادت است بکلمه الا مثبت گشته شنیده و غیر از تکلم بکلمه مستثنی ازان مقام نصیب داشت
اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود گشت و چون مرتبه وجوب
جامع اسماء و صفات الهیت جل سلطانه و متعلق همت سالک احدیت مجرده است که استحقاق
عبادت نیز دران موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در کاه مانده است لاجرم مقصود خود را
در ماورای اسماء و صفات می طلبد و از گرفتاری با دون آن تحاشی می نماید بیت چو دل با دلبر آرام گیرد
ز وصل دیگری کی کام گیرد بصد دسته ریحان بجوش بلبل نخواهد خاطرش جز نکهت گل ز مهد آتش
چو در نیلوفر افتاد تماشای بنفشه کی در خور افتاد چو خواهد تشنه جان مشرب آب نیفتد سودمندش
شکر آب و کلام در اعتبار ثانی که مقصود از آن نفی مقصودات است آنست که مشهود مرتبه وجوب
نیز در رنگ مشهودات امکان در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ ملحوظ نبود مگر مقصود بکلمه
مستثنی بیت چه گویم با تو از مرغی نشانه که با عنقا بود هم آشیانه ز عنقا هست نامی پیش مردم
ز مرغ من بود آن نام هم گم و الحق که فطرت علیا و همت قصوی همین قسم مطلب را خواهان است که
هیچ از ان در دست نیاید بجز هیچ کردن بدان ادراک آن نرسد رویت احوذی چه است اما القصور آن
مرا از جا ببرد مردم بودند رویت احوذی سر و در محفوظ طلبد و گرفتار من یکن غیب الغیب بهمگی
خواهان است که سر موئی از مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوش بآغوش نرسد و در حیطه علم
معین نگشته چه توان کرد مرا چنین آفریده اند هرکسی را بهر کاری ساخته هرچند درین مقام
ازو بوالعجبیها بسیار دارم اما از ادب لب فرو بسته ام حیف مصراع جنونی من حبیبة ذی فنون
عمر گذشت و حدیث درد ما آخر نشد شب با آخر شد کنون کوته کنم افسانه را والسلام
علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
اقصیها و اکملها مکتوب صد و هفتاد و چهارم بخواجه محمد شرف کابلی صدور یافت در بیان

اگر دیوانگان این راه معیت نسبتی بیشتر نمر داین بعد و قرب ناشکیبی بحد بند قرب میخواهند بعد
وصلی میجویند بحرت در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تفرقه باطل او
مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت چون مشعر از محبت فقرا والتجا باین طایفه علیه بود
موجب فرحت گشت المرء مع من احب نقد وقت دانند اما بدانند که دیوانگان این راه
این معیت نسبتی بیشتر نمیدهد و این بعد و قرب ناشکیبی میفزاید قرب میخواهند که بعد نباشد و وصل
میجویند که هجر نبود التسویف و آخیرا تجویز نمی نمایند تعطیل و تاجیل را مستهجن می انگارند نقد وقت
بر فرصات بیهوده صرف نمیکنند و سرمایه عمر را بثمرات لا طایل نقد نمیدهند از شریف بخسیس
نمیگرایند دار مرض بمقتضیات التفات نمیفرمایند بقمار چرب و شیرین خود را نمیفریبند و کجا مهای
رفیق و مرتب خط بندی بنوکی نمید بندها روا دارند آنچه تحت شاهراه بقا و در آن تعلقات
موش دارند و ننگ دارند از آنکه در ملک خداوند جل سلطانه ذات و غرا را شرکت دهند ای
برادر اینجا همه دین خالص میطلبند الا لله الدین الخالص و غبار از شرکت تجویز نمیفرمایند لئن
اشرکت لیحبطن عملک سعی کمال خود در روید اگر دین خالص میسر شده است بشری لکم
والا علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تفرقه باطل اولیا
قسم ظهور و تفرقه او بر طالبان بسیار واقع میشود غم نیست ان کید الشیطان کان ضعیفا
و اگر باز ظهور کند بتکرار کلمه تمجید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دفع آن مفسد نمایند
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب صد و هفتاد و پنجم بحافظ محمود صدور یافته
بیان غوریات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله وقت مغافرت
شریفه برادری و صوابیات مشتمله از تلوینات احوال خود نوشته بودند بوضوح انجامید

بدایت و چه در

در بدایت و چه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود و غایتش فی الباب اگر آن تلوین بر قلب
سالک از ارباب قلوب است و مسمی بابن الوقت و اگر قلب او از تلوین برجست و از رقیت احوال آزاد
گشت بمقام تمکین پیوست این زمان ورود احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب بخلاف آن
نشسته است این تلوین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تمکین را ابو الوقت گویند گنجایش
دارد و اگر محض فیض فضل ایزدی جل سلطانه نفس نیز از این تلوینات برگذشت بمقام تمکین و
اطمینان پیوست این زمان ورود تلوینات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است
این تلوین دایم است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد برنگ الطف
اللطایف زیرا که تمکین کما ینبغی در این اوضاع می آید الطریق تبعیت است و ورود احوال متلونه بطریق
اصالت والعبرة للاصل لا للتبع و صاحب این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقه ابو الوقت
هم او تواند بود که معنی حدیث لی مع الله که از آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
نقل کرده اند و جمعی از وقت وقت مستمر مراد داشته اند و جمعی دیگر وقت نادر راجع باین بیانی
باشد چه نسبت بعضی لطایف استمرار است و نسبت بعضی دیگر نادره فلا اختلاف و الحمد لله ظاهر
بشریعت غرا متحلی باشند بتکرار سبق باطن مداومت نمایند بیت اندرین بحر بیکرانه چو غوک
دست و پائی بزن چه دانی بوک والسلام اخوی عزیزی ملا محمد صدیق در اکثر اند ملاقات ایشان را
غنیمت دانند مکتوب صد و هفتاد و ششم بملا محمد صدیق صدور یافته در بیان الکم محافظت
اوقات از فضولیات ای رهبت بنامور لا طایل بلغو تکلف الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی من حسن اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه و اعراضه عما لا یعنیه پس
از محافظت اوقات خود چاره نبود و با امور لا طایل تلف نشود شعر خوانی و قصه پردازی و غیبت
العداوة است بلکه حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یاران در این طریق از برای جمعیت

باطن است نه از برای تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیة را از اجتماع جسته
اجتماعی که سبب تفرقه باشد تحاشی از آن لازمست با جمعیة باطن بر کرم جمع شود مبارکست و هر چه
جمع شود شوم و نامبارک است لوحش الله زنده کانی بود که جمع باشد و صحبت این کس جمعیتی حاصل شود نه
انکه در تفرقه افزاید ورق خود را باید کردانید و از کفت ملکوت آمد وقت مشاعره نیست
و نکاشته محاوره نه ع هر وقت مدرسه و بحث کشف و کشاف است والسلام مکتوب
صد و هفتاد و هفتم بجمال الدین حسین عم جشتی صدور یافت در ترغیب تصحیح عقاید معتقدات
آراء صحابه اهل سنت و جماعة شکر الله تعالی سعیهم خواجه جمال الدین حسین عنفوان شباب را
غنیمت شمرده هر چه امکن صرف مرضیات حق باید جل و علا یعنی اولا تصحیح عقاید بمعتقدات آراء
صحابه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم لازم داند و ثانیا عمل بموجب احکام شرعیه
فقهیه و ثالثا سلوک طریق علیه صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم و من وفق لهذا فقد فاز
فوزا عظیما و من تخلف عن هذا فقد خسر خسرانا مبینا فرزندان خواجه محمد صالح
از سعادات عظمی دانند چه آن خدمت فی الحقیقة امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است که از مخلصان
ع داریم تراز کج مقصود شان نموالسلام مکتوب صد و هفتاد و هشتم بمیرزا مظفر صدور یافت
در اعتذار شخص و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان و خلاصه آدمیان علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات عظم الله تعالی اجورکم و دفع فلذکم و لبس اصو کم و فرج صدرکم لحرمة سید
المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات متخلقان اخلاق نبویه را علیه الصلوة والسلام
چه احتیاج با آنکه کسی باحسان و حسن معاشرت دلالت نماید بلکه تزریکست که آن دلالت داخل سوء ادب
شود غایة ما فی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر فقیر و حقیر تشبث می نماید و از هر ضعیف و نحیف
تسلی خود می جوید بنا بران تقدیع ده کشته تسلی ارباب مشقت نموده آمد تجدد ما بکرنا احسان در رحمها
ثمودات

محمود است علی الخصوص نسبت بجمعی که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة در ادای حقوق جوار آنقدر مبالغه می فرمودند که اصحاب کرام از آن مبالغه
کمان می بردند که شاید همسایه را میراث هم بدهند ع چون چنین با یکدیگر همسایه ایم تو چو خورشیدی
ما چو آن سایه ایم ع چه بود ار سایه را پایه کنی ع کر بکنه دار حق سایه کنی والسلام مکتوب صد و هفتاد و
نهم بمیر عبد الله بن میر محمد نعمان صدور یافت در نصیحت فرزندی اعزی لا زال کاسمه موفق
باشند در موسم جوانی غنیمت دانسته بتحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و اهتمام
نمایند که این عمر کرامی ... بعضی صرف نشود و بلهو و لعب تلف نکردد دیکر والد بزرکوار شما بعد از چند روز
بشما می خواهند شد ان شاء الله تعالی مرتسبان ایشان از متعلقان بواقع خبردار باشند ع پدر خویش
باش اگر مردی مکتوب صد و هشتادم بمخدوم زاده الکبری امی خواجه ابو القاسم صدور یافت در سعف
بعضی از بیماری یاران که در آن نزد پیدا شده بود حمد و ما نکر ما تیجه از حضرت خواجه مامی حضرت
خواجه محمد الباقی علیه الرحمة رسیده است از تحقیق همای بیرانی که ما بین حضرت مولانا خواجکی
امکنکی و حضرت خواجه احرار کذشته اند آنست که دو بزرکنند یکی از آن دو بزرک والد بزرکوار حضرت
مولانا است امی مولانا درویش محمد و دویمی از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا محمد درویش است
در این نزدیکی شیخت پناهی خواجه خواوند محمود را بدین حدود تشریف آورده بودند با ول ملاقات سخن
از حضرت مولانا مذکور ساختند و کفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند لهذا او را اول مریدی کرفته و در
اواخر عمر شروع در شیخی کردند کفته شد که ایشان از بزرکان بودند و تمام ما و اء النهر بزرکی ایشان را
قایل اند این تجویز نمیتوان کرد که بی اجازت ایشان مرید کرفته باشند در اوایل یا در اواخر کرامت معلم
داخل خیانتست ما دهای مسلم این ظن نمیتوان کرد و کلیف بالکار دین بعد از آن خواجه خواوند محمود کفتند
که یکی از مولانا پیش خواجه کلان ده بیدی رفته بودند و ایشان حضرت صحبت نموده مولانا اظهار طلب فرموده اند

بجهات [illegible]
کتبت [illegible] ۱۲۷۶ [illegible]

ایشان گفته که خربزه شما تمام است مولانا فرموده که شما گواهی میدهید که خربزه ما تمامست فرموده‌اند گواهی
گواهی میدهیم که خربزه شما تمام است از آن وقت مولانا مرید گرفتن شروع نموده این نقل ام بسیار مستبعد بود
که بمجرد این قول مولانا خود را شیخ بگیرند و از پی مرید گرفتن شوند بعد از ان خدمت خواجه خاوند محمود گفته
که این دو سه حق بزرگان که مابین حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل میکنند و سخنی باین دو هم سیدانسته
خطاهات انسانی دیگر یاد کرده‌اند و نیز گفته که مولانا درویش محمد را از رفتن خود نسبتی حیثیت از شیوخ دیگر است
ازین سخنان ایشان بسیار تعجب حاصل شد بضرورت تصدیع داده گشت که اسامی آن دو بزرگرا
از روی تحقیق نویسند که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است که نوشته شود بزرگی
ایشان گواه عدالت مع ذلک اگر نویسند قطع لسان طاعنان شود دیگر معلوم نشد که مقصود
خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقرای بالبضاعت بود
بالمبلغ وجوه چه نفی مستلزم نفی هدایت ایشان چه پس نفی این بی‌بضاعتان را طرق بسیار بود
چه احتیاج بتکلف برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته باشند و نفی بزرگان بالاصالة
خواسته نیز مستحسن نیست کالا یخفی علی من له ادنی درایة ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله
الصلوات والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هشتاد و یکم
بحضرت مخدوم زاده اعلی میان محمد صادق سلمه الله تعالی وابقاه علی مفارق المحبین
صدور یافت در جواب استفسار اگر در جواب بعضی که جمعی از مشایخ را می بینیم که در مراتب
قرب الهی جل شانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیرها ایشان را درجات
علیاست و جمعی دیگر از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکوره
متنزل و ما یناسب ذلک فرزندی ارشدی محمد صادق پرسیده که سبب چیست که جمعی از

مشایخ را

مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد
و توکل و صبر و رضا ایشان را درجات علیا معلوم میشود و جمعی دیگر از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب
درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرها اقدام سفل و مقر است که الکلیة این مقامات
باعتبار انتها یقین است و انتها یقین سبب اقربیت است یکباب قدس خداوندی جل شانه پس
از چند امر خالی نیست یا نظر کشفی خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب کلیت
این مقامات امری است ورای یقین یا ترتب یقین بر قرب ثابت نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین
بر قرب است هر چند قرب بیشتر یقین زیاده تر و سبب الکلیة المقامات نیز انتها یقین است نه امر دیگر
و نظر کشفی هم صحیح است غایة ما فی الباب حصول قرب مر الطف اللطائف راست پس یقین نیز نصیب
همینها باشد و الکلیة المقامات چون مترتب بر انتها یقین است نیز ایشان را حاصل بود و بس تواند
بود که بزرگی با وجود قلت قرب در مقامی از مقامات الطف اللطائف اقامت ورزیده باشد
و با کشف لطائف رجوع ناکرده بود و در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد
با کشف لطائف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از آن قرب محروم است پس یقین
نیز نصیبی نباشد پس کلیة المقامات از کجا پیدا کند و بزرگی که رجوع او باین لطیفه افتاده است حکم
او حکم الطف اللطائف است و قرب و یقین در حق او است مقامات دارد و استتار پیدا نکرده است چار در مقامات
مذکوره اتم و اکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع هم چنانکه در قرب و یقین اکمل است در مقامات
نیز اکمل است لیکن این کمالات او در مستور ساخته‌اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت که لابدی است
سبب عاره و استفاضه است ظاهر او را بصورت ظاهر عوام الناس گردانیده‌اند تمام بالاصالة مقام انبیای مرسلانست
علیهم الصلوات والتسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوات
والتسلیمات طالب اطمینان قلب بود و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج رویت بصری گشت

وحضرت عزیز علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها
واگر جوع ما کرده است از یقین خود گفته لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا این کلام اگر ثابت
شود که حضرت امیرست کرم الله تعالی وجهه پس حمل برآن باید کرد پیش از حصول رجوع فرموده باشند
چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلایل و براهین است
این درویش را از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات زیاده از
یقین محسوسات مییافت الحمد بعد از رجوع آن یقین مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلایل
و براهین گشت ع چنانکه پیر شدم سپید نشد موی سیه نیز والسلام مکتوب صد و هشتاد و دوم
بملا صالح کولابی صدور یافت در بیان حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
فرموده اند بعضی از اصحاب خود را که شکایت از خواطر سوء خود نموده اند ذلک من کمال
الایمان وما یناسب ذلک جمعی از درویشان نشسته بودند سخن از خطرات و وساوس
طالبان در میان آوردند و درین ضمن حدیث مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم
الصلوات والتسلیمات پیش آن سرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آن سرور فرمودند
علیه الصلوة والسلام ذلک من کمال الایمان این فقیر را دران وقت معنی این
حدیث چنین بخاطر گذشت والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان عبارت از کمال
یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب و هرچند قلب ما فوق او را از لطائف قرب الهی
جل شانه بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیاده تر خواهد شد و هرچند تعلق او بقالب افزون تر خواهد گشت
این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوس مناسب تر ارتفاع خواهد گردید
پس ناچار بسبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس منتهی نهایة النهایة را هرچند خطرات بیشتر وساوس بیشتر
الکلیه و ایمان زیاده تر چه کمال ایمان نقد خارج که مناسبت تام دارد الطف لطائف را بلطیفه قالب

وانی با مناسبتی

واین با مناسبتی هرچند افزون تر قالب ظلمانی تر وظلمت و کدورت تر زیکتر و ورود خواطر و وساوس
دران بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل است و زیادتی بخش مرض باطن
فلا تکن من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
مکتوب صد و هشتاد و سیم بملا معصوم کابلی صدور یافت در نصیحت حضرت حق سبحانه
وتعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت
فرموده بکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداناد شنیده است که تعلقات عشق و توجهات پراگنده که
بر ظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشد مع ذلک سعی باید که تخفیف از تفرقه ظاهر میسر آید
مبادا که در باطن سرایت کند و از وصول مطلوب باز دارد عیاذا بالله سبحانه من ذلک و نباء ما
فیها گرامی آن بود که کسی آن را صرف عمر گرامی حاصل کند جز شرطهای جواب جز گوش نکی خواهد بود
بیت ای سرای باغ تو زندان تو ÷ خان و مان تو بلای جان تو ÷ پیش از مرگ اگر کار کرد فجاها
خرابا در خراب است سعی بجا طراغتز باید داشت و هرچه منافی آن باشد دشمن باید داشت بیت هرچه جز
عشق خدای احسن است ÷ گر شکر خوردن بود جان کندن است ÷ ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب
صد و هشتاد و چهارم بشیخ الرحمن صدور یافت در ترغیب بر متابعت سید المرسلین
علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتحیات مکتوب مرغوب فرزندی اعزی ارشدی
که از روی اخلاص و محبت نوشته بودند رسید خواجه رسانیدند موجب فرحت گشت
حضرت حق سبحانه وتعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم
الصلوات والتسلیمات اتمها ای فرزند آنچه فردا بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است
علیه الصلوة والسلام والتحیة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر بآن

متابعت جمیع شوند فیها ونعمت والامر خراباد واستدراج هیچ نیست سید الطایفه جنید را بعد از
وفات شخصی بخواب دید واز حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاحت العبارات وفنیت
الاشارات وما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف اللیل فعلیکم بمتابعته
ومتابعة خلفائه الراشدین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات وایاکم ومخالفتهم
شریعة قولا وعملا واعتقادا فان الاولی یمن وبرکة والثانیة شوم وهلکة هذا
دیگر رساله که فرستاده بودند رسید بعضی جاها که خوانده شد در نظر خوب در آمد اما کار دیگر از تصنیفات
اهم تر است یاد پروردن حق ادلی وانسب است والسلام مکتوب صد و هشتاد و پنجم بمنصور عرب
صدور یافته در بیان سلامتی قلب و در سفارش شخصی حضرت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ
شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی
داشته بکلیت همت متوجه جناب قدس خود گرداناد آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است
از گرفتاری ماورای حق سبحانه واین سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او سبحانه در دل خطوری
نماند اگر فرضا هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را از ماسوای او تعالی حاصل
شده است ع کار اینست وغیر این همه هیچ بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علم
قیام دارد پدر او در سرهند است آرزوی آن دارد که در پیری و ضعف خود بملاقات پسر خود متمتع
مسرور گردد بناء علی ذلک فقیر را بر تصدیع این معنی متوسل ساخت والامر عندکم بل
کل الامر عند الله والسلام مکتوب صد و هشتاد و ششم بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته
در بیان تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است
از حضرت حق سبحانه وتعالی بتضرع و زاری والتجا و ذل و افتقار و انکسار در سر و جهار مسئلت می نماید
که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان خیر البشر و خلفای راشدین او نبوده

علیه وعلیهم

علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اگرچه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را باجمعی
که با او مستمند گرفتار عمل آن محدث مگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع مکناد بحرمة السید المختار واله
الابرار علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسنه
آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور و خلفای راشدین علیه وعلیهم من الصلوات انمها
ومن التحیات اکملها پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ
بدعتی از این بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمیکند وجز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا
عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت ببیند فردا که حدید البصر گردند
دانستند جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باختهٔ
عشق در شب دیجور سید البشر میفرماید علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات من احدث
فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزی که مردود باشد حسن از کجا پیدا کند وقال علیه الصلوة
والسلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد وشر الامور
محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال علیه الصلوة والسلام اوصیکم بتقوی الله و
السمع والطاعة وان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا
کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین تمسکوا بها وعضوا
علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة
هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث
مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص ببعض ندارد پس هر بدعت سیئه بود
قال علیه الصلوة والسلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک
بسنة خیر من احداث بدعة وعن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله

من شتهم مثلها ثم لا يعيدها اليهم الى يوم القيمة باید دانست که بعضی از بدعتهای که علما
و مشایخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم می شود که رافع سنتند مثلا در تکفین
میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است چه زیادتی بر عدد مسنون
که ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و هم چنین مشایخ ارسال فرش را بجانب دست چپ
مستحسن داشته اند و سنت در فرش ارسال آن بین الکتفین است پر ظاهر است که این بدعت رافع
سنت است و هم چنین است آنچه علما در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز
باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه الصلوات والتسلیمات ثابت نشده است نه بروایت
صحیح و نه بروایة ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون
قامت می گفتند تکبیر تحریمه می فرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند
و این فقیر میداند که این بدعت چه جای رفع فرض می نماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا می نمایند
و از غفلت قلبی باکی ندارند پس درین ضمن فرضی از فرایض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد
نماز می رساند علی هذا القیاس سایر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات على السنة ولو
بوجه من الوجوه والزيادة نسخ والنسخ رفع فعليكم بالاقتصار على متابعة سنته رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم والاكتفاء على اقتداء اصحابه الكرام فانهم كالنجوم بايهم اقتديتم
اهتديتم واما القياس والاجتهاد فليس من البدعة في شيء فانه مظهر لمعنى النصوص لا مثبت
امر زايد فاعتبروا يا اولى الابصار والسلام على من اتبع الهدى والتزم متابعة
المصطفى عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات مکتوب صد و شصت و هفتم بخواجه محمد اشرف
صدور یافت در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع
تر است مرید را از ذکر گفتن او کتابی که یاران نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوال مسطوره مطلع گشت

بدانند

بدانند که حصول رابطه شیخ مر مرید را بی تکلف و تعمل علامت مناسبت تام است میان پیر و مرید
که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کدام دولتمند را بآن
سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره در فقرات می آرند که ع
سایه رهبر به است از ذکر حق یعنی گفتن باعتبار نفع است یعنی سایه رهبر انفع تر است مرید را از
ذکر گفتن او چه مرید را در ینوقت بمذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند
گرفت والسلام اولا و آخرا مکتوب صد و شصت و هشتم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافت
در بیان حل مسائلی که پرسیده بود مکتوب مرغوب اخی اعزی وصول یافت از امور پرسیده
بودند مبحث تمام اختفای بعضی از لطایف در مرتبه قلب مقصود بران لطایف است که قلب متضمن
آنهاست نه آن لطایف که در ماورای قلب تحقق دارند که اختفای آنها در مرتبه قلب معنی ندارد
دیگر شخصی را که استعداد او تا مرتبه قلب یا روح است پیر صاحب تصرف تواند او را بمرتبه فوق رساند
اما اینجا دقیقه است که بحضور تعلق دارد و تحریر بیان آن متعسر است دیگر چون ظاهر برنگ باطن متلون
شود و باطن بلون ظاهر منصبغ گردد چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید
والسلام مکتوب صد و شصت و نهم بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافت در بیان آنکه یاد
فقرا با وجود گرفتاریهای لاطایل از شدت مناسبت است با فقرا و بطراوت دنیای دنی
فریفته نباید شد و بسوی باطن عزیز باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر مو تجاوز
و محبت داری تمام قبول باید نمود و دعا بما یناسب فی ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین مکتوب شریف فرزندی اعزی ارشدی شرف الدین
حسین وصول یافت موجب فرحت بهجت گردید چه نعمتی است با وجود گرفتاریهای
لاطایل فقرای دور از کار را یاد نرفته اند یعنی یاد از شدت مناسبت میدهد که سبب افاده

واستفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود یک واصل است و بر ارتباط معنوی اول
دلیل ای فرزند لطافت و دنیای دنی فریفته نشوی و بکثرت و فرح بهیچ او مفتون نگردی که بیدار و هشیاری
امروز اگر این معنی معقول شما نشود فردا البته معقول خواهد شد و فایده نخواهد داشت بیت کوشش
از بار و دیگران شده است ؛ نشود ناله و فغان مرتبها باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی دانسته
بتکرار آن مولع و حریص باشند و هیچ وقت از آن بجانب کسل و فتور راه ننمایند و از جهل یکی از زکات را
همت بفقرا و مساکین رسانند و از محرمات و مشتبهات اجتناب دارند و بر خلایق مشفق
و مهربان باشند طریق نجات و رستگاری این است والسلام مکتوب صد و نود و یکم بیکی از فرزندان
میر محمد نعمان بخشی صدور یافت در تعلیم ذکر با بعضی از نتایج حضوریه الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین دانا و آگاه باش
که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه در ذکر مولای خود است جل سلطانه
تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه باید ساخت یک لحظه تجویز غفلت نباید کرد و لله
سبحانه الحمد والمنة که دوام ذکر در طریقه حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم در ابتدا
بسته میگردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه مر طالب را اولی و انسب
باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد که قبله توجه را از همه سو گردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه علیه
اقبال نمائی و همتی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب
صنوبری گردی که این مضغه بمنزله حجره است مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بران قلب بگذرانی
و در آن وقت بقصد هیچ عضو بحرکت نیاری و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیله صورت قلب را
حاضر نداری و بآن ملتفت نباشی چه مقصود توجه قلب است نه تصور صورت آن و معنی لفظ مبارک
الله را بیچون و بیچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفتی را با آن منضم نسازی و حاضر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا آنکه

داده حضرت

داده حضرت ذات تعالی و تقدس که حیطه صفات خود نیابی و از آنجا بشهود وحدت در کثرت
نیفتی و از گرفتاری بیچون بشهود چون آرام نگیری هیچ در مرآت چون ظاهر شود بیچون نبود بر همه در کثرت
نمودار گردد واحد حقیقی نباشد بیچون را ورای دایره چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاط طلب
کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بی تکلف ظاهر شود آنرا نیز در قلب باید برد
و در قلب نگاه داشته ذکر باید گفت مبادا اگر بی ترکیب پیر آنکس است که از و طریق وصول بجناب
قدس خداوندی جل شانه استفاده نمائی و در دنیا دعا ساختن در این طریق با بامجرد کلاه و دامنی و شجره
که عرف شده است از حقیقت پیر و مریدی کار چندان داخل رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک از
شیخ کامل مکمل بدست آرد و باعتقاد و اخلاص پوشد که آنها احتمال ثمرات و نتایج در این صورت
قویست و مبادا که منامات و واقعات شایان اعتماد اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب
یا در واقعه پادشاه دید یا قطب وقت یافت فی الحقیقه نه چنین است بیرون خواب و واقعه
پادشاه شود یا قطب گردد مسلمست پس آن احوال و مواجید هرچه در بیداری و افاقه ظاهر شود بحاش
اعتماد دارد و الا فلا و مبادا که نفع ذکر و ترتب آثار بران مربوط باتباع شریعت است پس در ادای
فرایض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبه بغایت احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلما رجوع باید نمود
و بمقتضای فتوای ایشان رفتار نمود والسلام مکتوب صد و نود و یکم بجان خانان صدور یافت
در ترغیب بمتابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و در بیان آنکه در تکلیفات
شرعیه مراعات تیسیر تمام نموده اند و تخفیف تمام فرموده الحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت
ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت انبیاست صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه
علیهم اجمعین عموما و علی افضلهم خصوصا اگر فرضا هزار سال عبادت کرده شود و ریاضات

شاقه و مجاهدات شدیده بجا آورده اگر به نور متابعت این بزرگواران منور نگردد بجوی نمی‌خرند و بجواب
نمی‌ورزند که سراسر غفلت و تعطیل است که مبرا ازین برگزیدگان واقع شود برابر نمی‌اندازند و مثل
ثواب بقیعه بیشتر کمال عنایت خداوندی جل شأنه آنست که در جمیع تکلیفات شرعیه
و مامورات دینیه نهایت یسر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلا از هشت پهر شبانروزی
هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع یک ساعت نمی‌کشد مع ذلک در قرائت
آن هرچه میسر شود کفایت نموده و اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در تعذر قعود با اضطجاع
اشارة فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود ایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت
بر استعمال آب محقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکات از چهل یکی حصه فقرا و مساکین
تعیین فرموده و آن را نیز مختص باموال نامیه و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته
مع ذلک مشروط بزاد و راحله و امن طریق گردانیده و دایره مباحات را وسیع ساخته چهار زن و از
سراری هر قدر که خواهد مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدل گردانیده و از اطعمه و اشربه
اکثر را مباح ساخته و اندکی محرم ساخته و آن هم بواسطه مصالح عباد اگرچه یک شراب بی‌بهره
پر ضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربه خوشخور پر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل
و عرق دارچینی و عرق زنجبیل با آن خوشبوئی و خوشخوری چندان منافع و فواید دارد که چه گوید
چیز تلخ بمزه تندخوی بدبوی بیهوش کننده را با این عرقهای خوشبوی خوشخوری چه مناسبت
شتان ما بینهما مع ذلک فرقی که از راه حلت و حرمت میخیزد جدا است و تمیزی که از رضای
پروردگار جل سلطانه و عدم رضای او پیدا می‌شود علیحده و بعض از لباسهای ابریشمین که مطلقا مباح
ساخته است بمراتب از لباسهای ابریشم بهتر است مع ذلک لباس ابریشم را بر زنان مباح فرموده
که منافع آن نیز عاید بمردان است و هم چنین است حال ذهب و فضه که حلی زنان از برای تمتع مردان است

اکرا الصافی

اکرای الصافی این یسر و سهولت متعسر و متعذر دانند به مرض قلبی مبتلا است و بعلت باطنی گرفتار
بسیاری از کارها است که اصحاب رخصت بر فعل آن یسر تمام دارند و بر ضعفا متعسر است بعد تمام مرض قلبی عبارت
از عدم یقین قلب است با احکام منزله آسمانی و تصدیقی که دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق
حرمت یسری است در اتیان احکام شرعیه و بدون آن خرط القتاد قال الله تبارک و تعالی کبر
علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب والسلام
علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات و التسلیمات
انتمها و اکملها مکتوب صد و نود و چهارم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافت در جواب
استفساری که فرموده بود اخوی اعز ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در
عرضه داشت مایان که بحضرت خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقام تکمیل
گشت که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان اکرمک
الله تعالی لا نسلم که این عبارت موهم تفضیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده و تسلیم کنیم این سخن
و سخنان دیگر که در آن عرضه داشت واقع شده است از جمله واقعات که به پیر خود نوشته و تحریر
این طایفه است که هرچه از وقایع رو میدهد صحیح باشد یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار می‌نمایند چه در غیر
صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است پس به اظهار آن چاره نبود و رما الحق فیه بملاحظه این معنی هیچ
محذوری لازم نمی‌آید و محل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق
شود باکی نیست بلکه واقعست چنانکه در باره شهدا زیادتیها واقع شده است که در انبیا نیست
علیهم الصلوات و التسلیمات با آنکه فضل کلی مر نبی راست علیه و علی آله الصلوات و
التحیات برین تقدیر اگر غیر نبی در کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلندتر یابد هم
تجویز باشد هرچند حصول آن مقام او را بواسطه متابعت نبی است و نبی را نیز از آن مقام بحکم حدیث

من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی ... پس بر کافه فضل
خبرکی خبری را بر بی مجوز گشت بر غیری بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا اشکال اصلا والسلام
مکتوب صدوم و نود و سیوم بسیادت پناهی شیخ فرید صدر در بیان ... در ترغیب بر تصحیح
عقاید بر وفق آرای اهل سنت و جماعت و تحریص بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب
و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اغرا بر ترویج و تایید آن الله تعالی ناصرکم
ومعینکم علی کل ما یعیبکم و یشینکم نخستین ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقاید است
بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که نجات اخروی وابسته باتباع آرای صواب
نمای این بزرگواران است و فرقه ناجیه هم ایشان و اتباع ایشانند که بر طریق آن سرور و اصحاب آن سرور اند
صلوات الله سبحانه و تعالی و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین و از علومی که از کتاب و سنت مستفاد اند
چنان معتبر ند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده فهمیده اند زیرا که هر مبتدع و ضال عقاید فاسده
خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکند پس هر معنی از معانی مفهومه از انها معتبر نباشد
و از برای تصحیح این عقاید حقه رساله امام اجل تورپشتی بسیار مناسب است و قریب الفهم مذکور مجلس شریف
بوده باشند اما رساله مذکوره چون مشتمل بر استدلالات طول و بسط بسیار دارد اگر رساله که منقح
مسایل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا خاطر حقیر نیز خطور کرده که در ینباب رساله
بنویسد که متضمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل المأخذ اگر میسر شود نوشته متعاقب بخدمت
خواهد فرستاد بعد از تصحیح این عقاید علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم
فقه متکفل است و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت
فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل مجموعه خانی و عمدة الاسلام و اگر عیاذا بالله سبحانه در
مسئله از مسایل اعتقادیه خلل راه یافت از دولت نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات

مسئله

مسایل رو و ... که با توبه هم در گذرانند و اگر مواخذه هم کنند آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح
عقاید است از حضرت خواجه احرار قدس سره منقولست که میفرمودند اگر تمام احوال و مواجید را
بما دهند و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها
برما جمع کنند و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ باکی نداریم ثبتنا الله
سبحانه وایاکم علی طریقتهم المرضیة بحرمة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها در دیشبی از جانب ... آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع مجالس
کشند از برای نماز جمعه حاضر شده بود ... در میان رفیع الدین بعد از اظهار التفات ایشان گفته
که نواب شیخ جیو در حویلی خود مسجد جامع بنا کرده اند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه
و تعالی مزید توفیق ارزانی فرماید این قسم اخبار که مخلصان می شنوند غایة الغایة مسرور و مبتهج میگردانند
سیادت پناها مکرما امروز اسلام بسیار غریب است چنانکه امروز در تقویه آن صرف میکنند بکرور ها
میخرند تا کدام مشاربانند تا این دولت عظما مشرف سازند ترویج دین و تقویه ملت در همه وقت
از هر کس که بوقوع می آید زیباست درینولا تا درین وقت که غربت اسلامست از امثال شما
جوانمردان اهل بیت زیبا در خشاتر است که این دولت خانه زاد خاندان بزرگ شماست از شما
زاییده است از دیگران بعرض حقیقت وراثت نبوی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
والتحیات افضلها و اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم و بارک اصحاب احاطه ... گفته فرموده اند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از اوامر
و نواهی ده یک حصه را ترک کنند هلاک شوید و بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر ده یک حصه را از اوامر
و نواهی بوقوع آرند خلاص شوند این آن وقت است و این گروه آن گروه بیت گوی توفیق و سعادت
در میان افکنده اند هیچ کس میدان در نمی آید سواران را چه شد در این وقت کشتن کافر لعین گویند

نام بیگم ... که قدر نیز بود

کوبنده وال بسیار خوب واقع شده باشد شکست عظیم بر آنها مرده و مردود گشته و مهر بیت که گشته باشند
و مهر عوض که هلاک کرده خواری کفا خورد فقد وقت اهل اسلام است عزت اهل اسلام و این فقیر پیش از
آنکه آن کافر را بکشند در خواب دیده بود که پادشاه وقت کله سر شرک را شکسته است والحق آن کبر
رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر خذلهم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام
در بعض ادعیه خود اهل شرک را بدین عبارات نفرین فرموده اند اللهم شتت شملهم وفرق جمعهم
وخرب بنیانهم وخذهم اخذ عزیز مقتدر عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است
مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و اهانت ایشان هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اهل اسلام
همان قدر است این سر رشته را نیک باید نگاهداشت و اکثر مردم این سر رشته را گم کرده اند و از شومی
دین را بر باد داده قال الله سبحانه وتعالی یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است بطالت رسوم کفر که در قرن سابق
پیدا شده بود درین وقت که پادشاه اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده است بر دلهای مسلمانان
بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که پادشاه اسلام را از شنیع رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند
و در رفع آن کوشند شاید بطالتهای آنها مبتنی باشد بر عدم علم پادشاه بر شنیع آنها اگر فی الجمله کمالی
وقت باشد بعض از علمای اهل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شناعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند
که برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست در قیامت عذر نخواهند شنید
که با توقف تبلیغ احکام شرعی نکرد انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین موجودات اند تبلیغ
احکام شرعی میکردند اگر ایشان معجزات می طلبیدند نمی نمودند که معجزات از ترس و عدالت حق جل
بر با تبلیغ احکام است و تواند بود که در آن اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروی امر ظاهر سازد که
باعث اعتقاد حقیقت این جماعت باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن

ضروریست

ضروریست تا این واقع نشود عهده بر نیاید علمای مقربان حضرت پادشاه است چه سعادت است
درین کفران جمعی بازار رسند انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه چه آزارها
کشیده اند و چه محنتها که ندیده بهترین ایشان علیهم من الصلوات افضلها ومن التحیات
اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت بیت عمر بگذشت و حدیث درد ما هنوز همچنان
شیاع حرف شده کنون کوته کنم افسانه را ١٩٤ مکتوب صد و نود و چهارم بمیر صدر جهان
صدور یافت در ترغیب به ترویج شریعت و تایید دین و ما یتعلق بذلک سلمکم الله
سبحانه و عافاکم استماع سخنان از ترویج احکام شرعیه و تذلیل اعدای ملت مصطفویه علی صاحبها
الصلوات والسلام والتحیة مسلمانان ماتم زده را فرح بخش و روح افزاست الحمد لله
سبحانه والمنة علی ذلک والمسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا
الامر الخطیر بحرمة النبی البشیر النذیر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن
التسلیمات اکملها یقین است که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علمای کرام در خلا و ملا مقصدی
از وباد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود با سرو برگی درین باب چه در از نفسی
نماید شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن استعداد اسلامی خواهان علما اند الحمد لله سبحانه
علی ذلک معلوم شریف است که در قرن سابق هر فسادی که پیدا شد از شومی علمای سوء الظهور آمد
درین باب تتبع تمام مرعی داشته از علمای دیندار انتخاب نموده اقدام خواهند فرمود علمای سوء
لصوص مطلب ایشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد خلق است والعیاذ بالله سبحانه
من فتنتهم آری بهترین ایشان بهترین خلایق است اینها اند که فردای قیامت سیاهی ایشان را
بخون شهدا فی سبیل الله وزن خواهند کرد و بیم است این سیاهی خواهد چربید شر الناس شرار العلماء
خیر الناس خیار العلماء ثانیا ملتمس آنکه بعضی نوات بران آورده که خود را بعسکر رساند

بقرب ماه مبارک رمضان در حضرت دهلی توقف واقع شد انشاء الله تعالی بعد از مضی ایام مبارک
بخدمت اعزی خواهد رسید مکتوب صد و نود و پنجم نیز بصدر جهان صدور یافت در اظهار
و تحریض بر ترویج شریعت غرا و اظهار تاسف بر ضعف اسلام و اهل آن سلمکم الله سبحانه
و ابقاکم احسان سلاطین چه بکه نسبت بکافه خلایق حاصل است بالضرورت دلهای خلایق
بحکم جبلت الخلایق علی حب من احسن الیهم بجانب ایشان مایل است لهذا بواسطه
این ارتباط حی اخلاق و اوضاع پادشاهان بعموم خلایق علی تفاوت درجات الاحسان سرایت
از خیر و شر و صلاح و فساد ما لکم از اینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم کار و بار قرون سابق
مصداق این سخن است اکنون که انقلاب دول بظهور پیوسته و کدورت عناد اهل ملل بر هم نشسته
بر ائمه اسلام از صدور عظام و علمای کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف رواج شریعت
غرا ساخته در بدایت امر ارکان اسلام منهدم را بر پا سازند که در تسویف خیریت ظاهر نمیشود دلهای
غریبان از این تاخیر در اضطراب است شد تمنای قرن سابق در دلهای مسلمانان متمکن است مبادا تلافی
آن نشود و غربت اسلام بتطویل انجامد هر گاه پادشاه از کرمی ترویج نسبت مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیه باشد و مقربان ایشان نیز خود را معاف در بغیاب دارند
و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار فقرای اهل اسلام بسیار تنگ و تیره خواهد بود انا لله و انا الیه
راجعون عزیزی میفرماید بیت آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی ❊ هم سلیمان هم پری
هم اهرمن بگریستی ❊ شعر صبت علی مصایب لو انها ❊ صبت علی الایام صرن لیالیا ❊
از جمله شعایر اسلام تعیین قضات است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود سر بنده که بلاد
اعظم اسلامست چند سال است که قاضی ندارد حامل رقیمه دعا قاضی یوسف آبای او تا بنای سر بنده است
قاضی شده آمده اند چنانکه سجلات سلاطین در دست دارند مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح

دانشمند این امر

دانشمند این امر عظیم القدر را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة
الحقة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیه مکتوب صد و نود و ششم بخمور عرب
صدور یافت در بیان آنکه راهی که ما در صدد قطع آنیم بهفت گام است دو گام از آن کامها
سالک از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک میگردد صحیفه مرحمت که رقیمه مکرمت در اعز
از منه ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنه که خواص از یاد عوام فارغ نیستند و مهجوران از
غمخوارگی کمتر خالی نمی بینند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مخدوما ❊ از هر چه میرود سخن دوست
خوشتر است ❊ این راه که ما در صدد قطع آنیم بهفت گام است دو گام بعالم خلق تعلق دارد و پنج
گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر میزند تجلی افعال الهی می بیند و بگام دوم تجلی صفات
و بگام سیوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی
اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التحیات اکملها آری گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند
علی سبیل الاجمال و تیسیر الامر علی نظر الطالب بهر گامی از این گامها بنقطه از خود دور می
افتد و بحق سبحانه نزدیک و بعد از طی این گامها فنای اتم است که بقای اکمل بر آن مترتب است و باین فنا
و بقا حصول ولایت خاصه محمدیست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه ❊ این کار دولت
کنون تا کرا رسد ❊ ما فقیران نامراد را بامثال این سخنان چه مناسبت غیر از آنکه کام و دهان خود را
بزلال اهل کمال سیراب و شیرین داریم بیت گر نداریم از شکر جز نام بهر ❊ این بسی خوشتر که اندر کام زهر ❊
آسمان نسبت بعرش آمد فرود ❊ ورنه بس عالیست پیش خاکتود ❊ والسلام اولا و آخرا مکتوب
صد و نود و هفتم به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا
سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و صانا بسبب ذلک ثبتکم الله سبحانه

علی جادة الشریعة سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه

گرم گشته باشد [illegible] و ترک آن جمیع عبادات چه دنیا مبغوضه حق است و از آنروز که آفریده است

بسوی آن نظر نفرموده و دوستدار او مستحق طرد و لعن گردیده در خبر است الدنیا ملعونة وملعون

ما فیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه هر ذره از ذرات وجود ایشان بذکر الله سبحانه مملو است پس

ذاکران حق سبحانه از این وعید خارج باشند و در شمار اهل دنیا نباشند زیرا که دنیا چیزیست که دل را از حق

سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد آن چیز و خواه جاه و ریاست و خواه ملک

و ناموس فاعرض عمن تولی عن ذکرنا [illegible] از دنیا است [illegible] جالست اهل آن

[illegible] و در آخرت از اهل ندامت و حسرت حقیقت ترک آن عبارت از ترک رغبت

در آنست ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود و عدم آن مساوی شده باشد و حصول این معنی

بی صحبت ارباب جمعیت متعسر است صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم میباید شمرد و خود را

حاضر ایشان باید ساخت و صحبت ایشان [illegible] هر چند شمارا مغتنم است امثال این عزیز الوجود اعز من

الکبریت الاحمر اما بشیوه اهل کرم اشارت [illegible] تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود چند روز اگر میان

شیخ [illegible] را رخصت فرمایند [illegible] بعد فراغ کار ان شاء الله العزیز باز خواهد رفت اخلاص [illegible]

هم شمار کار حضور میکنند زیاده تصدیع چه دهد وفقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة سید

البشر علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها والسلام والاکرام مکتوب

سی و [illegible] بخان خانان صدور یافت در بیان آنکه [illegible] فقرا با اغنیا درین زمان بسیار

متعسر است [illegible] فتوحات مکیه مفتاح فتوحات مدنیه است بحرمة النبی و آله الامجاد

علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات التفات نامه گرامی که [illegible] فقرا فرموده بودند وصول یافت

باعث ازدیاد محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم مخدوما فقرا را با اغنیا اختلاط کردن درین

زمان بسیار

زمان بسیار متعسر است اگر فقرا [illegible] و با [illegible] راه تواضع و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش بگیرند کوته

اندیشان از سوء ظن خود می انگارند که طامع و محتاجند لاجرم درین ظن فاسد خسر الدنیا والآخرة

میگردند و از کمالات این بزرگواران محروم می مانند و اگر فقرا باستغنا که نیز از لوازم فقر است [illegible]

قاصر نظران از سوء خلق خود قیاس میکنند که متکبر و بدخلقند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمع

مستغنی از بخار استکبار بر آمده است ابوسعید خراز میفرماید عرفت الله بجمعه بین الاضداد هر چند ارباب

نظر این مقدمه را قبول نکنند و محال انگارند لیکن هم نسبت طور ولایت ورای طور نظر عقل است باقی احوال

میر مولانا تفصیل معروض خواهند داشت والسلام اولا و آخرا علی من اتبع الهدی مکتوب سی و دوم

نیز بملا محمد امین کابلی صدور یافت در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورد و شغل صحیفه

گرامی که مبنی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اختصاص ورود یافت موجب فرحت

گشت عافاک الله سبحانه اظهار طلب ورد [illegible] فرموده بنا علی ذلک اخوی اعزی مولانا

محمد صدیق فرستاده شد تا شما را از طریقه علیه نقشبندیه مشغول سازد و آنچه امر فرماید در امتثال آن سعی

بلیغ خواهند نمود امید که مثمر نتایج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و تعلق بحضور صحبت داشت

بنابران تصدیع اخوی مشارالیه داده شد والسلام مکتوب سی و سوم بملا شیخ اصفهانی صدور یافت

در حل عبارت نفحات که اغلاق داشت و طلب شرح نموده بود الحمد لله رب العالمین والصلوة

والسلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین و علیهم اجمعین عبارت نفحات که فی الجمله اغلاق

داشت و نموده بودند که آنرا شرح باید کرد بنابرین بچند کلمه جرأت نمود مخدوما مکرما عین القضات

همدانی میگوید در بیان حال جماعتی که بی راهبر راه ناسلوک رفتند بعضی از ایشان [illegible]

خود نگاه داشته مستی [illegible] ایشان شد و هر که با تمیز بود دستش بر داشته و مرا از راه سلوک

والله سبحانه اعلم طریق سلوک طی مقامات عشره مشهوره بترتیب و تفصیل درین طریق

تزکیهٔ نفس مقدم است بر تصفیهٔ قلب و اثبات شرط است و راه سلوک عبارت از طریق جذبه
و محبت است و تقدم تصفیه است بر تزکیه و راه اجتبا که مشروط باثبات نیست و این طریق محبوبان
و مرادان است بخلاف طریق اول که طریق محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند
و استیلای محبت که مغلوبی و مستی عبارت از آنست از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند و از
اغوا و اضلال ایشان مصون هر چند راهبر نداشتند اما فضل ازلی جل سلطانه رهنمونی فرموده ایشان را
بمطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان با تمیز بود یعنی قوت جذبه نداشت و استیلای محبت در حق
او مفقود بود چون راهبر نداشت اعدای دین او را از راه بردند و هلاک ساختند و بموت ابدی
گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب بر فرموده اشارت ایشان
حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی میرفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند
و راه نامسلوک را در پیش گرفتند الی آخر القصة راهی که کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک است
که بقطع مقامات عشرهٔ مشهوره مترتب و تفصیل صورت بندد چه اکثر مشایخ علی الخصوص
از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه نامسلوک که آن دو ترکمان اختیار کردند
و حسین قصاب با ایشان در آمدن متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که از زایل ارادت
بوصول از آن راه سلوک معهود و مقدمه ابطریق انسداد و آرام است که سبب غیبت است از حس
و ذهاب و ذهول است از شعور و کنایه از آن حالت شب مذکور است و چون این غیبت و ذهول
از خلق منتفی حضور و شعور کمالی است تعالی و تقدس الحضور و شعور را بماه بشارت فرموده
این مقام بیان مطلب بگوش هوش باید شنید که هر تجربه روحیت و مرتبهٔ عالیه غالب [illegible] قوای
جسدی مکتسب از قوهٔ روحانیت و حواس قالبی مستفاد از نورانیت قلبی پس با چار در وقت
توجه قلب و روح بجناب قدس خداوندی جل شانه که لازم طریق جذبه است در ابتدا حالی که

ادان نقص است

ادان نقص است فتوری در تدبیر جسد و تربیت قالب راه می یابد که بسبب تعطیل حس و ذهول از شعور
میکرد و سستی بقوی و جوارح میرساند و بی اختیار بر زمین محو باشند و این حالت را شیخ اجل شیخ محی الدین
ابن العربی قدس سره در فتوحات مکیه تعبیر بسماع روحی فرموده است و سماعی که برقص است و حرکت
دوریست اثر سماع طبیعی گفته و مبالغه در منع آن نموده پس محقق شد که این غلبه حضور منطق حضور
معقولیت و این ذهول جسدی مشتمل بر شعور روحی که تعبیر از آن بماهتاب است بر سر اصل سخن آییم
باید دانست که پوشیدن روی ماه بابر سیاه کنایه از ظهور صفات بشریت که مستدعی است استتار آن
حضور و آگاهی میرساند و این استتار را تو بطه احوالست چه مفهوم [illegible] از این استتار نیست هر چند که استتار
نیست تواند بود که بهمین معنی باشد که چون سیوم شب شد دیگر باره ماه از ابر بیرون آمد و اثر قدم آن دو جوان
مرد باز یافتیم چه در حالت بسط که اوان حضور و آگاهیست راه روشن میگردد و قطع بیشتر نموده
می آید چون صبح رسید یعنی غیبت و ذهول زایل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه خلق
جمع گشت و کنایه از این حضور بطلوع آفتاب کرده است که عبارت از وجود بشریت است که در روی وقت
روی ظاهر ساخته اند چه در این طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو ترکمان قوت
جذب داشتند و استیلای محبت لاجرم مردوار پا بر بالای کوه بشریت نهادند و بیک شب بر بالا
شدند و بنحوی از فنا مشرف گشتند و حسین قصاب چون آن قوت جذب نداشت به محنت
تمام بالای آن کوه برآمد آنهم ببرکت متابعت آن دو ترکمان میسر شد و الا لشکرش بر مبدا نشستند
لشکرگاه عبارت از مرتبهٔ اعیان ثابته است که جامع تعینات حقایق امکانیت و تعین علمی
وجوبیست که خیمهای بینهایت کنایه از آن تعینات و در آن میان خیمهٔ عظیم اشارت بتعین
علم وجوبیست تعالی و تقدس که آنرا خیمهٔ سلطان گفتند و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمهٔ
سلطانست متمایل گردید که بمطلب رسیده خواست که از مرکب سکر و مستی که قطع این راه بامداد آن

مرکب مستمر جنبت فرود آید بوصل مطلوب باید پای راست که عبارت از روحست هم درین راه

ناسلوک بپای قلب و روح میروند نه بپای علم و عمل که آن براه سلوک مناسبت دارد و اول الف

مستی که فرود می آید بیان روحست و ثانیا قلب که پای چپ تعبیر از آنست ازرکاب بیرون آورده

بود که الهام بگوش رسید که سلطان در خیمه نیست و الحق چنین است حسین قصاب چون قوت

جذب نداشت ماندگی بشارت ازمستی فرود آمد و آن در بزرگان چون جذب قوی داشتند و غلبه

محبت با مثال این بشارات کوک نشدند و مرد وار بالا کرد نشستند حسین قصاب اگر ازسر اسل

انتظار بکشد سلطان ازهرگز درخیمه نخواهد یافت که او تعالی ورا الوراء است فوله بر نشستم است

و شکار شده یعنی بر تجلی مظاهر جمله بر نشسته است و لهذا حسید و کمال عشاق شده این آواز و این

معنی باندازه فهم و درایت حسین قصاب بود که طریق تنزل بادی سخن کرده اند و الا آنجا که اوست

نه او تقدس بر نشستن و شکار شدن معنی ندارد بیت لا دهو زانسرای روز بهی بازگشتند جیب

کیسه تهی و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب مقام تفرد و کبریای است بر چندان

معنی شایان جناب قدس آن حضرت نیست جل سلطانه اما از معنی دیگر اولی و انسب است

و آن معنی نیست که بر وحدت که تعین اول است و فوق هر مرتبه و اعتبار بر نشسته است و چون از هر مرتبه

وحدت اضمحلال استهلاک تعینات علمی و عینی است شکار به سبب بلاکت و حرشح طورات

مناسب آن مقام دانسته شکار شده فرموده شیخ محمد معشوق طوسی و امیر علی عبو شکار گاه سلطان

رسیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی اقدم و اقرب است حسین قصاب با تقید برگشتن

سلطان در خیمهای و احدیت ماند والله سبحانه اعلم بحقیقة المراد و ما فیه من الصواب

والسداد مخدوما اگر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بهمین راه سلوک را اختیار کرده اند

و آن راه نامعهود و در طریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم را ازین راه بتوجه و تصرف

مطلب

بمطلب میرسانند این طریقه را وصول لازمست اگر مراعات آداب پیر مقتدی نموده آید چه درین

طریق پیر و جوان در وصول برابرند و نساء و صبیان شاید و بلکه موتی نیز ازین دولت امیدوارند

حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره فرموده اند که از حق سبحانه و تعالی طریقی خواسته ام که البته

موصل باشد و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه الخلفای ایشانند این معنی

اینجا بیت میخوانند بیت گر تشنگی ای ربان راز قفل جهان را همه بگشاده ام ثبتنا الله سبحانه

علی طریق هؤلاء الاکابر والسلام مکتوب دویست و دوم بخواجه جمال الدین در

بیان در جواب استفسار او الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی جناب

کوچک بیگ حصاری رسیده بود که شخصی میگوید که علوم تمام در دو سه حرف مندرجست

این سخن را باور میتوان کرد یا نه در جواب گفته شد که ظاهر آن شخص از دی علم و سماع و مطالعه

کتب گفته باشد که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه

فرموده اند که جمیع علوم در بای بسمله مندرجست بلکه در نقطه آن با و اگر آن شخص ازین سخن دعوی

کشف میکند بیان او ازو و حال او باین است اگر گوید برمن منکشف ساخته اند که تمام علوم در دو سه

حرف مندرجست ما منتظر آنیم که دو سه حرف را بخصوص علوم او کرده باشند باینها احتمال صدق دارد

اگر گوید که تمام علوم مرا در ضمن دو سه حرف برمن منکشف گردانیده اند و در صفحه آن دو سه حرف

تمام علوم را مطالعه میکنم پس مرغیست که آب ازو باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الهدی

والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دویست و

دوم بمیرزا فتح الله حکیم در دریافت در تأسف از حال جماعتی که خود را در سلک این اکابر

داخل ساخته اند و بموجب قطع این بزرگواران نموده ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی الطریقة

المستقیمة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة روزی سخنی از غیرت

مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مذکور میشد دران اثنا مذکور شد که حال آن
جماعت چه خواهد شد که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و یاد رحمن اینها خود را
درآورده اند و ایشان قبول فرموده و در ثانی الحال بجهة بموجبی قطع این بزرگواران نموده اند
و ظن و تخمین متشبث از بال یکران گشته درین ضمن نام شما و نام قاضی شام مذکور شده بود و آن
مذاکره معلوم نیست که بکجا کشیده باشد و آن هم مبنی بر تقریب بوده بعد ازان خدا آگاه است که
که فقیر آثار رسالها خواسته باشد یا در دل کینه نگاه داشته خاطر شریف ازین رهگذر جمع باشد معلوم شما
شده باشد که طریق ما طریق دعوت است بنابر آن اکابر این طریقه استهلاک در ستای این اسما
اختیار فرموده اند اما ابتدا توجه ایشان باحدیت صرفست از اسم و صفت جز ذات بمنحو ابیده تعالی
و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
الحال چون مذاکره بتوسط نقلهای متعدده بیشتر دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از ان جانب
توهمات دیگر ناشی گردد از برای دفع آن این چند کلمه اقدام نموده از شناسائی شما هیچ می افزاید و از عدم
شناسائی هیچ نقصی را منمر باید ملحوظ و منظور جز اندیشی شما بود واما الراضی بالضرر لا یستحق النظر مثل
مشهور است یقین دانند که این فقیر جز رضای شما نخواسته و نخواهد خواست ان شاء الله تعالی سخنی بود از
روی غیرت که در وقت ز بجا شده بتقریبی گفته بود که خاطر بار مذ شده دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه افضل داند امر او از دو حال بیرون نیست زندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش ازین که چند
مکتوبها بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه
آن این قسم سخنها را تجویز نمایند کسی که حضرت امیر را افضل از حضرت صدیق گوید از جرگه اهل سنت
می برآید فکیف که خود را افضل داند و مقرر این طایفه است که اگر سالک خود را از سگ گرگین بهتر داند از
کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیه حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا علیهم

الصلوة والسلام

الصلوة والسلام منعقد گشته است احمق باشد که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسایل
خود نوشته است که وحشی قاتل حمزه که یکمرتبه بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
رسیده است از اویس قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس در حق این طور شخص آن قسم سخنان تخیل
نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارتها که مردم این توهم را از آنجا پیدا کرده اند باید دید و بحقیقت
معامله وا رسید مجرد تقلید ارباب حسد نمودن چه مناسب است با آنکه مشایخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب
گفته اند شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از اینجا بر افضلیه سوال برد که عین توهمات
و در عبارت حقیر حاشا و کلا که این قسم چیزی مذکور شده باشد والسلام عجایب کار است و طرفه روزگار
ابنای دنیا که داخل عوام کالانعام اند باهل دعوت بیشتر رجوع دارند و بملاحظه اغراض منافع متوهمه دنیاوی
بجان و دل بایشان میروند و تعظیم و توقیر آنجماعت بجا می آرند و ریاضات و مجاهدات انجماعت که
محض برای اغوای عوام است عبادت می انگارند هر چند انها بچندین امور مبتدعه و منهیه گرفتار باشند
و از ادای فرایض و واجبات تغافل ورزند نمیدانند که تعظیم و توقیر این مخذولان سبب هدم دین
و استخفاف شرع متین است کما ورد فی الحدیث من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الدین و هم درین
حدیث است من لان لصاحب بدعة او لقیه متبشما فقد استخف بما انزل علی محمد
فضیل عیاض که از اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعة احبط عمله واخرج نور الایمان
من قلبه واذا علم عز وجل انه مبغض لصاحب بدعة رجوت الله ان یغفر له وان قل عمله واذا رایت
مبتدعا فی طریق فخذ طریقا آخر و اکابر اهل الله را که توجه ایشان معروف بجانب حق است و از مکاشفات
مغیبات معرض که داخل لا یعنی است معرض ناقص می انگارند نمیدانند که این اکابر اراده توجه بکشف
حالات مخلوق نمایند بمراتب از ان جماعت که از تعینات در ریاضات مشقه میکشند بهتر از احوال
مکتومات خبر میدهند و بیان مغیبات نمایند لیکن این بزرگواران از ان ننگ و عار است که با وجود

توجه بخالق عز اسمه مخلوقات معتقد شوند و امر مهم را گذاشته اشتغال بمالایعنی نمایند فی الحدیث

علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه مکتوب دو صد و سیوم بملا حسین صدور
یافت در تحریض بر محبت این طایفه و در بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است

احسن الله تعالی احوالکم و اصلح سبحانه اعمالکم و امالکم مکتوب شریف چون مبنی از محبت فقرا بود
برسیدن آن فرحت فراوان روی داد حق سبحانه و تعالی محبت این طایفه علیه را روز بروز زیاده کناد
و نیازمندی نسبت بایشان سرمایه روزگار سازد بحکم المرء مع من احب محبان ایشان با ایشان شند
و ایشانند که جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبویست علیه من الصلوات اتمها و من
التسلیمات اکملها که خدای تعالی را فرشتگانند ورای کتبه اعمال در راهها و گذرها میگردند و طلب اهل ذکر میکنند
تا آنگه یابند این طایفه را که در ذکر اند و یکدیگر را ندا کنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشان را
باجنحه خویش و از بسیاری تا آسمان میرسند پس خداوند تعالی که داناتر است بحال بندگان از ملایکه پرسد چون
دیدید بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنای تو می گفتند و ترا ببزرگی یاد میکردند و ترا از جمله
عیوب و نقصان تبری می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر
بینند چگونه باشند ملایکه گویند بیشتر تمجید و تکبیر گویند پس خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه می طلبند گویند
بهشت می طلبند خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر به بینند
چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملایکه گویند یارب آن طایفه از دوزخ تو می ترسیدند
و بتو پناه می جستند حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی
فرشتگان را فرماید شما را گواه گرفتم ایشان را همه بیامرزیدم ملایکه گویند یارب در آن مجلس دیگران
فلان از برای دیگر بیامده بود و حاجت دنیاوی داشت برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسانند

یعنی جلیسان

یعنی جلیسانند که بحکم انا جلیس من ذکرنی همنشین ایشان بدبخت نباشد پس ازین حدیث
و از حدیث سابق که المرء مع من احب لازم می آید که محبان این طایفه با ایشان شند و هر که با ایشان است
بدبخت نباشد ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی محبة هولاء الکرام بحرمة النبی الهاشمی
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون
و آنچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ الله داد قلمی نموده بودند این قسم عدمات و کم شدنها کاملان را
بسیار رو میدهد و همت بلند دارند و بهر چه بر استانند قناعت نکنند بیت بس طور رنگ یار
دلخواه ای دل قانع نشوی برنگ ناکامی دل صحبت این طایفه از جمله … حق سبحانه و تعالی
در صحبت ایشان اندازد بیت گر ز دستان گرد … کم رسد بو تا رسد گرچه بو هم نباشد او ایشت
ایشان رسد بهمین طریق که از حضرت قبله گاهی قدس سره اخذ کرده اند باشند اسم مبارک الله را
مجتنب بچونی و بیچگونگی بعد از توجه بالکلیه بقلب در دل گذرانند و یقین حاضر و ناظر تصور نمایند بهیچ
صفت ملحوظ ندارند همین اسم مبارک را بعد از توجه مذکور همواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروریه
سوء الحضور و معتنیه اگر ملاقات میسر شد مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال مجدده را
نوشته باشند که مطالعه آنها باعث توجه غایبانه میگردد والسلام مکتوب دو صد و چهارم بمیر
محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان آنکه از تعرضات اهل خسران محنت نکشند و بکاری که در
پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان خدمت میر السیادی
بر ایشان ارباب خسران محنت نکشد کل یعمل علی شاکلته لایق آنکه بمکافات و مجازات
متعرض نشوند … فرصت باشکار بازار آنها کلمات مشافهه آنها خواهد بود
و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور بشغلی که در پیش دارند در آن کوشند و از غیر آن
چشم پوشند قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون اخوی خواجه محمد صادق بوقت رسیده

عشرهٔ اعتکاف باتفاق بجا آوردند و بفتوحات و واردات مجدده مشرف گشتند الحمد لله سبحانه که

اوقات سایر دوستان نیز مصروف بجمعیت است و ترقیات بهر در راه است ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء والله ذو الفضل العظیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه وبارک علیه وعلیهم

اجمعین مکتوب دو صد و پنجم بخواجه محمد شرف کابلی صدور یافت فی بیان ان متابعة صاحب

الشریعة علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة ملاک الامر شکر کم الله سبحانه علی

المتابعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة فانه ملاک الامر ومنبع الفضل

وما سوی ذلک فاوهام باطلة وخیالات فاسدة نجانا الله سبحانه وایاکم عنها والسلام علی

من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب دو صد و

ششم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در مذمت دنیا و نکوهش گرفتاران بتنعمات آن

اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الصلوات والتسلیمات

انتها وافضلها معاوضهٔ لطیفه و ملاطفهٔ شریفه که نامزد این فقیر در افتاده نموده بودند بوصول

آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء ای برادر دنیا آدمیرا از برای طعامهای چرب

ولذیذ ولباسهای مرتب ونفیس بیا درده اند و از برای تمتع و تنعم و لعب ولهو نیافریده اند مقصود از

خلقت او ادای انکسار و عجز و افتقار او است که حقیقت بندگیست اما آن افتقار و انکسار که شریعت

مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بآن اذن فرموده است چه ریاضات و مجاهدات

اهل باطل که موافقت شریعت غرا ندارد جز خسارت و خذلان ثمر آرد و غیر از حسرت و ندامت

ثمر کار را باید که بعد از تحقیق و تزیین باتیان احکام شرعیه عملا و اعتقادا بر وفق آرای علمای اهل سنت

وجماعت شکر الله تعالی سعیهم باطن خود را بذکر الهی جل سلطانه معمور دارند و سبقی که در طریقهٔ علیهٔ اکابر

نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اخذ کرده اند تکرار فرمایند که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت

در ابوابت

در هدایت است و نسبت ایشان فوق همه نسبتهاست کوته اندیشان این سخن را باور ندارند

باید معصود ترغیب و تشویق دوستانست و مخالفان خارج از بحث اند بیت برکش افسانه بخواند افسانه است

واکه دیدش نقد خود مرد آنست بالجمله فلاح اخروی را مربوط بذکر کثیر ساخته اند کریمهٔ واذکروا الله کثیرا

لعلکم تفلحون شاهد این معنی است پس ذکر کثیر را پیشه باید ساخت و هر چه منافی این دولت است از آن

باید رمید و در غیر آن سعی باید نمود بلاغ است بیت ما علی الرسول الا البلاغ بیت ذکر کن ذکر تا ترا جانست پاکی

دل ز ذکر رحمن است الا بذکر الله تطمئن القلوب نقش و تزین طاعات المسلمین من الله سبحانه التوفیق

علی ذلک والثبات والاستقامة علیه فانه ملاک الامر والسلام علی من اتبع الهدی

والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات انمها واکملها چاره و حیلی که

در اوقات نیک مکر پوشیده شده است مرسل داشته خواهند پوشید عواقب جمیع امور بخیر باد

بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوة والسلام مکتوب دو صد و هفتم بمیرزا حسام الدین

صدور یافت در بیان آنکه قرب ابدانرا در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه

وعده وصال با میرزان شرع شیخ ابن حنبل منجز شد الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

تقییت که اخبار سلامتی جناب شما و حضرت مخدوم زادها و فرزندی جلال الدین حسین و سایر

اعزه و خدمهٔ عتبهٔ علیه علی الخصوص میان شیخ الهدی و میان شیخ الهدیه رسیده و مانع آن غیر از سیاه

در قهار معما که نخواهد بود آری قرب ابدانرا در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبهٔ صحابی

نرسید و اویس قرنی با آن رفعت شان که بشرف صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

نرسیده بمرتبهٔ ادنی صحابی نرسید شخصی از عبد الله بن المبارک پرسید ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد

العزیز در جواب فرمودند الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه

وآله وصحبه وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة او مرتین و احوال این صد و مع لوامع و لوایح

معروف است بعافیت فلله الحمد سبحانه والمنة علی ذلک بل علی جمیع النعماء والالاء علی الخصوص علی
نعمة الاسلام و متابعة سید الانام علیه وعلی آله الصلوات والسلام فانه ملاک الامر
و مدار النجاة و مناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخرویة ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی
ذلک بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها کار
اینست غیر این همه هیچ از ترهات صوفیه چه می کشید و از احوال ایشان چه می افزاید وجد و حال را
تا میزان شرع نسنجند نیم جیتل نمی خرند و کشوف و الهامات را تا محک کتاب و سنت نزنند بنیم جو
نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بمعتقدات شرعیه که حقیقت
ایمانست و نیز حصول یسر است در ادای احکام فقه امری دیگر ورای آن چه رؤیت موعود باخرت
در دنیا البته واقع نیست و مشاهدات و تجلیاتی که صوفیه بآن خورسند شده آرام یافته اند تسلی
بشبه و مثال اند و او ورا الوراست عجایب کار و بارست اگر حقیقت مشاهدات و تجلیات ایشان نزد تحکی
گفته شود خوف آن دارد که فتوری در طلب مبتدیان این راه پیدا شود و قصوری در شوق ایشان راه یابد
و از آن نیز میترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز التباس باطل بحق کرده شود یا دلیل المتحیرین دلنی
بحرمة من جعلته رحمة للعالمین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات گاه گاه از کیفیات احوال
اعلام بخشند موجب ازدیاد محبت است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات افضلها واکملها مکتوب دویست و هشتم بحضرت
مخدوم زاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله تعالی سبحانه صدور یافت در جواب سؤالی که نموده
بودند که سالکان این طریق گاه است که خود را در مقامات انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بلکه در بعضی اوقات می بینند که از آن مقام نیز بالا رفته است سر این سخن چیست
فرزندی پرسیده بودند که سالکان این طریق در مقامات عروج گاه است که خود را در مقامات

انبیا علیهم الصلوة

انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها می یابند بلکه در بعضی اوقات میدانند که از آن مقامات
نیز بفوق رفته است سر این سخن چیست اعلم ارشدک الله تعالی که مقرر است و مجمع علیه که افضل انبیا است علیهم
الصلوات والبرکات نهایات مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب
از آن مقامات بالا رفته است چه آن مقام عبارت از تعینات اسمای الهیست جل سلطانه که مبادی تعینات
ایشانست و وسایل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات را بالفوق اسما و صفات هیچ
مناسبتی نیست غیر از غنا هیچ نسبتی حاصل نه کریمه ان الله لغنی عن العالمین شاهد این معنی است
و چون این بزرگواران از مراتب عروج بنزول مینمایند و انوار بالا را با خود گرفته فرود می آیند در بنا
بسا حظ تفاوت مراتبها که شباهت باجناس طبیعیه ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن
می نمایند لهذا اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید در بنان باید پس بلند استعداد که متوجه حضرت
ذات است تعالی و تقدس ناچار در وقت عروج بآن اسما خواهد رسید و از آنجا بفوق خواهد گذشت
الی ما شاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرود آید در اسمی که مبدأ تعین وجود اوست
نزول نماید آن اسم البته پایان تر از آن اسمای که مقامات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط افضلیت است هر که مقام او
بلندتر است افضل است و تا سالک بار با سم خود نگردد و اسم خود را پایان تر از آن اسمای نیابد
افضلیت آن بزرگواران از طریق ذوق و حال نتواند دریافت بتقلید ایشان را افضل میگوید
و بیقین سابق حکم باولویت آنها میکند اما وجدان تکذیب حکم اوست در این وقت التجا و
تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این مقام
از مزلة اقدام سالکانست اینجا برای استشهاد توضیح میگردانیم ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب
از اجزای ارضی و اجزای ناریست وقتی که دخان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت اجزای ناری

بالا خواهد رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند که دخان قوی باشد عروج او تا کرهٔ
نار متحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای آبی و اجزای هوائی که بالطبع تفوق
دارند خواهند رسید و از انجا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمی توان گفت
که مرتبهٔ اجزای ارضی بلندتر است از مرتبهٔ اجزای آبی و اجزای هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر
بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکرهٔ نار چون آن اجزای ارضی هبوط نماید و بمرکز طبیعی
خود برسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک
ازان مقامات باعتبار قاسر است که آن قاسر افراط حرارت محبت و قوهٔ جذب عشق و
باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است
اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را ابتدا
و توسط ظلال و مثالست و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها برسند خیال میکنند که بحقیقت
آن مقام رسیده اند فرق در میان ظلال و حقایق نمی توانند کرد و هم چنین شبه و مثال اکابر را
چون در ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شرکتی با اکابر در مقامات پیدا کرده اند
نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شی است بنفس شی اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی و جنبنا
عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
اتمها و اکملها مکتوب دویست و نهم بمیر محمد نعمان صدور یافت در حل بعض از عبارات
متعلق برسالهٔ مبدء و معاد که پرسیده بود و بعض از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته
و در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعض عرض واقعات این راه الحمد لله رب العالمین و
الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین سیادت پناها اخوی
اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال اینجا و مستوجب حمد است و وقت وداع در سرای

فرج شما و اخوی خواجه

فرج شما و اخوی خواجه محمد اشرف معنی آن عبارت که در رسالهٔ مبدء و معاد واقع شده پرسیده
بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود الحال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته
شود که موجب تشفی احباب گردد عبارت آن رساله این است که بعد از هزار و چند سال از زمان
رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج
فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد
و مظهر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و مقام سابق از حقیقت
محمدی خالی مانده تا زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نزول فرماید و عمل بشریعت
محمدی نماید علیها الصلوات و التحیات دران وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده
بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخص عبارت از
تعین وجوبیست که تعین امکانی آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین وجوبی اسمی است از اسمای
الهی جل سلطانه کالعلیم و القدیر و المرید و المتکلم و امثالها و آن اسم الهی جل شانه رب آن شخص
و مبدء فیوض وجودی و توابع وجودی اوست و این اسم بالنسبت بحضرت ذات تعالت شانه مراتب
شتی است و در مرتبهٔ صفت که وجود آن زاید است بر وجود ذات این اسم اطلاق می یابد و در
مرتبهٔ شان که زیادتی آن بر ذات بمجرد اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان
صفت و شان در مکتوبی که در میان سلوک و جذبه نوشته شده بتفصیل ذکر یافته است
اگر خفائی باشد بآن مکتوب رجوع نماید و شک نیست که حصول شان اگر چه بمجرد اعتبار است
نیز تغایر آن میکند که فوق آن معنی زاید دیگر باشد مناسب آن شان که مبدء وجود اعتباری
او گردد پس این اسم را از آن مرتبه نیز نصیبی حاصل شد و در فوق آن معنی زاید نیز این احتمال جاریست
اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یکمرتبهٔ دیگر را هم گذرانیده است

اما در فوق آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیب نمی‌دارد وفوق کل ذی علم علیم خبر هنیئا
لارباب النعیم نعیمهم وللعاشق المسکین ما یتجرع تفاضل اقدام اهل الله باعتبار طی این
مراتب شتی است (بسیار است) علی تفاوت الاستعدادات والقابلیات والواصلون الی الاسم قلیلون
من الاولیاء فان اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم بعد ان عرجوا فی
المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک والسیر التفصیلی وقد یتوهم الوصول
الی ذلک الاسم فی طریق الجذبة الصرفة ایضا لکنه غیر معتبر ولا یعتد به والذین
عرجوا من ذلک الاسم وقطعوا مراتبه المتفاوتة قلت او کثرت فهو لا اقل قلیل
هنگام برسر اصل سخن رویم وگوییم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبی اورا گویند تعین امکانی
اورا نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوییم که محمد رسول الله علیه وعلی آله من الصلوات
التسلیمات و در رنگ کافه انام مرکب از عالم خلق و عالم امر است و اسم الهی جل شانه که رب عالم
خلق اوست شان العلیم است و آنکه تربیت عالم امر او میفرماید آن شان است که مبدا وجود اعتباری
آن شان است کامر حقیقت محمدی عبارت از شان العلیم است و حقیقت احمدی کنایه از آن معنی است
که مبدا آن شان است و حقیقت کعبه سبحانی نیز از آن معنی است ونبوتی که پیش از خلق حضرت آدم
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آن سرور را حاصل بوده و از آن مرتبه خبر داده و گفته که کنت نبیا
وآدم بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق دارد و همین
اعتبار حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که کلمة الله بوده و بعالم امر بیشتر مناسبت
داشته بشارت قدوم آن سرور را علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات باسم احمد داده و فرموده
مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد نبوتی که بنشاء عنصری تعلق دارد باعتبار حقیقت
محمدی است بلکه باعتبار حقیقتین است و رب او درین مرتبه ان شان العلیم است و مبدا آن شان لهذا

دعوت

دعوت این مرتبه اتم است از دعوت مرتبه سابق چه در آن مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر
بوده و تربیت او مقصور بر روحانیان و درین مرتبه دعوت او شامل خلق و امر است و تربیت
او مشتمل بر اجساد و ارواح غایة ما فی الباب درین نشاء نشاء عنصری او را علیه وعلی آله الصلوة
والسلام غالب ساخته بودند بر نشاء ملکی او تا مناسبتی که سبب افاده و استفاضه است بیشتر
پیدا شود بخلاف آنکه جانب بشریت در آنجا غالب است حضرت حق سبحانه وتعالی حبیب خود را
صلی الله علیه وآله وسلم وبارک باکمه وجه امر میفرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه وتعالی
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی آوردن لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارتحال
از نشاء عنصری جانب روحانیت او علیه الصلوة والسلام غالب آمد و مناسبت بشریت
رو بنقص آورد و نور اینست دعوت تفاوت پیدا کرد و بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که
هنوز از دفن آن سرور علیه الصلوة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت یافتیم
یعنی ایمان شهودی با یمان غیبی مبدل شد معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زمان
رحلت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدید است از نشاء
متطاوله جانب روحانیت بر نهجی غالب آمد که جانب بشریت را بتمام متلون بالوان خود ساخت
و عالم خلق را منصبغ بصبغ عالم امر گردانید پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه وعلی آله الصلوة والسلام
رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت
و حقیقت محمدی با حقیقت احمدی متحد گشت مراد از حقیقت محمدی و حقیقت احمدی درینجا
تعین امکانی خلقی و امری اوست علیه وعلی آله الصلوة والسلام نه تعین وجوبی که تعین امکانی
او ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست و متحد گشتن بآن تعین معقول نه و چون
حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نزول خواهد فرمود و متابعت شریعت خاتم الرسل

علیهما الصلوة والسلام خواهد نمود از مقام خود عروج فرموده به تبعیت بمقام حقیقت
محمدی خواهد رسید و تقویت دین او علیهما الصلوات والتحیات خواهد نمود از تحیات که نقل
میکنند از شرایع ما تقدم که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبر اولوالعزم از انبیای کرام و رسل
عظام مبعوث می شدند که تقویت شریعت آن پیغمبر نمایند و اعلای کلمهٔ او فرمایند و چون
دورهٔ دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث میگشت و تجدید شریعت
خود میفرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات از نسخ و تبدیل
محفوظ است علمای امت او را حکم انبیا داده کار تقویت شریعت و تایید ملت با ایشان
تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر اولی العزم را تابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است
قال الله سبحانه و تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون بدانند که بعد از هزار سال
از ارتحال خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اولیای امت او که بظهور آیند هرچند
اقل باشند اکمل بوده تا تقویت این شریعت بر وجه اتم نمایند حضرت مهدی که خاتم الرسل علیه
و علیهم الصلوات والتحیات از قدوم مبارک او بشارت فرموده اند بعد از هزار سال
بوجود خواهد آمد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از هزار سال نزول
خواهند فرمود بالجمله کمالات اولیای این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است هرچند بعد از
انبیا فضل مر اصحاب کرام راست علیهم الصلوات والتسلیمات اما چندان آن دارد که از کمال تشابه
یکی را بر دیگری فضل نتوان داد ازینجا تواند بود که آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
لا یدری اولهم خیر ام آخرهم نفرموده لا ادری اولهم خیر ام آخرهم لعلمه بحال
کل من الفریقین و لهذا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابهت جای تردد بود
فرمود لا یدری اگر پرسند که آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از قرن اصحاب تابعین را

خیر ساخته است

خیر ساخته است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت آن دو قرن نیز
بر این طبقه متیقن باشد پس نسبت این طبقه در کمالات با اصحاب کرام چه خواهد بود جواب گوییم
که تواند بود که خیریت آن دو قرن برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء اتقیا باشد و قلت
وجود اهل بدعت و ندرت ارباب فسق و معصیت فیهم لا بنا بر کون بعض الافراد من اولیاء
الله فی هذه الطبقة خیر من اولیاء ذینک القرنین لحضرة المهدی مثلا بیت فیض
روح القدس ار باز مدد فرماید ❊ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ❊ اما قرن اصحاب از جمیع وجوه
خیر است آنجا سخن کردن از فضولیست سابقان سابقانند و در جنت نعیم مقربان ایشانند
که انفاق کوه ذهب دیگران بمد شعیر ایشان نرسد والله یختص برحمته من یشاء باید دانست
که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رسالهٔ مبدء و معاد فوق این عبارت
مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبهٔ ربانی مسجود حقیقت محمدی گشته چه حقیقت کعبهٔ
ربانی بعینها حقیقت احمدیست که حقیقت محمدی فی الحقیقه ظل اوست پس با چار مسجود حقیقت
محمدی باشد اگر سوالی کنند که کعبه بطواف اولیای امت او می آید و از ایشان برکات میجوید
و چون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی این معنی چگونه جایز باشد در جواب
گوییم که حقیقت محمدی نهایات مقامات نزول محمدیست از اوج تقدیس و تنزیه و حقیقت کعبه
نهایت مقامات عروج کعبه است زینت عروج حقیقت محمدی را بر مرتبهٔ تنزیه حقیقت کعبه است
و نهایت عروجات او را غیر از حق سبحانه و تعالی اطلاع ندارد و چون اولیای کمل امت او را از عروجات
آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نصیب تامست اگر کعبه از برکات این بزرگواران
دریوزه نماید چه عجب بیت زمین بناده بر آسمان تاخته ❊ زمین و زمان را پس انداخته ❊ و عبارتی دیگر
از آن رساله که درین مقام واقع شده بود نیز حل آن شد و آن عبارت اینست صورت

کعبه هم چنانکه مسجود صور اشیاست حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق آن اشیاست چه از مقدمات
سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت از اسمای الهیست جل سلطانه که مبادی
فیوض وجودی و توابع وجودی ایشانست و حقیقت کعبه فوق آن اسماست پس اگر آینه حقیقت
کعبه مجمع حقایق اشیا باشد آن را که کمل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار
بالا را گرفته برتبه حقایق خود که شبیه باحیاز طبیعی ایشانست در مراتب عروج فرود آیند
کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود که اصحاب سابقا دانیهم در رساله مبدء و معاد چند فقره
نوشته است در بیان افضلیت انبیای اولی العزم صلوات الله و تسلیماته علیهم بعضی افضلیت
بعض ایشان را از بعض دیگر و چون مبنای آن بر کشف و الهامست که ظنی است از ان نوشتن و تفرقه
نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه درین باب سخن کردن جز بدلیل قطعی جایز نیست
استغفر الله و اتوب الیه من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً در مکتوب خود نوشته
بودند که در سرای خرم پرسیده بودم که تعلیم طریقت مر طالبان را الست بمن مرضی است یا نه
و در جواب گفته بودی که نه در خاطر فقیر نمانده است که نفی مطلق کرده باشند بلکه گفته بوده
که مشروط بشرایط است نه مطلق مرضی نیست و الحال هم همین طور میدانم باید که در رعایت
شرایط نیک احتیاط نمایند مبادا مساهله کنند تا باستخاره یقین نشود که باید گفت نگویند
و اخوی ملا بابا محمد قدیم را نیز بهمین معنی دلالت نمایند و تاکید بگویند که در تعلیم طریقت
سرعت ننمایند مقصود در کار این کردن نسبت مرضی حق سبحانه باید ملاحظه نمود و حفظ شرط
دیگر از نشر شدن خود حفظ نموده از وضع خود باید کرد که با آن جماعه بر نهج زندگانی نکنند که
البته عاقبت آن آزار است گفته اند پیر باید که در نظر مرید خود را متجلی نماید نه آنکه در اختلاط را
بگشاید و مصاحبانه سلوک کنند و بحرفه حکایه بیگانه اکرم دارد والسلام

مکتوب بیست و دوم

مکتوب بیست و دوم بمولانا شکیبی اصفهانی صدور یافت در حل عبارت نفحات که
پرسیده بود و در ذکر بعض از نصایح جز یکم مسئلت نموده بود مراسله شریفه و ملاحظه
لطیفه که از روی شفقت که [illegible] و مهربانی نامزد این فقیر قلیل البضاعه فرموده بودند بمطالعه آن
مشرف گشته مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند و بسلامت برونده و باشند برحمت فقرا آنچه
و چون برونده محبت ایشان را سرمایه ببرند و چون خیزند بمحبت ایشان خیزند محشورهم من اقتضی بالفقر
و اتوه علی الغنا علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات انمها و اکملها از روی کرم مرقوم فرموده
بودند که حقیقت معامله الحکایت چیست که در نفحات مذکور است از مرید شیخ ابن سکینه قدس سره
که روزی در آب دجله غوطه زده بود بتقریب غسل و سر از آب نیل بر آورده بمصر در آمده و از انجا کدخدا
شده و فرزندان بهم رسانیده و تا هفت سال در مصر اقامت ورزیده اتفاقاً روزی بتقریب غسل
در آب نیل غوطه زده بود سر از آب دجله بر آورده دیده که در کنار دجله همان جامها را که اول در کنار
دجله گذاشته بود بحال خودست جامها پوشیده بخانه در آمد اهلیه او گفت طعامی که از برای
مهمانان فرموده بودی تیار شده است الی آخر القصه مخدوم ما مکرما اشکال این حکایت
نه از ان رهگذر است که در یک ساعت کار سنین چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع
آمده است حضرت رسالت پناه علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة در شب معراج
بعد از طی معارج عروج و قطع منازل وصول که بالوف سنین میسر شود چون بوثاق خود
رجوع فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زایل نشده است و حرکت آب که در ابریق
برای طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته و امثال این بسیار است که در نفحات بعد از نقل آن
حکایت مذکور است که از قبیل بسط زمانست بلکه اشکال این حکایت ازین رهگذر است که در
بغداد یک آن باشد و در مصر همان آن امتداد هفت سال پیدا کند مثل اهل بغداد در ان زمان

در سال سیصد و شصت باشند از تاریخ هجری و اهل مصر در آن وقت در سال سیصد و شصت
هفت عقل و نقل تجویز این معنی نماید این معامله نسبت بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت
بلاد مختلفه و السنه متعدده محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر میرسد آن است که این حکایت نه
از عالم یقظه است بلکه از قبیل رؤیا و واقعات است که مستمع را رؤیا برؤیه مشتبه گشته است
و نوم بیقظه التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه در مطالب اشتباه است در خواب
دیده است در خواب به پیر خود گفته و فرزندان را آورده حکایتی که بعد از این حکایت از شیخ
محی الدین ابن العربی قدس سره نقل میکنند نیز از این قبیل است والله سبحانه اعلم بحقایق
الامور کلها نوشته بودند که شرح این عبارت باید نوشت که مرتبه جسد روح است و مرتبه قالب
قلب مخدوما مودای این هر دو عبارت واحد است و آن تربیت عالم خلق انسان است از
عالم امر اد چون لفظ جسد مقرون بلفظ روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت
و لفظ در میان قلب و قالب بوده هر کدام را بمناسب خود جمع کرده تفنن عبارت اختیار
افتاده است طلب نصایح رفته بود مخدوما عطوفت آثارا شرم می آید که با وجود این همه خرابی و کردار
و کم بضاعتی و بیحاصلی از آن باب چیزی نویسد و بتصریح یا باشاره از آن مقوله حرف زند لیکن از انها نیز
می ترسد اگر از قبول معروف هم خود را معاف دارد مبادا کار بخست و دنائت بکشد و لغته و
بکل الخامد بناء علی ذلک بچند کلمه جرئت مینماید مخدوما مدت بقای دنیا بسیار قلیل است و از آن
قلیل هم اکثر تلف شده و اقل مانده و مدت بقای آخرت خلود و دوام است معامله خلود را ببقای
چند روزه مربوط ساخته اند بعد از آن یا تنعم دایم است یا عذاب سرمدی مخبر صادق از آن
خبر داده است احتمال تخلف ندارد عقل دور اندیش را کار باید فرمود مخدوما شرف عمر در هوا و هوس
گذشت و مراهم اعدای خدا جل شانه بسر آمد و ارذل عمر مانده اگر امروز آن را هم بمرضیات حق جل سلطانه

حرف نکنیم

حرف نکنیم و تلافی اسراف بارذل هم نمائیم و محنت اقل را وسیله راحت مخلد نسازیم و کفارت
سیئات کثیره را بحسنات قلیله هم نفرمائیم فردا بکدام رو پیش او تعالی خواهیم رفت و کدام حیله را
پیش او تعالی خواهیم برد خواب خرگوش تا کی خواهد بود پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از ابصار
خواهند برداشت و پنبه غفلت از سامعات خواهد نمود اما سود نخواهد داشت و جز حسرت
و ندامت نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود موت کار خود باید ساخت واشوقا گوئی باید مرد
اولا از درستی اعتقاد چاره نبود از تصدیق بانچه از دین معلوم شده بطریق ضرورت و تواتر گزیر نه
و ثانیا علم و عمل بانچه علم فقه متکفل است نیز ضروریست و ثالثا سلوک طریقه صوفیه هم در کار است
نه از برای آن غرض که صور و اشکال غریبه مشاهده نمایند یا الوان و انوار و لوامع و الوان را معاینه فرمایند
این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات
و مجاهدات هوس صور و انوار غیبی نماید این صور و انوار و آن صور و انوار هر دو مخلوق حقند سبحانه
و از آیات داله بر صانعیه او تعالی نور آفتاب و ماهتاب که از عالم شهادت است بوجوه مزیت دارد
بر آن انوار که در عالم مثال بینند اما چون این دید دایم است و خواص و عوام در آن شرکت دارند
در نظر اعتبار ساقط است و خسته هوس انوار غیبی مانند بالجمله ح آنچه گرد و پیش بصر است تیره نماید بلکه
مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل ازدیاد یقین است در معتقدات شرعیه تا از حقیقت آنها
بفضا رکشف اینند و از اجمال بتفصیل گرایند مثلا وجود واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدت او تعالی
سبحانه اول بطریق استدلال یا بتقلید معلوم شده بود و باندازه او یقین هم رسیده چون سلوک
طریق صوفیه میسر شود آن استدلال و تقلید بکشف و شهود مبدل گردد و یقین اکمل حاصل شود
علی هذا القیاس سایر الاعتقادیات و ایضا مقصود تحصیل یسر است در ادای احکام فقهیه و ازاله
عسر که از امارگی نفس میخیزد و یقین این فقیر آنست که طریق صوفیه الحقیقه خادم علوم شرعیه است

نا امری میان (جدا) آن از شریعت واین معنی را درکتب و رسایل خود تحقیق نموده است و از برای
حصول این غرض اختیار طریق علیه نقشبندیه در میان سایر طرق صوفیه اولی و انسب چه این
بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده ولهذا اگر دولت
متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود احوال و مواجید در متابعت
فتور دارند آن احوال را هیچ نمی پسندند حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که اگر احوال
و مواجید را با ما بدهند و حقیقت ما را باعتقاد اهل سنت و جماعت ننوازند جز خرابی هیچ نمیدانیم
و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را بدهند و از احوال هیچ ندهند غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج
نهایة در بدایت است پس را اول آن می یابند که دیگران در نهایت یابند اگر فرق است اجمال
و تفصیل است و شمول همین نسبت بعینها نسبت اصحاب کرام است علیهم الرضوان چه در صحبت
اول از صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات آن یافته اند که اولیای امت را
معلوم نیست که در نهایة میسر میشود از نجاست که اویس قرنی قدس سره که خیر التابعین است بمرتبه
وحشی قاتل حمزه علیه الرضوان که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام رسیده نرسید
زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضایل و کمالات است چه ایمان ایشان شهودی است و دیگران را
هرگز این دولت میسر نشده ۵ شنیدن کی بود مانند دیدن ولهذا بالاتفاق مد شعیر ایشان
بهتر از انفاق کوه ذهب دیگران آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت برابر اند پس همه را بزرگ باید
داشت و به نیکی یاد باید کرد زیرا که اصحاب همه عدول اند در روایت و تبلیغ احکام همه برابر
روایت یکی را بر روایت دیگری مزیتی نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند و آیات متفرقه را
باعتماد عدالت ایشان از هر کدام روایتی دسته آیتی کم بیشی اخذ نموده جمع ساخته اند اگر یکی
از اصحاب کسی جرح نماید آن جرح بقرآن مجید میگردد چه حامل بعض آیات تواند بود که او باشد
العیاذ منه

و مخالفات و منازعات که در میان این بزرگواران گذشته است بر محامل نیک صرف باید نمود و از
هوا و تعصب دور باید ساخت قال الشافعی رحمه الله سبحانه و هو اعلم بحال الصحابة علیهم الرضوان
تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا و مثل این مقوله از امام جل جعفر
الصادق نیز منقولست والسلام اولا و آخرا مکتوب در بیست و یازدهم بمولانا یار محمد
قدیم بدخشی صدور یافت در جواب سوال او که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمه و در بیان
شرایط ضروریه مقام تمکین دارشاد مراسله اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت
موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی بدرجه کمال و تکمیل رساناد بالنبی المختار واله
الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته آن
نازنین که در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جایز هست یا نه بدانند که این قسم امور این
راه بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوع معامله تجلی صوریست که صاحب معامله آن صورت
متجلی را حق می انگارد و نقاش نه سخن جانست که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی
فرموده اند تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقه
بشما کرده شده است درین باب بعضی فواید نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند
در آورد بدانند که چون طالب ما را رسید پیش شما بیاید در تعلیم طریقه او تامل بسیار باید کرد
مبادا که درین استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرحی
و سروری پیدا شود باید که درین باب راه التجا و تضرع اختیار نموده استخاره متعدد نمایند
تا آنکه بیقین بپیوندند که طریقه را باو باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای
حق سبحانه تصرف کردن و وقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن بی اذن او سبحانه مجوز
نیست کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین معنی دارد

عزیزی فوت کرد خطاب آمد که تو ای زره پوشیده بودی در دین منم بر سینه‌ها من کشف بلا
فرمود هلا و کلت خلقی الی و اقبلت بقلبک علی واجازتیکه بشما و دیگران کرده شده است
مشروط بشرایط است که مشروط بحصول علم برضای او تعالی هنوز آن وقت نیامده است که اجازت
مطلق کرده شود ما ذرور آن وقت شرایط را مرعی دارند جزء شرط‌ها است و بیرم این معنی را نوشته است
از ینجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد و از تنگی شرایط وا رهند والسلام

مکتوب دویست و دوازدهم بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب بعضی
السوال که پرسیده بود و حل واقعه که دیده بود نوشته

دو مکتوب مرغوب پی در پی رسید
و حت بر فرحت افزود حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بحرمة سید
المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات انقهار اکثرها پرسیده بودند که پیر
صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتب که فوق از استعداد او است تواند رساند
یا نه بلی تواند رساند اما با آن مراتب فوق که مناسب استعداد او است نه مراتبی که مباین
استعداد او باشد مثلا مریدی استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت قوت استعداد او تا وصول
بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را بتصرف خود تواند باقصاری درجات آن
ولایت رساند اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات
بخشد معلوم الوقوع نیست و ایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است که اخفی که الطف لطائف است
اما داخل دایره امکان است و بداغ حدوث متسم چون سالک پا از دایره امکان بیرون نهد و در
مراتب وجوب سیر فرماید و از ظلال چون باصول آن برسد و از تقیید صفت و شان وا رسته تا چار
نکسی در نظر او خوار و بی اعتبار در آید و احسن و الطف او را در رنگ خساست برابر بیند
نفس و اخفی را درین مقام تو آمین الکارد نوشته بودند که بواسطه با باد واسطه از نوشته ایم که در

وقت عبادت

وقت عبادت حق سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل او است سبحانه بنده
را عبادت باید کرد یعنی اینکه او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوء ادبست محبت آثارا
این قسم مقوله معلوم نیست که از این تحریر [illegible] زده باشند جای دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند
و حضرت ادریس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام دران واقعه دیده بسیار نیک است و واقعه
دارد آب که کنایه از علم است در ان ظرف ریختن حصول قدرت است در علم و شارکه حضرت آدم
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام درین معنی موکد آن حصول است چه آن حضرت تلمیذ حضرت
رحمن است و علم آدم الاسماء کلها غایة ما فی الباب مراد از علم درین واقعه علم باطن است بلکه
نوعی از علم باطن که مناسبت بنسبت اهل بیت دارد علیهم الرضوان والباقی عند التلاقی
والسلام

مکتوب دویست و سیزدهم بسیادت پناه شیخ فرید صدور یافت
در بیان مواعظ و نصایح و ترغیب بر متابعت علماء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند
و اجتناب از صحبت علماء سوء که علم او وسیله حطام دنیاوی ساخته اند

عصمکم الله
سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
قال الله سبحانه و تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان نمیداند که احسان شما را بکدام
احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب اللسان باشد
الحمد لله سبحانه والمنة که این معنی بخواست میسر است و احسان دیگر که لایق مکافات
موعظت و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نقابت و نجابت و ستگاها خلاصه
مواعظ و زبده نصایح اختلاط و انبساط با اهل تدین و ارباب شریعت متدین و رشرع
مربوط بسلوک طریقه حقه اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند درمیان سایر
فرق اسلامیه نجات بی متابعت این بزرگواران محالست و فلاح بی اتباع آرای اینها ممتنع

دلایل عقلی و نقلی و کشفی برین معنی شاهد است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر
دانه خردله از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل باید دانست و نیش
او را از سر افعی باید انگاشت طالب علمان بی‌باک از هر فرقه که باشند لصوص دین‌اند اجتناب از صحبت
اینها نیز از ضروریات است این همه فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی اینها است که
بواسطه حطام دنیوی آخرت خود را برباد داده‌اند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین ابلیس لعین را شخصی دید که آسوده و فارغ البال
نشسته است و دست از اغوا و اضلال کوتاه کرده سر آن را از ابلیس لعین پرسید لعین گفت که علماء سوء
این وقت کار مرا کفایت کرده‌اند و متکفل اغوا و اضلال گشته از طلبه [illegible]
بشرط آنکه ادا را دل به بند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که در
اسلام از آن جنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون معلوم شریعت است که این
فقیر بگفتن و نوشتن در تحریص صحبت نیک و تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب
از صحبت سوء خود را معاف نداشته که آن را اصل عظیم میداند والقول عندکم بل الکل من عند
الله فطوبی لمن جعله مظهر الخیر تذکر احسانهای شما برین گفتگو می‌آرد و ملاحظه تصدیع و ملال
از میان برمی‌اندازد والسلام مکتوب دویست و چهاردهم بخان خانان صدور
یافته در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن سوال مشهور که کفار را
بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون باشد و سفارش حاجتمندی طوبی لمن جعله
الله مظهر الخیر حضرت حق سبحانه وتعالی دنیا را مزرعه آخرت گردانیده بیدولت باشد
کسی که تخم را در رست بخورد و در زمین استعداد نیندازد و از یکدانه هفتصد دانه نسازد و از
برای روزی که برادر از برادر گریزد و مادر از فرزند بنا پرهیز ذخیره نکند خسارت دنیا و آخرت

نقد وقت اوست

نقد وقت اوست حسرت و ندامت را برین بر کف دست او صاحب دولتان فرصت
دنیا را غنیمت میشمرند ازبرای آن غرض که دران فرصت تمتعات و تلذذات فرمایند که با وجود
ثبات است مع ذلک معدات محن و عقبات (و عقاب) بلکه تا دران فرصت کشت و کار فرمایند و از
یکدانه عمل خیر بحکم کریمه والله یضاعف لمن یشاء ثمرات بی‌نهایت حاصل کنند از نجاست
که اعمال صالحه چند روزه را به تمتعات مخلد جزا فرموده‌اند والله ذو الفضل العظیم اگر پرسند
که تضاعف در حسنات است و در سیئات جزا بمثل است پس کفار را بواسطه سیئات معدوده
عذاب مخلد چون باشد جواب گوییم که مانحن جزا مر عمل را مفوض بعلم و حکمت حق است و تقدس
علم حکمت از ادراک آن قاصر است مثلا در قذف محصنات جزای مماثل آن عمل هشتاد تازیانه فرمود
و در حد سرقت قطع یمین سارق جزای آن نموده و در حد زنا در صورت بکر صد تازیانه با تغریب
عام تقدیر نموده و در صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرموده علم سر این حدود و تقدیرات از طوق
بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز العلیم پس در مادهٔ کفار حق سبحانه وتعالی کفر موقت را علامة مخلد
جزای وفاق فرموده معلوم شد که جزای مماثل مر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و کسی که خواهد که
جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و با دلیل عقل برابر نماید آنکس منکر طور نبوت است علیه ما
یستحق با او سخن کردن از بلاهت است بیت زان کس که بقرآن و خبر زو نرهی آنست جوابش که جوابش
ندهی بقیة المرام رافع رقیمه دعاگو میان شیخ احمد ولد اعز مغفرت پناه سلطان تانیسری ملاحظه
الطاف و احسانهای شما که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدمت علیه متوسل این فقیر خود را
رسانیده و دهستی از اجزاء الطاف شما آن موضع بوده که در پرگنه اندری کرم فرموده بودند و الکل
عندکم بل کل من عند الله والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب دویست و پانزدهم

بشیخ جمال [illegible]

بمیرزا داراب صدور یافت در مذمت دنیا مکتوب شریف که از حسن استعداد
فطرة بنیاز نامه نام فقرای با لطف ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزا
بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ای فرزند ارباب دنیا و اصحاب
غنا ببلای عظیم گرفتارند و بابتلای عظیم مبتلا زیرا که دنیا را که مغضوبهٔ حق است سبحانه مردار زرین
جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند و مزین گردانیده و در رنگ انگم نجاستی را زر اندوده
سازند و زهر را شکر آلوده مع ذلک عقل دوراندیش از شناعت این دنیهٔ مهند ساخت و به
قباحت این امر دنیه دلالت فرموده لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کند که مال مرا با عقل
زمانه بدهند بزاهد باید داد که از دنیا بی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال عقل است مع هذا
از کمال رحمت بیک شاهد عقل کفایت ننموده شاهد دیگر از نقل نیز بآن ضم فرموده بر زبان رسل
علیهم الصلوات و التسلیمات که رحمت عالمیان اند بر حقیقت آن متاع کاسد اطلاع بخشیده از
محبت و گرفتاری آن قحبهٔ مکاره منع بلیغ فرموده با وجود این دو شاهد عدل هم اگر کسی بطمع شکر سموم
زهر بخورد و بامید زر متخیل نجاست اختیار کند سفیه محض است و بلید بالطبع بلکه فی الحقیقه منکر اخبار
رسل است علیهم الصلوات و التحیات حکم منافی دارد که صورت ایمان در آخرت سود مندش
نخواهد گشت و نتیجهٔ آن غیر از غصه و ماتم و اموال دنیوی چیزی دیگر نخواهد بود امروز پنبهٔ غفلت از
گوش هوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایه نخواهد ماند حرف سر ظاهر است

بیت: همه اندر زمن تو این است * که تو طفلی و خانه رنگین است

مکتوب دویست و شانزدهم بمیرزا حسام الدین صدور یافت در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعض اولیا و قلت ظهور آن از بعض دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد و ما یناسب ذلک

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علیهم و علی آله الطاهرین اجمعین

بخاطر فاتر میرسد

بخاطر فاتر میرسد که چون در میان احبه بعد صوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عنقای
مغرب شده اگر احیاناً بعض علوم و معارف بارباب آن نوشته شود مناسب می نماید بناءً علی ذلک
گاه گاه این قسم چیزی نوشته میشود امید است که ملال نگشته مخدوما چون مبحث ولایت در میان است
و نظر عوام بر ظهور خوارق این مقوله سخن چند مذکور میسازد استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از
فنا و بقاست که خوارق و کشوف از لوازم آنست قلت أو کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد
ولایتش اتم و اکمل باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظهور
خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلندتر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم
در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم
اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط باسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس
پردهٔ اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده باسباب نرسیده نظر او بر فعل مسبب
الاسباب است و بس زیرا که اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی
بمقتضای ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کار صاحب بینش با اسباب می اندازد و آنکه
اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد حدیث قدسی انا عند ظن عبدی
بی شاهد این معنی است تا مدتها بخاطر میخلید که وجه چیست که اولیای کمل این امت بسیار گذشته
اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محیی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها
ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه و تعالی سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج
ایشان از اکثر اولیا بلندتر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از
عالم اسباب بلندتر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن البصری و حبیب عجمی قدس سرهما
منقولست که روزی خواجه حسن بصری بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی میبرد که از آب بگذرد و در این اثنا

علت کثرت ظهور خوارق و قلت آن از اولیا

حبیب عجمی رسید گفت که چرا ایستاده‌اید گفت انتظار کشتی می‌بریم حبیب گفت چه احتیاج
کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم نداری حبیب گفت عنایت کشتی از آب گذشته
رفت خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود و با و بتوسط
اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط
اسباب بادی زندگانی میکردند اما فضل حسن است که صاحب علم است و عین الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته است اشیا را چنانچه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس پرده
حکمت مستور ساخته‌اند و حبیب عجمی صاحب سکر است و بعضی بفاعل حقیقی وارده انکه اسباب را
در خلیقی بود و این بد مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کاینات اتمام
تکمیل ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر
و در ارشاد حصول مناسبت در میان مرشد و مسترشد در کار است که منوط بنزول است و بدانند
که اغلب نیست که هر چند بالاتر رود پایانتر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایانتر
فرود آمد از اینجاست که دعوت او اتم گشته و بکافه انام مرسل شده چه بواسطه نهایت نزول
مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده فراخ گشته و بدانست که از متوسطان این راه آنقدر افاده
بطالبان بوقوع می‌آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت دارند
بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع از اینجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته اگر خرقانی
و محمد قصاب بجای بودندی من شما را بوی فرستادمی نه بخرقانی که وی شما را سودمندتر بودی از
خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود و مرید ازوی بهره کمتر گرفتی یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم
افادهٔ تام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم منتهی‌تر بود از همه

وحال آنکه افادهٔ او از همه

مقصود آنکه از متوسطان تا بخیر طالبان بیشتر میرسد که از منتهیان

وحال آنکه افادهٔ او از همه زیاده‌تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر رجوع و عدم رجوع است بر انتها و
عدم انتها اینجا دقیقه است باید دانست که هم چنانکه در حصول نفس ولایت مر ولی را علم بولایت خود شرط
نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه باشد که مردم از وی خوارق
نقل کنند و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه اولیایی که صاحب علم و کشفند جایز است که بر بعضی
از خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مثالیهٔ ایشان را در امکنهٔ متعدده ظاهر سازند و در مسافات
بعیده کارهای عجیبه و غریبه از آن صور بظهور آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاعی نیست
از ماوشما چه ساخته‌اند حضرت مخدومی قبله‌گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی بیکفت
عجایب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می‌آیند بعضی میگویند که ترا در مکهٔ معظمه دیده‌ایم و در
موسم حج حاضر بوده‌اند و با تفاق حج کرده‌ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودیم و اظهار
آشنائی می‌نمایند و من هرگز از خانهٔ خود نبرآمده‌ام و هرگز این قسم مردم را ندیده‌ام چه تهمتی است
که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها زیادت برین اطناب اگر نقطش
اینها را معلوم ساخت زود و زود بیشتر خواهد نوشت ان شاء الله تعالی مکتوب دولت و هفتادم
بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت و حیرت کشد زیباتر است
و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کشوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن
ظاهر میگردد و فرق در میان قضای معلق و قضای مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه
آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقه بعضی
خلفا از علامت کمال و تکمیل نیست و ما یتعلق بذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین و علیهم اجمعین مرتبت که از احوال و اوضاع
خود اطلاع نداده‌اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر مو خلاف شریعت اعتقادا

وعملاً بوقوع نیامد و محافظت نسبت باطن خود از اهم مهمات است هرچند بجانب جهات کشف زیاده بود
و چندانکه بجانب جهت انجامد بهتر بود که کشوف الهی و ظهورات بسیار در اثنای ریاضت بعد از وصول
انبیا بهم کوهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب دیگر ثمر نماند از کشوف کونی چه نویسد
که اکثر مجال خطا بسیار است و مظنه غلط غالب وجود و عدم آن را مساوی باید دانست اگر پرسند
که سبب چیست که در بعضی از کشوف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف آن
بظهور می آید مثلا خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواهد مرد و یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود
اتفاقاً بعد از یکماه ازین دو چیز هیچکدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم که حصول آن مکشوف و
مخبر عنه مشروط بشرایط بوده است که صاحب کشف در آن وقت بتفصیل آن شرایط اطلاع نیافته
و حکم کرده بحصول آن شیء مطلقا یا آنکه گوئیم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاهر شده که آن
حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل قضای معلق اما آن عارف از تعلیق و قابلیت محو وی خبر نه
درین صورت اگر بمقتضای علم خود حکم کند ناچار احتمال تخلف خواهد داشت منقولست که روزی حضرت
جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام پیش حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات آمده
اخبار کرد در حق شخصی که این جوان فردا علی الصباح خواهد مرد حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوة و السلام
بر حال آن جوان رحم آمده پرسیدند که او نیز چه آرزو دارد گفت دو چیز آرزو دارم منکوحه بکر و حلوا
فرمودند تا هر دو مهیا ساختند آن جوان شب با اهل خود در خلوتخانه نشسته بود و طبق حلوا در پیش
اتفاقاً سایلی محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود آن جوان آن طبق حلوا را درست برداشته بآن
فقیر داد و چون صباح شد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات انتظار خبر فوت آن
جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که خوش و خرمست
متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام آمده گفت که تصدق حلوا دفع
بلای آن جوان نمود

بلای آن جوان نمود زیر بستر او ماری کلانی یافتند که مرده و در دهن آن مار آنقدر حلوا فرو کوفته اند
که از بسیاری حلوا جان داده است این فقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطا بر جبرئیل امین نمی نماید که حامل
وحی قطعی است و احتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستقبح میداند مگر آنکه گوئیم که عصمت و امانت و عدم
احتمال خطای او مخصوص بوحی است که تبلیغ از قبیل حقیقت است و این خبر از قسم وحی نیست بلکه اخبار است
از علمی که مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است پس خطا درین خبر مجال پیدا شد بخلاف وحی
که مجرد تبلیغ است فافترقا کالفرق بین الشهادة و الاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثانی
بدان ارشدک الله سبحانه که قضا بر دو قسم است قضای معلق و قضای مبرم در قضای معلق احتمال تغیر و
تبدل است و در قضای مبرم تغیر و تبدیل را مجال نیست قال الله سبحانه و تعالی ما یبدل القول لدی
این در قضای مبرم است و در قضای معلق میفرماید یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
حضرت قبله گاهی امام ربانی قدس سره که حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسایل
خود نوشته اند که در قضای مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل نماید مگر مرا که اگر خواهم در آنجا تصرف کنم و ازین
سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینه ذهن این فقیر بود تا آنکه
حضرت حق سبحانه و تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد رفع بلیه بودم که ببعض
از دوستان نامزد شده بود در آن وقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح
محفوظ قضای این امر معلق بامری نیست و مشروط بشرطی نه بلکه گونه یاسی دست داد امیدواری رفت آن سخن
حضرت سید محی الدین قدس سره بیاد آمد مرة ثانیة باز ملتجی و متضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفتم
متوجه شدم محض بفضل و کرم ظاهر ساختند که قضای معلق بر دو گونه است قضائیست که تعلیق او را
در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بران اطلاع داده و قضائی که تعلیق او نزد خداست جل شانه
پس در لوح محفوظ صورت قضای مبرم دارد و این قسم اخیر از قضای معلق نیز احتمال تبدیل دارد و در رنگ

قسم اول اما اینجا معلوم شد که سخن بسته معروف این قسم اخیر است صورت قضای مبرم دارد نه
قضای که بحقیقت مبرم است که تصرف و تبدل در آن محالست عقلاً و شرعاً کما لا یخفی والحق
که کم کس را بر حقیقت آن قضا اطلاعست چه جای آنکه در آنجا تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست
شده بود در آن قسم اخیر بافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آن بلیه فرمود الحمد لله
سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه کما یحب ربنا و یرضی والصلوة والسلام و
التحیة علی سید الاولین والآخرین خاتم الانبیاء والمرسلین الذی ارسله رحمة للعالمین
وعلی آله واصحابه وعلی جمیع اخوانه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
والملائکة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبیهم و متابعی آثارهم ببرکة هؤلاء
الکبراء و رحم الله عبداً قال آمینا بر سر اصل سخن رویم و گوییم در بعضی اوقات خطا در
بعضی علوم الهامی واقع میشود بسبب آنست که بعضی از مقدمات مسلمه که نزد صاحب الهام ثابتست
در نفس الامر کاذب با علوم الهامی خلط میشود بحیثیتی که صاحب الهام نمی‌تواند تمیز نماید بلکه مجموع
علوم الهامی می‌انگارد و بسبب آن در مجموع خطا واقع میشود بسبب خطای بعضی اجزای آن و ایضاً
گاه است که در کشوف و واقعات امور غیبی را می‌بینند و خیال میکنند که محمول بر ظاهر است مقصود
بر صورت باندازهٔ آن خیال حکم میکنند و خطا واقع میشود نمیدانند که آن امور مصروف از ظاهر است
و محمول بر تاویل و تعبیر انتقام نیز از جملهٔ اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب
و سنت است که بوحی قطعی ثابت شده است و به نزول ملک مقرر گشته و اجماع علما و اجتهاد مجتهدین
نیز راجع باین دو اصل است و ماورای این چهار اصل شرعی هرچه باشد اگر موافق است باین اصول
مقبول والا فلا اگرچه از علوم و معارف صوفیه باشد و الهام و کشوف ایشان بود اینجا وجد و
حال را تا بمیزان شرع نسنجند نیم جوی نمیخرند و کشوف و الهام را تا بر محک کتاب و سنت نزنند نیم جیتل

نمی‌نویسند

نمی‌نویسند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول اخلاص و یقین است بحقیقت معتقدات
شرعیه که حقیقت ایمانست حصول امریست ورای احکام شرعیه نه امر دیگر و ورای آن چه
رویت موعود تا آخرتست در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خوش میشوند
آرام ظلالست و تسلی بشبه و مثال او تعالی وراء الوراء است میترسم که اگر حقیقت این مشاهدات
و تجلیات را ظاهر بگویم فتوری در طلب مبتدیان این راه افتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و از آن
نیز میترسم که اگر نگویم با وجود علم تلبیس حق بباطل کرده باشم بضرورت اینقدر اظهار می‌نمایم که مشاهدات
و تجلیات این راه بر محک تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باید زد
اگر درست بیاید ناچار ظلال و شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دکّ و فکّ مقصودات
و در دنیا از آن چاره نبود اگر بر باطن متجلی اگر بر ظاهر دکّ و فکّ البته باید بود خاتم الانبیاء علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات ازین دولت بهره تمام داشت او را در دنیا رویت میسر شد و سر موی از جا
نرفت کمل تابعان او را که ازین مقام نصیب گفته اند بی‌پردهٔ ظلی از ظلال نخواهد بود صاحب
تجلی بذهد بانه هرگاه کلیم الله را از مشاهدهٔ این حال بی آنکه تجلی شود صعقه در گرفت دیگران چه باشند
دیگر بدانند که مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی
براه حق جل و علا رهنمونی نمایند و خود هم باتفاق آن طالبان مشغول گشته در ترقیات نمایند
این سررشته را یکسو نگاه داشته سعی نمایند که بقایای خود را بر باد داده کوشش کنند که مشرف شوند
نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت را بتوهم کمال در تکمیل اندازند و از مقصود باز دارد
و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام **مکتوب دویست و نود و یکم بملا داود صدور یافت**
در بیان رعایت آداب پیر طریقت مکتوب شریف اخوی اعزی مولانا داود رسید موجب
بهجت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمرضیات متحلّی و متزیّن دارد مجموعه

النبی واله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در تکرار سبق باطن و
استقامت بر طریقهٔ اکابر قدس سرهم باید که از توجهات شتی متفرق واقع نشود اگر فرضاً ظلمتی
وکدورتی طاری شود علاج آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
و توجه ساختن بر قبلهٔ خود که وسیلهٔ حصول این دولت ادات در حضور و غیبت رعایت آداب
و سایل این دولت عظمی را بیک نهایت ورضای این بزرگواران وسیلهٔ رضای حق سبحانه سازند طریق
فلاح و نجات همین است والسلام مکتوب دویست و نوزدهم بمیرزا ایرج صدور یافت در بیان
آنکه آدمی از نادانی خود در فکر ازالهٔ مرض ظاهر خود است و از مرض باطن که عبارت از گرفتاری
دلست بما سوای او تعالی غافل مانده است عصمکم الله سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمة سید الاولین
والآخرین علیه وعلی آله اجمعین من الصلوات انمیها ومن التسلیمات اکملها سعادت و نجابت
آثارا آدمی را چون مرضی از امراض ظاهره طاری میگردد و عضوی از اعضای او را آفتی میرسد آنقدر
سعی و مبالغه می نماید که آن مرض رفع شود و آن آفت زایل گردد مرض قلبی که عبارت از گرفتاری است
با دون حق سبحانه جل وعلا بر نهجی بر وی استیلا یافته است که نزدیک است او را بموت ابدی رساند و بعذاب
سرمدی گرفتارش گرداند هیچ فکر ازالهٔ آن نمی نماید و سعی در رفع آن نمیفرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند
سفیه محض است و اگر میداند و باک ندارد ابلهیه صرف ما ماکه از برای ادراک این مرض عقل معاد درکار است
عقل معاش از گوته اندیشی خود مقصور بر ظاهر بینی است عقل معاش چنانچه آفات معنویه را بواسطهٔ
تلذذات فانیه مرض نمی انگارد عقل معاد نیز امراض صوریه را بواسطهٔ مثوبات اخرویه مرض نمیداند
عقل معاش کثیر النظر است و عقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب انبیا و اولیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیا و ارباب دنیا شتان ما بینهما وسیلهٔ که محصل
عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعتی که بدولت ورد آخرت مشرف

شده اند

شده اند بیت دادیم ترا ز گنج مقصود نشان * گر ما نرسیدیم تو شاید برسی * باید دانست که مرض ظاهر
چنانچه موجب تعسر ادای احکام شرعیه است امراض باطن نیز مستلزم آن تعسر است قال الله
سبحانه وتعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه وقال سبحانه وتعالی وانها لکبیرة الا
علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عسرت و در باطن ضعف یقین
و نقص ایمان موجب عدم یسر و الا در تکلیفات شرعیه همه تخفیف است و تمام یسر و سهولت کریمهٔ
یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و کریمهٔ یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان
ضعیفاً بر وی شاهد این معنی است ع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست * پس فکر ازالهٔ این مرض
لازم آمد و باطبای حاذق التجا آوردن فرض عین گشت وما علی الرسول الا البلاغ والسلام
مکتوب دویست و بیستم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و منشاء
غلط آنها الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه
اجمعین احوال و اوضاع فقرای اینجائی روز بروز موجب از دیاد شکر است و همین توقع را در
بارهٔ دوستان دور افتاده دارد ای عزیز درین راه عجب العجب مزلة اقدام سالکان بسیار است
سررشتهٔ شریعت در اعتقادیات و عملیات بیک نگاه داشته زندگانی نمایند در حضور و غیبت
همین نصیحت است مبادا غلط واقع شود بعضی از اغلاط این راه را می نویسد و منشاء غلط را
تعین می نماید بنظر اعتبار ملاحظه خواهند نمود و در ماورای جزئیات مذکوره [illegible] باندازهٔ آن
کار خواهند فرمود بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که گاه سالک در مقامات عروج خود را
فوق دیگران یابد که فی الحقیقه فضلیهٔ آنها باجماع علما ثابت شده است و بیقین مقام این
سالک دون مقامات آن بزرگواران است بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که
بهترین خلایقند قطعاً علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً بالله سبحانه

من ذلك کشف غلط جمعی بانست که هر یکی از انبیا و اولیا را اولا عروج تا باسمی است که مبادی
تعینات خود ایشانست و بعد ازین عروج اسم ولایت متحقق میشود و نهایت عروج در آن اسمست
و از آن اسما الی ماشاء الله تعالی اما باوجود این عروج ماوا و منزل هر کدام ایشان همان اسم است
که مبدا تعین وجود اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشانرا جوید اکثر در همان اسما یابد چه
طبیعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسمست و عروج و هبوط آن اسما بواسطه عروج عوارض است
پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلند تر واقع شود لاجرم از آن اسما نیز بلند تر خواهد رفت
و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذا بالله سبحانه از انکه آن توهم یقین سابق را زایل گرداند و در
افضلیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیا که باجماع افضلند اشتباه پیدا
آرد و این مقام از مزال اقدام سالکانست در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از آن اسما
عروجات بی نهایت فرموده اند و بفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما مکان طبیعی
عروجی ایشانست و اورا نیز در اینجا مکان طبیعی هست که او دون آن اسماست از آنجا آنچه
افضلیت هر شخص باعتبار اقدمیت اسم اوست که مبدا تعین او گشته است ازین قبیل است آنچه
بعضی از مشایخ گفته اند که گاهیست که عارف در مقامات عروج برزخیه کبری را حایل نیابد و بلند نظر
او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند که رابعه بزاران حجابست اینجاست در وقت
عروج چون که از اسمی که مبدا التعین برزخیه کبریست بفوق گذشته اند توهم کرده اند که برزخیت
کبری در میان حایل نمانده است و از برزخیه کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت
و منشاء آن غلط همین دیگر را که چون سیر سالک در اسمی واقع شود که مبدا التعین اوست و آن
اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه جامعیت انسانی بواسطه جامعیت همان اسم است

مراد از برزخیت کبری در اینجا اکمل است
که حضرت خاتم الرسل است علیه من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها

پس ناچار

پس ناچار درین ضمن اسما که مبادی تعینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز بان سیر قطع
خواهد کرد و از هر یکا گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمیداند
که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها گذشته است انموزجیست از مقامات ایشان نه
حقیقت المقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگرا از اجزای خود انگارد لاجرم توهم اولویت
خود پیدا می آرد درین مقام شیخ بسطام میفرماید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبه سکر نمیداند
که ارفعیت لوای او نه از لوای محمد است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بلکه از انموزج لوای اوست
که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که
لو ان العرش و ما فیه در زاویه قلب عارف نهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباه انموزج بحقیقت است
و الا عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف در جنب او چه اعتبار و چه مقدار
ظهوری که در عرش است عشر عشیر آن در قلب نیست اگرچه قلب عارف شد رویت آخری نظهور
عرشی متحقق خواهد شد این سخن امروز هرچند بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر معقول
ایشان خواهد شد این سخن بان ماند که انسان را که جامع عناصر و افلاکست هر گاه نظر بر
جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزای خود بیند و چون این دید غالب آید دور نباشد
که بگوید که من از کره زمین کلانترم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان میفهمند که عظمت و
کلانی او از اجزاء خود است و کره زمین و سموات فی الحقیقه اجزای او نیستند انموزجات اینهارا
اجزای خود شناسند و کلانی او از آن انموزجاتست که اجزای وی اند نه از حقیقت کره ارض
و سموی بهمین اشتباه انموزج شی بحقیقت صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است
از جمع الهی چه جمع محمدی مشتمل است بر حقایق کونیه و الهیه اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلی
از ظلال مرتبه الوهیت است و انموزجیست از انموزجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه

بلکه نسبت بآن مرتبهٔ مقدسه که عظمت و کبریای از لوازم اوست جمع محمدیه را هیچ مقداری نیست
ما للتراب و رب الارباب و هم درین مقامات که سیر سالک در اسمی که رب اوست
واقع شود گاه هست که پندار کند بعض از اکابر که بیقین ارزی افضلند بتوسط بعض از درجات
فوق رسیده اند و بتوسل ترقی فرموده اینجا نیز مزلت اقدام سالکانست عیاذا بالله سبحانه
که این گمان جوز را افضل دانند و بخسارت ابدی پیوندد چه عجب که کدام افضلیت اگر پادشاه عظیم
الشان و نام السلطان در تصرف زمین داری که داخل ملک اوست برود و بتوسط آن زمین دار
بعض از مقامات برسد و بتوسل آن فتح بعض مواضع نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل
جزئیت که خارج مبحث است چه بر حکام و ملوک بعض از وجوه مخصوصه جزو بر عالم ذی فنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن افضلیت از اعتبار خارجست آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم
و حکیم را ثابت است اینقدر و پیش از تحریر این اشتباهات بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار
نشئی گشته و تا مدتها باین حالت گذشته مع ذلک بحفظ خداوند جل سلطانه شامل حال او بوده
که در یقین سابق سرمویی تذبذب نرفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه نیافت فلله سبحانه
الحمد لله علی ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز اعتبار نمی آورد
و بر محال نیک صرف میکرد مجملا اینقدر میدانست که بر تقدیر صحت آن کشف این زیادتی راجع
بفضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار بر فضل قرب الهی است جل سلطانه
و این زیادتی دال بر قرب است پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباء
منثورا گشت و هیچ اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابت و التجا آورد و بتضرع و زاری
دعا میکرد که ازین قسم کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سرمویی منکشف
نگردد و روز این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین توبیخات مسئله فرمایند

وغلبهٔ این خوف

وغلبهٔ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقا در هنگام گذر بر مزار عزیزی افتاد
و درین معامله آن عزیز را ممد و معاون خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی جل سلطانه در رسید
و حقیقت معامله را کما ینبغی و المنود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات که رحمة للعالمینست درین وقت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و
معلوم گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلیست اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب
ظلی است از ظلال مرتبهٔ الوهیت که مخصوص باسمی است که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد
و صورت مثالی این مقام را بنحوی منکشف گردانیدند که جای ریب نماند و محل این مالیخولیا زایل گشت
و این درویش بعضی از علوم را که محل اشتباه دارند و گنجایش تأویل و توجیه در کتب و رسایل خود
نوشته بود و منتشر گشته خواهش که منشأ اغلاط العلوم را که محض فضل خداوند جل شانه
لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار است که تا مردم از آن
از آن علوم خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید در ضلالت نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل
و تجهیل نورزند که درین راه عنیب الغیب این کلها بسیار می شگفند جمعی را بهدایت میبرد و جمعی
دیگر را بضلالت بهیولی میفرمایند و از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند که
اکثر اذکر و بهار هفتاد و دو ملت که بضلالات رفته اند و راه راست را گم کرده منشأ آن دخول
در طریق صوفیه است و کار را بانجام نارسانده غلطها کرده اند و بضلالات رفته و السلام

مکتوب دویست و بیست و یکم بسید حسین مانکپوری صدور یافته در بیان حقایق و کمالات
طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه و مشتمل افضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت آن با بیان نهایت
این طریق و مشتمل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدم جذبه بر سلوک و ابتدای سیر

از عالم امر و بودن این طریق اقرب طرق که البته موصل است و بودن این طریق بر نهجی که
ابتدای آن حلاوت و وجدانست و در انتها بیمزگی و فقدان که از لوازم یاس است و هم
چنین در ابتدای این طریق قرب و شهود هست و در انتها بعد و حرمان و اکابر این طریقه
علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم
دینیه داشته و درین طریق پیری و مریدی متعلم و تعلم طریقه است نه کلاه و شجره و درین
طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعه
سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و درین طریق تسلیک طالب مربوط
بتصرف شیخ مقتداست و این بزرگواران هم چنانکه قدرت کامل بر اعطاء نسبت دارند
در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و درین طریق بیشتر افاده و استفاده
بسکوتست نه بکلام و آن سکوت از لوازم طریقه ایشانست و ما علینا الا البلاغ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و علیهم اجمعین
اخوی اعزی سیادت پناهی میر سید حسین دور افتاده کان را فراموش نکرده باشند و رعایت
آداب این طریقه علیه را که از سایر طرق مشایخ کرام بوجوه امتیاز دارد از دست نداده باشند
که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنابر ملاحظه اینمعنی بعض از خصایص و کمالات این طریقه
علیه را در ضمن علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریر می آرد هرچند میدانند که ادراک این
قسم علوم و معارف بالفعل از اذهان مستمعان بعیدست اما اظهار این چنین معارف بدو
ملاحظه است یکی آنکه مستمع این علوم هست اگرچه بالفعل دور از کار او می نماید دوم آنکه اگرچه در ظاهر
مخاطب معین است اما فی الحقیقه مخاطب کسی است که محرم این معاملاتست السیف الضارب
مثل مشهورست ای برادر سر حلقه این طریقه سنیه حضرت صدیق اکبرست رضی الله تعالی عنه

که تحقیق افضل جمیع

که تحقیق افضل جمیع بنی آدمست بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و بهمین اعتبار در عبارت
اکابر این طریقه واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتهاست چه نسبت ایشان که عبارت از
حضور و آگاهی خاص است همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سایر آگاهیهاست
و درین طریق اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت
در بدایت درج میکنیم ه قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اگر پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت ایشان
مندرج شد پس نهایت ایشان چه خواهد بود و ایضاً نهایت دیگران هرگاه وصول است بجناب حق سبحانه پس سیر ایشان
از حق بکجا خواهد شد و لیس وراء عبادان قریة مثل مشهورست جواب گوییم که نهایت این طریقه
علیه اگر میسر شود وصل عریانست که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول مطلوب فافهم
فان کلاما اشاراتنا لا یدرکها الا الاقل من الخواص بل من اخص الخواص علامت حصول این دولت
عظمی برای آن مذکور ساخت که جمعی ازین طایفه از وصل عریان دم زده اند و طایفه دیگر بیحاصلی از
حصول مطلوب قایل گشته اند اما جمیع این دو دولت اگر بر ایشان عرض کرده شود نزد یکی است
که آن را جمیع ضدین انگارند و از جمله محالات شمارند جمعی که ادعای وصل می نمایند یاس را حرمان میدانند
و جماعتی که مدعی یاس اند وصل را عین فصل می انگارند لا جرم علامت نارسائی است آن منزلت علیا نهایه
ما فی الباب پرتوی از ان مقام عالی بر باطن ایشان تافته است جمعی آن را وصل انگاشته اند و جمعی دیگر
یاس این تفاوت از راه استعداد هر کدام منجر بمناسب طایفه وصل است و موافق استعداد طایفه
دیگر یاس نزد این حقیر استعداد یاس نیکوترست از استعداد وصل هرچند آنجا وصل و یاس متلازم یکدیگرند
و جواب اعتراض دوم نیز از همین جواب لایح گشت چه وصل مطلق دیگرست و وصل عریان دیگر نشانی
ما بینهما و نعنی بالوصل العریان رفع الحجب کلها و زوال الموانع باسرها و لما کان
اعظم الحجب و اقواها هی التجلیات المتنوعة والظهورات المختلفة لا بد ان تنقضی و تتم

تلك التجليات والظهورات بتمامها سواء كان التجلي والظهور في المرايا الامكانية والمجالي
الوجوبية فانها في حصول الحجب سواء وان كان التفاوت بينها في الشرف والرتبة وهو خارج عن
نظر الطالب اگر پرسند ازین بیان لازم میآید که تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقه
تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوییم که بی نهایتی تجلیات بر تقدیریست که سیر در
اسما و صفات بتفصیل واقع شود برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس میسر نیست و وصل
عریان حاصل نه و وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط بطی اسما و صفاتست بر سبیل اجمال پس تجلیات را
نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذاتیه را نیز بی نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره
در شرح لمعات بآن تصریح نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید جواب گوییم که
آن تجلیات را تجلی خصوصی ذاتیه نیز بملاحظه شئون و اعتبارات نیست که تجلی بی آن ملاحظه ممکن نیست و
آنچه ما در صدد بیان آنیم امر بسیط ورای تجلیات صفاتیه باشد آن تجلیات ذاتیه چه اطلاق تجلی در آن
موطن جایز نیست بر تجلی کم باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور شی است در مرتبه ثانی یا ثالث بل رابع
ما شاء الله تعالی دراینجا مراتب همه ساقط گشته است و مسافه بتمام طی شده اگر پرسند که آن تجلیات ذاتیه را
بکدام اعتبار گفته شود گوییم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زایده است تجلیات صفاتست و اگر بملاحظه معانی
غیر زایده تجلیات ذات است لهذا ظهور وحدت را که تعین اولست و زاید بر ذات نیست تجلی ذات
گفته اند و مطلب ما حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه معانی را در آن موطن اصلا گنجایش نیست زاید
باشند آن معانی یا غیر زاید زیرا که معانی بتمام بطریق اجمال طی شده بحضرت ذات تعالی و تقدس وصول میسر
شده است باید دانست که وصل دران موطن در رنگ مطلب بیچون و بیچگونه است اتصالی که عقلا
آنرا فهم کنند از مبحث خارجست و شایان آن جناب قدس نیست زیرا که چون را به بیچون راه نیست
لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه بیت اتصالی بی تکیف بی قیاس ۞ هست رب الناس را با جان ناس ۞

هیچکس از شیخ

هیچکس از مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است از ابتدای طریقت خود گفته اند که
نهایت دیگران اندر جست هرگاه بدایت این نهایت آخر باشد نهایت هم باید که مناسب آن
بدایت باشد و آن بدانست که این فقیر باظهار آن امتیاز یافت بیت اگر پادشه بر در پیره زن ۞
بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ۞ لله الحمد سبحانه والمنة علی ذلك ای برادر واصلان این نهایت
ازین طریق الطرق دیگر اقل قلیلند اگر تعداد افراد آن نماید نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و از
انکار بعیدان خود چه استبعاد نماید کل ذلك الکمال والوصول الی نهایة النهایة بتصدق حبیبه علیه
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها و از جمله خصایص این طریقه علیه سفر در وطن است
که عبارت از سیر انفسی است هر چند سیر انفسی در جمیع طرق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر میشود
بعد از قطع منازل سیر آفاقی درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع مینماید
این سیر که در ابتدا حاصل میگردد اندراج النهایة فی البدایت گشت و از خصایص دیگر خلوت در انجمن است
که متفرع است بر سفر در وطن هرگاه سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه وطن
سفر نماید و تفرقه آفاق بحجره انفس راه نیابد این خلوت هر چند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است
اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق گشت باید دانست که خلوت در انجمن
بر تقدیریست که در گوشه خلوتخانه وطن در بسته باشد و روزن نهار امسد و در ساخته یعنی در انجمن تفرقه
صفت احد نگردد و متکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم بپوشد و حواس را بتکلف معطل سازد که
آن منافی این طریقت اعلی است زیرا که اینجا تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط و در انتها ازین محلات هیچ
در کار نیست در عین تفرقه جمعیت و در نفس غفلت حاضر اینجا کس گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه
در حق منتهی مطلقا مساویست لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در نفس جمعیت باطن او برابر هم
مع ذلك اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود قال الله

سبحانه و تعالی امر للنبی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا
باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقهٔ ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا باید پس تفرقهٔ ظاهر نیز در بعضی
اوقات مستحق گشت اما تفرقهٔ باطن در هیچ وقتی از اوقات جایز نیست که خالص از برای حق است سبحانه پس
حصه از اعتبار مسلم برای حق شد باطن بتمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر برای ادای حقوق خلق باقی
ماند اما در ادای آن حقوق هرگاه امتثال اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه
الیه یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون و درین طریقه تقدم
جذبه است بر سلوک و ابتدای سیر از عالم امر است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک
در ضمن طی معارج جذبه مندرج است و سیر عالم خلق در تحت عالم امر میسر پس اگر بنا بر این اعتبار درین طریق اندراج
النهایة فی البدایة هم بگویند گنجایش دارد لیکن معلوم شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر انتها مندرج است نه آنکه
از انتها برای سیر ابتدا فرود آیند و بعد از تمامی سیر نهایه در بدایت سیر کنند در ینجا باطل شد زعم کسی که
میگوید که نهایة این طریق بدایت سایر طرق مشایخ است اگر کسی گوید که در عبارت بعضی از مشایخ این
طریقه واقع شده است که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع شود پس لازم
آمد که نهایة ایشان بدایت دیگران باشد چه سیر در اسما و صفات در ابتدا است نسبت بسیر در تجلیات
ذاتیه در جواب گوییم که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست بلکه در ضمن
همان سیر هم واقع میشود غایة ما فی الباب چون سیر اسما و صفات بسبب عروض بعضی از عوارض ظهور میکند
و سیر تجلیات ذاتی مستور میگردد متخیل میشود که آن سیر را تمام کرده داخل تجلیات اسما و صفات
گشته است نه چنین است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوع بعالم واقع میشود از
برای دعوت خلق بحق جل و علا اگر آن رجوع را نهایة ایشان دانسته بدایة مورد القصور کرده باشند بعید
نیست اما چه میگوید مشایخ دیگر نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا مراد از نهایة و بدایت بدایات

ونهایت ولایت است

ونهایت ولایت است و این سیر رجوعی بولایت تعلق ندارد و نصیبی است از مرتبهٔ دعوت و تبلیغ
و این طریق اقرب طرق است البته موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که طریقهٔ ما اقرب
طرق است و فرموده اند از حضرت حق سبحانه و تعالی طریقی خواستم که البته موصل باشد و آنچه است ایشان
باجابت مقرون گشته است چنانکه در رشحات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده است چرا
اقرب نباشد و موصل نبود که انتها در ابتدای آن اندراج یافته است خیلی بد دولتی باشد که درین طریق داخل
شود و استقامت نورزد و بی نصیب برود ع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست آری اگر طالبی بصحبت
ناقصی افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب کدام زیرا که فی الحقیقه راه بر این طریق موصل است نه نفس این
طریق و درین طریق در ابتدا حلاوت و وجدان است و در انتها بیرنگی و فقدان که از لوازم بالی است بخلاف
طرق دیگر که در ابتدا بیرنگی و فقدان دارند و در انتها حلاوت و وجدان و هم چنین درین طریق در ابتدا
قرب و شهود است و در انتها بعد و حرمان بخلاف طرق سایر مشایخ کرام تفاوت طرق از ینجا قیاس
باید کرد و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب و شهود و حلاوت و وجدان از دوری و مهجوری
خبر میدهد و بعد و حرمان و بی حلاوتی و فقدان از نهایة قرب فهم من فهم در شرح این سر اینقدر دانی تمام
که هیچکس از نفس خود بخود نزدیکتری ندارد و نسبت قرب و شهود و حلاوت و وجدان در حق خود
را مفقود است و نسبت بغیر خود که با او مباینت دارد این نسبتها موجود فالعاقل تکفیه الاشارة
دیگر این طریقهٔ علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم
علوم دینیه داشته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ اطفال بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات
صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند احوالی که بارتکاب محظورات شرعیه و خلاف سنت سنیه حاصل
شود قبول ندارند و نخواهند از ینجاست که سماع و رقص را تجویز نمینمایند و بذکر جهر اقبال نمیفرمایند حال
ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است ایشان را دائمی است

حضوری که نسبت رفقای آن شده نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است بلکه کارخانهٔ ایشان از
حضور و تجلّی بلند است چنانکه اشاره بآن فرموده حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این
سلسلهٔ علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زرّاقی و رقاصی نسبت ندارند کارخانهٔ ایشان بلند است و درین طریق
پیری و مریدی بتعلیم و تعلّم طریقه است نه بکلاه و شجره که اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی که متأخران
ایشان پیری و مریدی را منحصر در کلاه و شجره ساخته اند از بیچارگیست که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریقه را
مرشد می نامند و پیر نمیدانند و در غایهٔ از آداب پیر را در حق او بجا نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی
ایشانست نمیدانند که مشایخ ایشان پیر تعلیم و پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده بلکه در حین
حیات پیر اول اگر طالب رشد خود را در جائی دیگر بیند بلا انکار پیر اول جائز است که پیر ثانی اختیار کند حضرت
خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز این معنی اشعار بکار افتوری درست فرموده بود ندارید که
پیران خرقهٔ ارادت گرفته باشد از دیگری خرقه نگیرد اگر بگیرد خرقهٔ تبرک بگیرد از ینجا لازم می آید که
پیران دیگر را اصلا نگیرد بلکه رو است که خرقهٔ ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالثی دارد و اگر
این دولت استفادت از یکی میسر گردد چه نعمت است و جائز است که تعلیم و صحبت از مشایخ متعدد استفاده
نماید باید دانست که پیر آنست که مرید را بحق سبحانه راه نماید این معنی در تعلیم طریقت بیشتر ملحوظ است
دو امر است پیر تعلیم هم استاد شریعت است و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت آداب
پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و بلکه پیر او حق باشد درین طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره بامتیان
احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة زیرا که مقصود
از ارسال رسل و انزال کتب رفع هوا و هوس نفس اماره است و معادات مولای خود جل سلطانه
منصب گشته پس رفع هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که در شریعت راسخ
تر باشد از هوای نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی شریعت

نیست بولها

نیست ایجنو و خرابی او جز در تقلید صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات و مجاهدات که ماورای
تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که جوکیه و براهمهٔ هند و فلاسفهٔ یونان در بیان مشترکند در آنند
و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید و غیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق سالک
طالب بوده بتصرف شیخ مقتداست بالتصرف او کار نمیکشاید چه اندراج نهایت در بدایت از نتیجه
شریف ایشان است حصول آن بی توجه و بی تصرف میسر نیست نتیجهٔ کمال تصرف او کیفیت حضوری که از ایشان محقق اعتبار
کرده اند حصول آن را اختیار بسته نیست توجهی که معتبر از نتیجه است وجود آن در خور حوصلهٔ
طالب است بیت نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را این بزرگواران
هم چنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب صادق
عطا میفرمایند و در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک التفات صاحب نسبت مفلس
میسازند بلا آنها که سید هندی ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه و غضب اولیائه
الکرام و درین طریقهٔ علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوتست فرموده اند که هر که از سکوت ما
منتفع نشد از کلام ما چگونه نفع خواهد گرفت و این سکوت را بتکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم
طریق ایشانست چرا که ابتدا توجه این بزرگواران باحدیت مجرده است از اسم و صفت غیر ذات
نمیخواهند و معلوم است که مناسب آن توجه و ملایم سکوت و خرسی است من عرف الله کلّ لسانه
مصداق این سخن است و الختم هذه المقالة بحمد الله سبحانه و بصلوة حبیبه الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و علیهم اجمعین والسلام
مکتوب بیست و دوم بخواجه محمد شرف کابلی صدور یافت در بیان آنکه ابراحوال دید
قصور و متهم داشتن حسنات خود را و جمع شدن این دید قصور با کمالات ولایه بلکه
این دید اثر آن کمالات و ما ناسب بذلک اللهم وفقنا لمرضاتک و ثبتنا علی طاعتک

بحرمة سید الاولین والآخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بزرگی فرموده که مرید
صادق آنست که مدت بیست سال کاتب شمال او چیزی نیابد که بروی نویسد واین فقیر را تقصیر
بذوق وجدان در حق خود می باید که کاتب یمین معلوم نیست که در مدت بیست سال حسنه
یابد که در صحیفهٔ اعمال او درج نماید خدا دانست جل سلطانه که این سخن را بتقنع و تکلف نمیگوید
ایضا بذوق می یابد که کافر فرنگ از وی بمراتب بهتر است واگر لم آنرا پرسند از جواب آن عاجز باید
وایضا بطریق ذوق خود را محاط خطیئات میداند و شمول سیئات می نگارد و حسنات
که بوجود می آید کاتب شمال خود را بکتابت آن احق می بیند ومی یابد که کاتب شمال همیشه
در کار است و کاتب یمین معطل و بیکار و صحف یمین را فکار و سفید میداند و صحف شمال را مملو
و سیاه امیدی جز رحمت ندارد و دست آویزی جز مغفرت نه دعای اللهم مغفرتک اوسع
من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال او است عجایب کار و بار است
فیوض و واردات الهی جل سلطانه که علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فایض و وارد است
نا بیدان دید قصور می نماید و تقویت این حسب یعنی میفرماید بجای تعجب منقصت می افزاید
و در محل ترفع راه بتواضع و فروتنی میکشاید و مدار این واعدیم بکمالات ولایت و شرافت
دیم جوید قصور متصف هر چند بالاتر میرود و پایانتر خود را می بیند بلکه پایان بالاتر رفتن سبب
پایان تر دیدن شده است ظرفا آنرا باور دارند یا نه واگر سر آنرا معلوم کنند شاید باور
دارند سوال سر جمع این متنافیین حیثیة وجود احد المتنافیین سبب وجود
متنافی دیگر چرا باشد جواب استحالهٔ جمع متنافیین مشروط باتحاد محل است و در ما نحن فیه
محل متعدد است بالا روندها لطایف عالم امر است از انسان کامل و فرود آینده ها از عالم خلق او
هر چند پایان تر می آید سالک را بحلاوت میسازد و دید عیوب و نقایص را زیاده تر میگرداند

اینجاست که منتهیان

اینجاست که منتهیان مرجوع آرزوی تمنای آن کرده اند و حلاوت آن دارند که در ابتدا ایشان را میسر شده بود و در
انتها از دست رفته و بمرگی بجای آن نشسته وهم از اینجاست که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند
زیرا که در کافر نورانیتی است بواسطهٔ امتزاج عالم امر او با عالم خلق او و در عارف این امتزاج زایل شده است
عالم خلق تنها کالا از عارف بروی می افتد جدا مانده است که سراسر پر از ظلمت و کدورت است هر چند لطایف
عالم امر فرود می آیند با عالم خلق اختلاطی ندارند و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانکه در ابتدا داشتند مکتوبی
که بدست اخوی محمد طاهر ارسال داشته بودند رسید حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تام است در زمان
غیبت از نعمتهای عظیم شمرند و تا موانع مرتفع نشود اکتفا بقرب قلوب نمایند و با وجود این قرب
خواهش قرب ابدان را از دست ندهند که تمامی نعمت مربوط باین قربت اویس قرنی با وجود قرب
قلوب چون قرب ابدان نداشت بادنی آن حضرت که قرب ابدان داشتند نرسید لهذا الاتفاق
کوه زیبای بهتر شعر ایشان که اتفاق کنند برابر نکنند فلا تعدلن بالصحبة شیا کائنا ما
کان والسلام مکتوب دویست و بیست و سیوم بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافت
در تحریص بر اظهار احوال و واقعات نمودن بشیخ بزرگوار خود اخوی خواجه جمال الدین حسین
مرتبت که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند شنیده اند که مشایخ کبرویه مریدان را که بسیار میبود
از احوال و واقعات خود بعرض شیخ خود رسانند گفتهای میفرمایند معنی با معنی دیگر چنین نکنند
و هر چه رود به نویسانند باشند قدوم مبارک اخوی اعز را مغتنم دانسته در خدمت دلجوییها کوشند
و صحبت گرامی ایشان را عزیز دانند ع دارم ترا زکج مقصود نشان والسلام مکتوب دویست
و بیست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان رعایت آداب و دفع خطرهٔ آزار
که توهم نموده بود و امر باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقه و تحمل نمودن بجفای فقرا و نامرادی
و بعض نصایح و تنبیهات که بملا یار محمد قدیم بر پشت این مکتوب نوشته شده مکتوب شریف

اخوی ارشدی سیادت پناهی میر محمد نعمان و مولانا ... مضمون مقدماتی که ترتیب داده بودند و
فواید شکایتها که نموده بودند بوضوح انجامید بعضی مردم شما را اعقل زمان میگویند این قسم سخنان بیان
آوردن با کسی که از وی گزیر و چاره نباشد چه مناسبت قطع نمیتوان کرد و مفارقه نمیتوان جست
مع ذلک خیال نکنند که از این نوع سخنان غباری بخاطر این جانب راه یافته باشد که با شما را بجا هم
چه جای آنکه بیزاری بکشد خوبیهای شما در نظر است و ملالت شما از اعتبار نظر ساقط بهیچگونه خاطر
خود را مشوش نه دارند و بهیچ وجه آزار این جانب را متصور نه نمایند که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست
چرا آزار متصور شود که موجب آزار متفق است اموری که بسهو و نسیان بمقتضای بشریت سر بر زند شایان
مواخذه نیست توهم آزار را از خاطر را دور کرده بتعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند امر باستغفار با از برای
تأکید این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین مفسد قرین در کمین این مسکین باشند از
احتیاط و تأکید چاره نبود مبادا بمکر و حیله از جا ببرند و بتسویل و تمویه سیئات را بصورت حسنات وا
نماید فرموده اند که دشمن لعین چون از راه طاعت و نصیحت درآید دفع کردن آن متعسر است پس
ملتجی و متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی بشکستگی و زاری باید طلبید که از این راه خرابی او نخواهند و استیلای
او نطلبند طریق استقامت این است که بسعادت ابدی رهنمای فرماید دیگر فقره نامرادی مجال این
طایفه است و اقتداست بسید کونین علیه و علی آله الصلوة والسلام حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال
کرم کفیل رزق عباد خود شده است و شما را از این تردد فارغ ساخته هر چند اشتغال بحصول رزق زیاده
بجمیع همت متوجه مرضیات حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند و الباقی
عند التلاقی بعضی یاران که از آن طرف آمدند اظهار نمودند که هنوز توهم آزار در خاطر میر متمکن است بنا
علی ذلک بتأکید و مبالغه نوشته شد که رفع توهم آزار نمایند دیگر کتابی بجانب یار محمد قدیم نوشته بود که متضمن
نصایح و مواعظ باشد ظاهرا مضمون آن کتابت مقبول طبعش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاده بلکه در

فرستادن دعا نیز خود را

فرستادن دعا نیز خود را معاف داشت که قبول طبعش نیفتد حاجتی که باین حقیر منسوب بند اگر مطلق
غلط و مراد است ... اعلام نکنند و حق را از باطل جدا نسازد از عهده چگونه برآید و در آخرت چه رد نماید
باو بگویند بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم : تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال : با آنکه مقام شیخی و دعوت
خلق بحق جل و علا بس مقام عالیست الشیخ فی قومه کالنبی فی امته شنیده باشند هر بی سر و پا را
باین منزلت علیا چه مناسبت بیت هر گدا مرد میدان کی شود : پشه آخر سلیمان کی شود : علم تفصیل
احوال مقامات و معرفت و تحقیق مشاهدات تجلیات و حصول کشوف و الهامات و ظهور تعبیرات
واقعات از لوازم این مقام عالیست بدونها خرط القتاد غایة ما فی الباب اکابر طریقه قدس سره
تعالی اسرارهم بعضی از مریدان خود را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از آنکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت
میدهند و تجویز میفرمایند که با طالبان تعلیم طریقت نمایند و بر احوال و واقعات مطلع گردانند
در این نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم است که آن مریدان مجاز را امر باحتیاط در هر کار فرماید و بتاکید
مراد غلط را دانا نماید و بتکرار بر نقص آنها اطلاع بخشد و مبالغه تامه می آنها را ظاهر سازد و در رنگ
صورت اگر شیخ در اظهار حق مسامحه نماید مداهن باشد و اگر مرید را جرأت بید ولت بود و کرم نمیداند
که رضای حق جل و علا منوط برضای شیخ است سخط او تعالی مربوط بسخط او چه بلا باشد نمی فهمد که قطع
کردن از ما منجر بکجا می شود و اگر از ما قطع کند بکه خواهد پیوست و اگر عیاذا بالله سبحانه این قسم امری
بخاطر او راه یافته باشد بی توقف گوئید که توبه کند و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و
متضرع باشد که باین ابتلای عظیم مبتلا نسازد و باین بلای خطرناک گرفتار نگرداند لله سبحانه
الحمد و المنة که از این همه نا پروائی و اضطراب یاران هیچ غبار و آزار بر خاطر این جانب
راه نداده است از بنی امید و وارث است که عواقب امور بخیر بگذرد و باقی احوال او ضایع اخوی
ارشدی مولانا محمد صالح بتفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی شبهات از ایشان استفسار

خواهند نمود والسلام على من اتبع الهدى والتزم متابعة المصطفى عليه وعلى آله الصلوات
والتسليمات اتمها واكملها مکتوب دویست و بیست و پنجم بملا طاهر لاهوری صدور یافت
در بیان آنکه در بدایت این طریقه علیه احوالی که دیگران را در نهایت میسر گردد میسر میشود لیکن
بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این طریق عالیست و ظهور این چنین احوال
در بدایت مستلزم آن نیست که صاحب آن احوال را کامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقه
نمایند و ما یناسب بذلک نحمده ونصلی علی نبیه ونسلم علیه وعلی آله الکرام مراسلات
شریفه بجد و در پی وصول یافت اگرچه هنگامه طالبان و انبوه و جمعیت ایشان اندراج یافته بود
فرحت بر فرحت افزود و غایة ما فی الباب چون درین طریقه اندراج نهایت در بدایت است
مستعدان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو میدهد که شبیه باحوال منتهیانست بحیثیتی که
فرق در میان این دو نوع احوال نتوانند کرد مگر عارفی که حدت نظر داشته باشد پس برین تقدیر
اعتماد بر حصول احوال داشته آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت
ضرر آن صاحب احوال فوق ضرر مسترشدان اوست بجهت آنکه تخیل کمال او را از ترقیات باز دارد و
تواند بود که حصول جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که اماره او هنوز به
کفر خود است تزکیه باو راه نیافته سخن مختصر جمعی را که اجازت داده اند بطالبیت مشغول آنها سازند
که این نوع اجازت مبنی بر کمال نیست کار بسیار هنوز در پیش است این حال که در ابتدا رو داده است
از قبیل اندراج نهایت در بدایت است و نعمائی که مناسب باشند در کار دارند و بر منفعت آنها
اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت منع نکنند که شاید به برکت نفس
شما بحقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع درین امر عظیم القدر نموده اند مبارک است سعی
و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث ازدیاد گرمی هنگامه طالبان گردد والسلام

مکتوب دویست و بیست و ششم

مکتوب دویست و بیست و ششم ببرادر حقیقی خود میان شیخ محمد مسعود صدور یافت در
بیان آنکه فرصت حیات بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران و ما یناسب ذلک
مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت موجب فرحت گشت ای برادر وفقنا الله
سبحانه و ایاک فرصت حیات بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که
کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف نماید و مستلزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب ترک اسباب دنیوی نموده در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی
ناشناخته در طلب آن نیامده اید ذوق نچشیده اید و شوق خواهان حصول آن الحیاء شعبة
من الایمان حدیث نبویست علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت فی الله که امروز در سرهند میسر است اگر گرد
عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آید و شمه ازین ماجرا حاصل کنید و شما این
چنین دولت را مفت از دست داده اید و از جواهر نفیس گذشته بخزف و سنگریزه در رنگ طفلان اکتفا
نموده اید حسرت ها هزار حسرت بارها ای برادر تا وقت باقیست فرصت غنیمت دانند چند روز دیگر
دهند این اجتماع برپا گذارند آن زمان علاج چیست تدارک بچه بود و تلافی بچه چیز حاصل آید
غلط کرده اید و خطا فهمیده اید بلقمهء چرب و شیرین مفتون گشته اید بلباسهای نفیس و مرتب
فریب خورده اید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطه
رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب ابدی نمودن از عقل دور اندیش
بسیار دور است حقیقی بود تقاضای عقل دنیا منفعت کنار ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل است و اهل
دنیا که در دنائت مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را ازبهر بیوفا و خسیس صرف
نماید ما علی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب دویست و بیست و هفتم

بملا طاهر لاهوری صدور یافت در بیان بعض از نصایح و مواعظ که بمقام شیخی و تکمیل تعلق

دارد الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف مرسل یافت موجب فرحت

گشت ازین علاوت التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه وتعالی که خدمت

این منصب کرامت فرموده است شکر این نعمت عظمی را بر درجه اتم ادا نمایند و محافظت کنید که امری

صادر نشود که باعث نفرت خلایق گردد ~~این دو مقام را خلط نمایند و در رعین شیخی آرزوی~~ کردبال

عظیم نفرت خلق مناسب حال طالبه است که شیخی و دعوت کار ندارند بلکه مقام ملامت نقیض مقام

شیخی است مبادا این دو مقام را خلط نمایند در رعین شیخی آرزوی ملامت کنند که ظلم عظیم است

و در نظر مریدان خود را متجمل دارند و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط ننمایند که باعث سخافت

که منافی افاده و استفاده است در محافظت حدود شرعیه بیک رعایه نمایند مهما امکن عمل بر رخصت

تجویز نکنند که هم منافی این طریقه علیه است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه عزیزی

فرموده است وبالله العاد دفین خیر منا خلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب

قلوب طالبان بجناب قدس خداوند جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد وایضا

اعمال عارفان اسباب تقلید است مر طالبان را در اتیان افعال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم

مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از

اخلاص که برای نفع خود باشد از ینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبانست

و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذا بالله سبحانه از این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان

در اتیان اعمال با سایر طالبان برابرند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایة ما فی الباب

در اعمال عارفان کاهست که نفع که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریا

می نامند بالجمله در قول و فعل بیک محافظت نمایند که اکثر خلایق درین اوان هنگامه طلبند

کاری بوقوع

کاری بوقوع نیاید که منافی این مقام باشد و جهال را طعن اکابر برساند از حضرت حق سبحانه وتعالی

استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشایخ نوشته بودند چه آن را مکرر بشما بالمشافهه گفته

شده است ماورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست زیاده چه نویسد والسلام مکتوب

دویست وبیست وهشتم بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان بعض از نصایح که بمقام

تکمیل تعلیم طریقه تعلق دارد وما یناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی

رسید موجب فرحت گشت ای برادر مکرر بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است

استقامت بر شریعت بحدی که ترک ادنای آداب آن راضی نباشد و در رسوخ و ثبات است بر محبت

و اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که اصلا بروی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا

و محبوب در نظر مرید در آید عیاذا بالله سبحانه در امری از امور که باین دو اصل متعلق است خللی

واقع شود و اگر بعنایت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است

و نصایح و وصایای دیگر نیز گوش زد شما شده است در مراعات آن احتیاط فرمایند و بتضرع و زاری

تلافی تقصیرات نمایند و در عشرهٔ این ذی الحجه اعتکاف بنشینند به نیت قضای اعتکاف عشرهٔ آخر

ماه رمضان که در وقت قضا فوت شده باشد تا باین نیت مرتکب سنت شده باشند و دران عشرهٔ اعتکاف

بتضرع و زاری و التجا و نیاز عذر تقصیرات خواهند فقیر نیز دران عشره مدد شما خواهد نمود ان شاء الله

تعالی در تحریر اجازت نامه که این همه مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم طریق بشما داده است

اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد لازم نیست که هر چه در خاطر بگذرد آنرا البته سعی باید کرد

چیزها بخاطر میگذرد که ترک آن اولی و انسب است نفس لجوج است امری را که پیش گرفت میخواهد که آنرا

باتمام رساند و بحقیقت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چند کلمه نوشته شده است حضرت حق

سبحانه نافع آرد فکر کار خود باید کرد تا ایمان سلامت ببرد اجازت نامه و مریدان بکار نخواهند آمد

در ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق بیاید آنرا تعلیم طریقت بکنند تا که تعلیم طریقت را اصل کار بگیرند و معامله خود را تابع آن سازند این خود سراسر ضرر و خسران است

مکتوب دویست و بیست و نهم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما بان طریق حضرت ایشان است و نسبت بان نسبت لیکن بتکمیل مناسبات و تتمیم نسبت بتلاحق افکار است و تعاقب انوار

مراسلات شریفه که بنام مخلص مشتاق خود ساخته بودند در بهار رسید موجب ازدیاد فرحت و باعث افراط محبت گشت جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملا طلب حل بعضی از شبهات و تردیدات انفراج یافته بود که آنکه طریق ما بان طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت ما بان نسبت شریفه آن حضرت کدام طریق ازان طریق عالی و کدام نسبت ازان نسبت شریفه اولی و انسب است که کسی آنرا اختیار نماید غایة ما فی الباب تکمیل مناسبات و تتمیم هر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انوار است مثلا نحوی که در زمان سیبویه بود بتلاحق افکار متاخران ده صد زیاده گشته است محرر و منقح شده جان نحو سیبویه است که افکار متاخران بیش از مشاطگی در تزئین آن نموده است مقوله شیخ علاء الدوله قدس سره بسمع شریف رسیده باشد که فرموده هر چند وسایط بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد این قسم زیادتی بران نسبت علیه که بطریق مشاطگی تزیین پیدا شده باشد و در رنگ آمده جبیره تجملات انداخته است حقیقت معامله نیست که بی تکلف تنقیح نموده آمد مکتوبات و رسایل این فقیر را به [illegible] بینند که این فقیر طریق اصحاب کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه [illegible] ساخته و مداحی این طریق عالی و اکابر این طریق را بر نهجی نموده است که هیچ کس از خلفای این خانواده بزرگ بایراد مثل آن موفق نگشته و ایضا این فقیر در رموز مره دو داشته خواست رعایت آداب و لوازم این طریق بر وجه اتم می نماید و بسر موئی مخالفت و احداث تجویز نمیکنند عجب است که این همه مزیتها از نظر مستور مانده است و اکرا لغرض در ایام آثار نسبت ببعضی یاران [illegible] و کلام سخن

سخن علایم واقع شده باشد

سخن نا ملایم واقع شده باشد در نظر در آمده عجب است اگر شما امثال این سخنان را باور میدارید و مجرد شنیدن از جا میروید اگر حسن الظن است چرا مخصوص بان جماعت است ما که قابل حسن الظن نیستیم بالجمله اگر مدار بر گفت و شنود است از دست سخن چینان خلاص متصور نیست و اخلاص متوقع نه اگر گفت و شنود بگذرد و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص متصور شود در رفع کلفت امیر سبکرو و نوشته بودند که وقت تربیت حضرات پیرزاده کلان رسیده و میگذرد و وصیت حضرت ایشان قدس سره یاد داده بودند مخدوما گرما سعادت [illegible] که بخدمت مخدوم زادهای خود فایض گردند لیکن درین مدت از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلومه خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد و حالا اگر میدانند که مانعی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده باین خدمت اشتغال نماید و اگر بکلی ملاحظه نماید میدانند که درین کار مجرد امتثال امر وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهری و باطنی شما ایشان را کافی است احتیاج دیگری نیست دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف مسموع نموده اند که میان محمد قلیج مخدوم زاده کلان را در حق تعلیم و تربیت ظاهری نحو دیگر فرستاده اند ایشان نیز تجویز آن تعجیل نموده اند استماع این خبر در تعجب آورد اگر او از نارسائی خود چیزی تخیل کند ایشان چرا تجویز نمایند ازین میترسد که مبادا آزار محمد قلیج جای دیگر سرایت کند والسلام

مکتوب دویست و سی ام بشیخ یوسف برکی صدور یافت در علو همت و عدم التفات بانچه حاصل شود بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود بیچون و بیچگون که ماورای دید و دانش است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ثمه از احوال گرامی شما میان ابو ابو بر شما اظهار نموده اند و استفسار حقیقت آن فرموده اند بناء علی ذلک چند کلمه نوشته آمد مخدوما این قسم احوال در اوایل اقدام مبتدیان این راه را بسیار رو میدهد هیچ در اعتبار نمی آرد بلکه نفی آن می نمایند وصل کرد و نهایت کدام شعر

کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف

الحق تعالی بیچون و بیچگونه است هر چه در دید و دانش و شهود و [illegible]

در آید غیر او است سبحانه او تعالی وراء الوراء است زنهار بجوز و مویز این راه در رنگ طفلان گول نشوند
و بوصول نهایة مغرور نگردند و واقعات و احوال این شیخان ناقص ظاهر نسازند که ایشان را باندازه
یافت حوز قلیل گذرمی انگارند و بدایت را نهایت میشمرند لاجرم طالب مستعد در زعم کمال می افتد
و فتور در طلب او راه می یابد شیخ کامل باید طلبید و علاج امراض باطنه را از و باید خواست تا زمانی
که بشیخ کامل برسید باید این احوال را در تحت لا در آورده نفی بکنید و اثبات معبود برحق که بیچون
و بیچگونه است نمایند حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند هر چه دیده شد
و دانسته شد و شنیده شد آن همه غیر است بحقیقة کلمه لا نفی آن باید کرد و هیچ تر هر چه رود به
نفی بکنید که او تعالی وراء الوراء است و در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ در دست
نباشد طریق کار این طریقت است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب دویست و سیوم بمیر
محمد نعمان صدور یافت در جواب سوالی که نموده و پرسیده که فرق در میان وصول و
حصول چیست و آنکه گفته اند مبادی تعینات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات
همان اسما مبادی تعینات اولیا اند فرق چیست و پرسیده بوده که منع
از ذکر جهر میکنند که بدعت است و حال آنکه شوق و ذوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر
در زمان آن سرور علیه الصلوة و السلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال در اول
عمامه و نعل عربیه و سلم علیه و علی آله الکرام دو مکتوب شریف متعاقب رسید مکتوب
اول هر چند مبنی از شوق و شورش و اضطراب بوده اما مکتوب ثانی ملایم و هموار بوده است و مشعر از
شوق و سرگرمی محبت آثار زمانیکه میر سعد الدین راهی میشدند طلب کتابت نموده بودند در آن وقت
بیدماغ و مقبوض بود بجهت آنکه بخط خود نتوانست نوشت بمولانا یار محمد جدید گفته که بنویسد در وقت

بیدماغی اگر کلیه

بیدماغی اگر کلمه ناملایم منبع شده باشد معذور خواهند داشت باکه باید دانست که چیزی که بجا نگردد و معامله را بر هم
نزند حق سبحانه و تعالی نگهدارنده که آزاری در میان باشد و باد آرزوی رنجش و اعراض چیزی نوشته اند آرزوی نصیحت
اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما رسید بسیار محظوظ ساخت حرارت در هر امر در کارات
پژمرده گی و افسردگی بغیب الله ابا و نوشته بودند که فرق در میان وصول و حصول چیست ای برادر حصول
با وجود بعد متصور است و وصول متعذر مثلا اگر بصورت مخصوصه تصور بکنیم میتوان گفت که عنقا
در مدرکه ما حاصل است اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیة که عبارت از ظهور شی است در مرتبه
ذهنیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیة را بر نتابد فافترقا و ایضا پرسیده بودند که اسمائی
که مبادی تعینات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات همان اسما مبادی تعینات اولیا اند و اگر
است فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات کلیات آن اسماست و
مبادی تعینات اولیا جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن
اسما آن اسما است که بقیدی از قیود مأخوذ گشته کالارادة المطلقة و الارادة المقیدة بشی
و چون اولیا بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده
تمی بمطلق خواهد بود و این فرق در بعض مکاتیب مفصل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود
و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است با آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از
چیزهای دیگر که در زمان آنسرور علیه الصلوة و السلام منع نمیکنند مثل لباس فرجی و شال در اول
عمامه ما عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام بر دو نوع است یکی بر سبیل عبادت یا بر طریق عرف
و عادت عملی که بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا بدعت منکره میدانیم و در منع آن مبالغه مینمائیم که این
تعلق دارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف
عرف بعض از بلاد دیگر است و هم چنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است

مع ذلک رعایت سنت عادت بر متر نتایج است و مستلزم سعادت ثبتنا الله سبحانه وایاکم
علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم وعلی تابعی کل من الصلوات افضلها
ومن التسلیمات اکملها والسلام مکتوب دویست و سی و دوم بخان خانان صدور یافت
در بیان حقیقت دنیای دنیه و قبح مزخرفات ردیه آن و علاج ازالهٔ محبت این
دنیه وما یناسب ذلک حضرت حق سبحانه وتعالی حقیقت دنیای دنیه تمام قبح و
مزخرفات مموهات ردیه را در نظر بصیرت منکشف گرداند و حسن و جمال آخرت را با طراوت
جنات و انهار آن و با دیدار لقای پروردگار در ان جل سلطانه جلوه گر گرداناد بحرمة سید البشر
علیه وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ما زین قبیح سریع الزوال بی رغبتی
حاصل گشته بالکلیه توجه بعالم بقا که محل رضای مولی است جل سلطانه میسر آید و تا قبح این دنیه ظاهر
نشود خلاص از گرفتاری آن محالست و تا خلاص از گرفتاری آن میسر نشود فلاح و نجات اخروی متعسر
حب الدنیا راس کل خطیئة قضیهٔ مقرره است و چون تعالج بالاضداد است علاج ازالهٔ محبت
این دنیه سوط باشد بر غبت نمودن بامور آخرت و اتیان اعمال صالحه بر وفق احکام شریعت غرا
حضرت حق سبحانه وتعالی حیات دنیا را منحصر در پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانیده حیث قال تعالی
انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد
پس اجاره وقتی که از اشتغال باتیان اعمال صالحه باید جزو اعظم آن که لعب و لهو است رو بنقصان
آرد و چون اجتناب از لبس حریر و تلبس بذهب و فضه که عمده در تحصیل زینت فرماید جزو دیگرش
که زینت است رو بزوال آرد و چون یقین نماید که فضیلت و کرامت نزد خدای عز و جل بورع و تقوی
نه بحسب و نسب است بر آینه از تفاخر باز ماند و چون داند که اموال و اولاد مانع ذکر حضرت سبحانه و معرض
از جناب قدس اوتعالی اند از تکاثر در ان تقاعد فرماید و همه آن را از معایب شمرد و ما اتیکم

الرسول فخذوه

الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا کیلا یضرکم شیئا بیت [illegible] مقصود شما انشاء الله
گرامی رسیده موجب بشاشت گردید بقیة الموالی میان شیخ عبد المؤمن بزرگ زاده اند تحصیل علوم باتمام
رسانیده و سلوک طریقهٔ صوفیه میفرمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده می نماید ضرورت بشری
که از قبیل اهل و عیال بمجرد و با اختیار مضطر میسازد این فقیر از برای دفع این اضطرار دلالت بجناب شما
نموده متوقف بباب الکریم انفع والسلام مکتوب دویست و سی و سیوم بسیادت پناه
شیخ فرید صدور یافت در بیان بعض نتایج صحبت اهل ظهور یافت ثبتنا الله سبحانه
وایاکم علی جادة جدکم الامجد علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها در ایام عرض حضرت خواجه جیو قدس سره بحضرت دهلی رسیده بخاطر داشت که در ملازمت علیه
نیز رسیده درین اثنا خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نموده بچند کلمه مربوط تصدیع داده گشت
اگر در حضور است و اگر در غیبت بهمه جهت خواهان سلامتی ایشانست الا آنچه [illegible] نباید داشت به وار بعضی
اوقات غلبهٔ خیر اندیشی بران می آرد که للکی این نزا اختیار کرده از آنچه شایان عتبهٔ علیهٔ ایشان نباشد
بتاکید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریف نابجا را نگذارد و التماس آنکه جمیع آرزوها میسر گشت
بضرورت به عاطر الغیب مطلب التماس شاید که در معرض قبول افتد حضرت خواجه احرار
قدس سره از بزرگی و کلانی خود میفرمودند که هر چند که ضرورت است که کسی جای کلان شود که اگر او برهم شود
همه عالم برهم شود اما چه توان کرد که ما را با کلان ساخته امروز آن قسم بزرگی و کلانی تر و کیات است که در
ذات جناب شما صادق آید چه رفاهیت شما رفاهیت خلایق است و بالعکس از آن جانب است که نزد
علام و عالی جیو شما در رنگ دعای نزول مطرست که بعامه خلایق نافعست بلی حیف است که باوجود
این بزرگی برابر دانه خشخاش جای انگشت باند این دانه خشخاش بر دل دوستان و خیر اندیشان
[illegible]

کران آید و بیت یار نازک بدن از باد هوا میرنجید · همچو گل برگ زنسیم صبا میرنجید · ... وسی ...

نمود که بملاحظهٔ گرانی خاطر در مقام سکوت آید بیت حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن

مباش که نشنید یا شنید · چند کاهست اینه زیارت مرتب النزفیقین حو سهم الله سبحانه عن ...

پیوسته و است و با عشای ان سفرهای دامیدست و چون این معنی سو ... استمزاج ... ایشان

بود جز کرج آن داعیه را در تسویف انداخت الخیر فیما صنع الله سبحانه والسلام کمترین

دولت ... سیوم چهارم بحقایق آگاه معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم

زاده ... اعنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله سبحانه و ابقاه وادم سل الی غایة ما تمنا صدور

یافت در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که منشا هر خیر و کمالات

وحقایق ممکنات عدمات تذکرة مبادی هر شر و نقصند و معنی من عرف نفسه فقد عرف

ربه و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب و اعتبارات است و معنی تاویل کریمهٔ الله نور

السموات والارض و ما یناسب فی ذلک مع اسولة و اجوبة متعلق بتوضیح

هذا المقام و تنبیهات تتعلق بتلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد حمد خدای بیچون و درود بر پیغمبر رهنمون معلوم فرزندی اعزی باد که حقیقت حق

وجود صرف است که آثار دیگر باین انضمام نیافته است و آن وجود تعالی منشاء هر خیر و کمالات و مبداء

هر حسن و جمال و جزئیات حقیقی و بسیطات که ترکیب اصلا آن را ه نیافته است لا ذهنا و لا خارجا

و حسب حقیقت منع التصور است و محمول است بر ذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هر چند نسبت

حمل این دو ران موطن فی الحقیقه کمجابش نیست زیرا که جمیع نسب ساقط گشته اند و وجودی که عام

و مشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالی و تقدس و این ظل محمول است بر ذات تعالی و تقدس

و بر اشیا بر سبیل تشکیک اشتقاقا لا مواطاة و مراد از ان ظل ظهور حضرت وجود است ...

... ذات و از افراد آن ظل اولی واقدم و اشرف فردیست محمول بر ذات تعالی اشتقاقا پس

در مرتبهٔ اصالة الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در مرتبهٔ آن ظل الله تعالی موجود است

... وجود و چون حکما و طایفهٔ از صوفیه که بعینیت وجود قایل گشته اند بر حقیقت این فرق

اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا نساخته حمل اشتقاق و حمل مواطات هر دو در یک مرتبه اثبات نموده اند

و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج بتمحل و تکلف گشته والحق ما حققته بالهام الله سبحانه و این

اصالة و ظلیة و در یک ظلیة و اصالة سایر صفات حقیقیه است زیرا که در مرتبهٔ اصالت که موطن

اجمال است نسب الغیب حمل این صفات بطریق مواطات است نه بطریق اشتقاق توان گفت که الله تعالی

علم و این مقوله نیز در مقولهٔ ظلال است و الا در مرتبهٔ ذات جمیع نسب مفقود است و نمی توان گفت

الله تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرت چاره نبود و لو بالاعتبار و هو مفقود

فی ذلک الموطن و انما التغایر لا یکون الا فی المراتب الظلیة و لا ظلیة ثمه لانه فوق التعین

الاول بمراحل لان النسب الملحوظة بطریق الاجمال فی ذلک التعین و لا ملاحظة لشیء من

الاشیاء بوجه من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبهٔ ظل که تفصیل آن اجمالست حمل اشتقاق

متعارفست نه حمل مواطات لیکن عینیة این صفات در آن مرتبه فرع عینیت وجود است تعالی که مبدء

هر خیر و کمالات و منشاء هر حسن و جمال و این حقیر در کتب و رسایل خود نفی عینیت وجود کرده است

مراد از آن وجود ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاقست و این وجود ظلی نیز منشاء آثار خارجیه است

بسا مباحث که آن وجود متصف گردند و در هر مرتبه از مراتب وجودات خارجیه خواهند بود

فافهم فانه ینفعک فی کثیر من المواقع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند

صفات نیز در خارج موجود بودند بدان ای فرزند که فاعل شو که کمالات ذاتیه در مرتبهٔ حضرت

... ذات ... مثلا صفت علم در آن موطن عین حضرت ذات است تعالی

همچنین قدرت و ارادت و سایر صفات را [illegible] دران موطن حضرت ذات بجامه [illegible]
عیان بجامه قدرت است نه آنکه بعض حضرت ذات علمست و بعض دیگر قدرت که تبعض و تجزی
آنجا محالست و این کمالات که گویا منتزع از حضرت ذاتست ظلال در مرتبه علم تفصیل یافته است
و تمیز پیدا کرده مع بقاء حضرت الذات تعالت و تقدست علی تلک العرافة الاجمالیة
الوحدانیة بعد ازان هیچ چیز دران موطن نمانده که درین تفصیل داخل نشده و تمیز نگشته بلکه
کمالات که هر کدام ایشان عین حضرت ذات بوده ظلال در مرتبه علم آمده است و این کمالات
مفصله در مرتبه ثانیه وجود خلقی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت ذات که اصل ماهیات
پیدا کرده اند و اعیان ثابته نزد صاحب فصوص علیه الرحمه همان کمالات مفصله است که در خانه
علم وجود علمی حاصل کرده است و نزد فقیر حقایق ممکنات اعدام اند که ماوای هر شر و نقص اند آن
کمالات که با آنها منعکس گشته اند این سخن را تفصیل می طلبد بگوش هوش باید شنید بدان ارشدک
الله تعالی که عدم مقابل وجود است و نقیض اوست لهذا باثبات منشاء هر شر و نقص باشد بلکه عین
هر شر و فساد بود چنانکه وجود در مرتبه اجمال عین هر خیر و کمالست چنانچه حضرت وجود در موطن
اصل الاصل محمول بر ذات [illegible] بطریق اشتقاق نیست عدم نیز در مقابل آن وجود است محمول
بر ماهیت عدمیت بطریق اشتقاق نیست دران مرتبه آن ماهیت را معدوم نمی توان گفت
بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی آن ماهیت مرتبه تعلقیه یافته است جزئیات
آن ماهیت متصف بعدم میگردند و حمل اشتقاق در آنجا روا است می آید و مفهوم عدم که گویا
منتزع ازان ماهیت اجمالیه عدمیه است و کالظل است مران ماهیت را بر جمیع افراد معدوم
می باید کما لا یخفی و چون آن عدم در مرتبه اجمال هر شر و فساد بوده و در علم [illegible]